

حیرم اسم خاص نیست بلکه لقبی است «مانند لقب خلیفه برای فرمانروای تازیان و لقب خاقان برای پادشاه خزران».

پس خزران روی نقشه دنیا هم به معنی حقیقی و هم به معنی مجازی برای پیشوایان و مقامات مذهبی یهودیان شرق شناخته بود لیکن در عین حال این آشنائی چه از جهت نژادی و چه به لحاظ تمسایل خزران به طریقه ملحدانه قرائیون با نوعی بدگمانی توأم بود. یکی از مؤلفین عبری در قرن یازدهم به نام یافث بن علی<sup>۵۹</sup> که خود از قرائیان بود در بیان معنی کلمه مامزر<sup>۶۰</sup> (حرامزاده) خزرها را مثل می زند که بی آنکه از تبار یهودان باشند به کیش آنان گرویده اند. یکی دیگر از معاصران وی به نام یعقوب بن روبن<sup>۶۱</sup> نقطه مقابل این احساس متضاد را منعکس می کند و از خزران به عنوان «تنها ملتی که از قید در بدری فارغ است، جنگاورانی بزرگ که باج به کفار نمی پردازند» نام می برد.

خلاصه در منابع عبری راجع به خزرها که به دست ما رسیده احساسی درهم و مختلط از هواخواهی و بدگمانی و، بالاتر از همه، حیرت زدگی منعکس می باشد. تصور ملتی جنگاور و ترک و یهودی برای حاخامها بقدری عجیب و غریب بود که گوئی از اسبی شاخدار و ختنه کرده سخن می رود. یهودان در طول مدت هزار سال در بدری از یاد برده بودند که ممکن است دارای پادشاهی و مملکتی از خود باشند. مسیحا برای آنان موجودی حقیقی تر از خاقان بود.

به عنوان تکمله ای بر منابع اسلامی و عبری باید یادآور شد که کمترین منبع مسیحی درباره یهودیگرائی خزران از حیث تاریخ مقدم بر منابع دوگانه مزبور است. کشیشی از وستفالی به نام کریستین درائمار اکینتنی<sup>۶۲</sup> پیش از سال ۸۶۴ رساله ای به زبان لاتینی نوشته که عنوان آن چنین است: Exposition in Evangelium Mattei. در این رساله آمده است: «در زیر همین آسمان مردمانی هستند، در جاهائی که هیچ

59. Japheth ibn-Ali. 60. Mamzer. 61. Jacob ben-Reuben.  
62. Christian Druthmar of Aquintania.

مسیحی پیدا نمی شود. نام آنها یا جوج و مأجوج است و از هونها هستند. از آن میان گروهی به نام گزری<sup>۶۳</sup> مردمی ختنه کرده اند و آداب یهودی را بتمام مرعی می دارند» این مطلب به مناسبت آیه ۱۴ از اصحاح ۲۴ از انجیل متی<sup>۶۴</sup> ذکر شده است که ظاهراً هیچ مناسبتی با آن ندارد و دیگر در هیچ جا سخنی از گزری بمیان نمی آید.

#### - ۹ -

تقریباً در همان اوان که درائمار اطلاع خود را از الحاد خزرهای یهودی به قلم می آورد یک مبلغ نامدار مسیحی که از سوی امپراتور بیزانس گسیل شده بود در صدد برآمد که خزران را به دین مسیح درآورد. این مرد همان سنت سیریل<sup>۶۵</sup> قدیس اسلاوها بود که اختراع الفبای سیریلی به او نسبت داده شده است. سنت سیریل به اتفاق برادر بزرگترش سنت متدیوس<sup>۶۶</sup> مأموریت های تبلیغاتی دیگری را نیز به توصیه اسقف اعظم فوتیوس<sup>۶۷</sup> و فرمان امپراتور میکائیل سوم برعهده گرفته بودند. (فوتیوس خود ظاهراً تبار خزری داشت زیرا که آورده اند روزی امپراتور در حال خشم او را «خزر چهره» خطاب کرده بود).

چنین می نماید که کوششهای تبلیغاتی سیریل در میان مردم اسلاو نژاد اروپای خاوری قرین توفیق بود ولی نه در میان خزران. سیریل از طریق چرسون (در کریمه) به آن کشور رفت و گویا مدت شش ماه در چرسون به آموختن عبری پرداخت تا خود را برای مأموریتی که در پیش داشت آماده سازد. آنگاه از «جاده خزران» یعنی راه دن-ولگا به ایتل رفت و برای دیدار خاقان به ساحل بحر خزر (گفته نشده: کجا؟) شتافت. مباحثات کلامی برسبیل معمول مطرح شد ولی اثری چندان بر خاقان نبخشید. حتی روایت چاپلوسانه و پتا کنستانتین<sup>۶۸</sup> (نام

63. Gazari.

۶۴. دو به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امتها شهادتی شود. آنگاه آنها خواهد رسید.

65. St. Syril. 66. St. Methodius. 67. Photius.

68. Vita Constantine.

اصلی سیریل) بیش از این نمی‌گوید که سیریل تأثیری مطلوب برخاقان ندارد. چند تن را غسل تممید داد و خاقان به خاطر او دوستان تن از مسیحیان زندانی را آزاد کرد. این کمترین چیزی بود که خاقان می‌توانست در حق فرستاده امپراتور که آنهمه زحمت به‌خود داده بود انجام دهد.

در اینجا به طور ضمنی پرتوی نیز از سوی متبعان فقه‌اللفه اسلاوی روی دامستان انداخته می‌شود. ابتکار الفبای سیریل و الفبای گلاسولیتی را به سیریل نسبت داده‌اند. الفبای گلاسولیتی بنا به گفته بارون ددر کرواسی تا قرن هفدهم مورد استفاده بود. الفبای مزبور دست کم یازده حرف خود را - که نماینده برخی از اصوات اسلاوی نیز هست - از الفبای عبری گرفته و این مسأله دیری است که به ثبوت رسیده است. (یازده حرف مزبور عبارتند از: ا. ب. و. گ. ای. ک. پ. ر. س. چ. ت) این نکته آنچه را پیشتر درباره نفوذ و تأثیر الفبای عبری در نشر سوادآموزی در میان همسایگان خزر آورده‌ایم تأیید می‌تواند کرد.

### انحطاط



- ۱ -

د. سینورا می‌نویسد: «در نیمه دوم قرن هشتم بود که امپراتوری خزر به اوج عظمت خود رسید و آن مصادف با دورانی بود که از گرویدن بولان به کیش یهود تا اصلاح مذهبی عوبدیا بطول انجامید. این بدان معنی نیست که یگوتیم خزرها اقبال کار خود را مرهون آئین یهود بودند بلکه مطلب عکس این است یعنی خزرها از آن رو می‌توانستند به یهودیت بگروند که در موقعیت اقتصادی و نظامی مستحکمی قرار داشتند.»

از نمونه‌های بارز قدرت خزران، امپراتور لئوی ملقب به خزر را می‌توان نام برد که از ۷۷۵ تا ۷۸۰ در بیزانس فرمانروائی کرد. لقب خزر برای او از نام مادرش چیچک (گل) که از شاهزاده خانمهای خزر بود اتخاذ شده و این همان خاتونی است که مد تازه‌ای در دربار بیزانس بوجود آورده. بیاد داریم که ازدواج او کمی پس از پیروزی بزرگ خزران بر مسلمانان در جنگ اردبیل بوقوع پیوست و این جنگ همان است که داستان آن در نامه یوسف و نیز در منابع دیگر آمده است. دانلوپ خاطر نشان می‌کند که این دو واقعه را مشکل بتوان با یکدیگر بی‌ارتباط دانست.<sup>۲</sup>

۱. Sinor مقاله خزرها در انسیکلوپدی بریتانیکا (۱۹۷۳).

۲. دانلوپ صفحه ۱۷۷.

در میان ماجراهای توطئه‌آمیز آن دوران، ازدواجها و نامزدیها در میان خاندانهای سلطنتی دوطرف امری خالی از خطر نبود. این گونه روابط در موارد متعدد به‌انگیزه یا دست‌کم دستاویزی برای آغاز جنگ تبدیل می‌شد. این بدعت ظاهراً از آتیلا خان بزرگ سابق خزرها بجای مانده بود. می‌گویند آتیلا به‌سال ۴۵۰ پیامی از هونوریان<sup>۲</sup> خواهر والتینین سوم<sup>۴</sup> امپراتور روم غربی دریافت داشت که يك حلقه انگشتری نامزدی نیز همراه آن بود. این بانوی عاشق‌پیشه و جاه‌طلب از خان هونها می‌خواست که او را از سرنوشتی بدتر از سرگ، ازدواج اجباری با يك سناتور سالخورده، نجات دهد و حلقه انگشتری را به‌همین مناسبت برای او فرستاده بود. آتیلا بدون فوت فرصت در مقام تصرف نامزد خود برآمد و نیمی از امپراتوری روم را نیز به‌عنوان جهیزیه او مطالبه کرد و چون والتینین از اجابت درخواست او سر باز زد آتیلا به‌سرزمین گل<sup>۵</sup> حمله برد.

نمونه‌های مشابه چندی از این ماجرا را در تاریخ خزرها سراغ داریم. خشم پادشاه بلغار را از نگرانی ربوده شدن دختر خود بیاد می‌آوریم که چگونه همین امر سبب شد که‌وی از خلیفه کمک بخواهد تا دژی در برابر خزرها برای او بنا کند. اگر به‌روایات منابع اسلامی اعتماد ورزیم ماجرای مشابهی نیز (گرچه با پیچ و تاب متفاوت) موجب شد که آتش آخرین جنگهای خزران و مسلمانان در پایان قرن هشتم، پس از يك دوران ممتد صلح از نو برافروخته شود.

بنا به روایت طبری در ۶۷۹۸ خلیفه به‌والی ارمنستان فرمان داد که با دختر خاقان ازدواج کند تا موجبات تحکیم بیشتر مرزهای خزر فراهم گردد. والی، یکی از اعضای خاندان پرقدرت برمکی بود. (این داستان ما را به‌یاد امیری از همین خاندان نامدار می‌اندازد که بنا به حکایت هزار و يك شب، گدائی را به‌مهمانی دعوت کرد. در آن ضیافت سرپوشهای بسیار عالی روی ظرفهای غذا گذاشته بودند ولی در زیر

3. Honoria. 4. Valentinian III. 5. Gaul.

۶. این تاریخ دقیق نیست.

سرپوشها از غذا خبری نبود). والی برمکی دستور خلیفه را کاربست، شاهزاده خانم خزر با خادمان و جهیزیه خود همراه موبکی شاهانه به‌سوی او گسیل گردیدند (فصل اول بخش ۱۰ دیده شود) لیکن این شاهزاده خانم به‌اتفاق طفل خود درسزایمان‌مرد. خادمان او که به‌خزران بازگشتند به‌خاقان چنین وانمود کردند که شاهزاده خانم را مسموم کرده‌اند. خاقان بیدرتگت به ارمنستان حمله برد و بنا به دو روایت از منابع اسلامی، پنجاه هزار تن را باسارت گرفت<sup>۷</sup>. خلیفه ناچار گردید که هزاران تن از مجرمین را از زندانها آزاد سازد و آنان را مسلح کرده برای جلوگیری از پیشرفت خزران به‌جهبه بفرستد.

منابع اسلامی دست کم از یکی دیگر از این‌گونه ازدواجهای نابجا در قرن هشتم یاد می‌کنند که آن نیز منتهی به‌حمله خزرها گردیده است. وقایع‌نگار گرجی هم ماجرای وحشتناک دیگری را براین فہرست می‌افزاید (در این ماجرا شاهزاده خانم به‌جای مسموم شدن خودکشی می‌کند تا از همخوابگی با خاقان نجات یابد) معمولاً جزئیات و تاریخ دقیق این رویدادها مشکوک می‌باشد<sup>۸</sup> و همچنین انگیزه واقعی که در پشت‌سر این حرکتها بوده معلوم نیست لیکن اشارات مکرر در شرح وقایع بر ازدواجهای متقابل بین دربارها و مسموم شدن عروسها تردیدی باقی نمی‌گذارد که این امر در مخیله مردم زمان و محتملاً در رویدادهای سیاسی، اثر زیادی داشته است

## - ۲ -

پس از پایان قرن هشتم دیگر چیزی از جنگهای خزران و تازیان شنیده نمی‌شود. چنین می‌نماید که خزران در خلال قرن نهم تا چند دهه از صلح و آرامش برخوردار بوده‌اند یا دست کم خبری از جنگت و ستیز در کتابهای تاریخ دیده نمی‌شود و نبودن خبر در این باره خود

۷. به‌نقل دانلوب صفحه ۱۸۱ از بار هیریوس والننجی [\*].

۸. تاریخهایی که مارکوارت (صفحات ۵ و ۴۱۶) دانلوب (ص ۴۲) بری (ص ۴۰۸) ذکر کرده‌اند اندک اختلاف با یکدیگر دارند.

خبر خوشی است. مرزهای جنوبی خزران آرام بود. روابط با دربار خلافت به یک نوع پیمان عدم تجاوز غیر رسمی منتهی شده بود. روابط با بیزانس همچنان دوستانه بود.

لیکن در اواسط این دوران نسبتاً راکد و آرام، جریانهای نامیمونی بوقوع پیوست که پیش درآمد مخاطرات تازه‌ای بود. در سال ۸۳۳، یا در حوالی آن سال، خاقان و بک خزران سفیری به‌دربار امپراتور روم شرقی تئوفیلوس<sup>۹</sup> فرستادند و از او خواستند تا عده‌ای مهندس ماهر و صنعتگر برای ساختن دژی در قسمت سفالی رودخانه دون<sup>۱۰</sup> به خزران گسیل دارد. امپراتور با شوقی وافر از این درخواست استقبال نمود و گروهی را از طریق دریای سیاه و دریای آزوف پدهانه دون - نقطه استراتژیکی که برای ساختمان دژ در نظر گرفته شده بود - اعزام داشت و بدینگونه شهر سارکل<sup>۱۱</sup> بوجود آمد. شهری که دژ مشهور و آثار باستانی بی‌نظیر آن درواقع مشکل‌گشای تاریخ خزران بود تا آنگاه که دریاچه مصنوعی تسملیانسک<sup>۱۲</sup> با بهم‌پیوستن کانال ولگا - دون آن را در آب‌فرو برد. کنستانتین پرفیروژ نیتوس که حکایت بنای شهر را به طور مشروح آورده است می‌گوید که چون در محل ساختمان سنگ وجود نداشت سارکل را با آجر بنا کردند و کوره‌های مخصوص برای این امر بوجود آوردند. ولی او از این مطلب عجیب چیزی نمی‌گوید که در ساختمان سارکل از ستونهای مرمر بیزانس نیز استفاده کرده‌اند. این ستونهای مرمر از آثار قرن ششم بود که احتمالاً آنها را از بناهای مخروبه بیزانس به‌محل سارکل انتقال داده بودند و این عمل روش مقتصدانه امپراتور را در ساختمان شهر نشان می‌دهد. این حقیقت را باستان‌شناسان شوروی در آن زمان که سارکل هنوز در آب فرو نرفته بود کشف کردند<sup>۱۳</sup>.

دشمن احتمالی که این دژ نیرومند با همکاری رومیها و خزرها دربرابر او ساخته می‌شد همان نوریسیدگان سهمگین و خطرناکی بودند

9. Theophilus. 10. Don. 11. Sarkel. 12. Tsimliansk.  
13. Bartha p. 27.

که در غرب، وایکینگ یا مردان شمالی خوانده می‌شدند و در شرق آنها را روس (Rhos یا Rhos یا Rus) می‌خواندند.

دو قرن پیشتر، تازیان پیروزمند با یک حرکت گازانبری بزرگ، در جهان متمدن پیش رفته بودند. تیغه چپ این حرکت به‌جبال پیرنه و تیغه راست آن به‌قفقاز رسیده بود. اینک در دوران وایکینگها عکس آن جریان را در آئینه تاریخ مشاهده می‌کنیم. انفجار نخستین که مبدأ فتوحات تازیان بود در جنوبی‌ترین نقطه جهان شناخته شده آن روز یعنی صحرای عربستان بوقوع پیوسته بود. اینک حرکت وایکینگها از شمالی‌ترین منطقه یعنی شبه جزیره اسکاندیناوی سربرمی‌داشت. تازیان از راه خشکی روی به‌شمال می‌تاختند و وایکینگها از راه آب و دریا به جنوب سرازیر می‌شدند. تازیان، دست کم به‌لحاظ نظری، به چهار و جنگ مقدس دست زده بودند لیکن وایکینگها به‌جنگی نامقدس یعنی غارت و راهزنی برخاستند. نتیجه امر از نظر قربانیان هر دو حرکت تفاوتی زیاد نداشت. در هیچ‌کدام از این دو جریان، مورخان توانسته‌اند دلایل کافی و قانع‌کننده اقتصادی یا اقلیمی یا ایده‌مولوژیکی ارائه دهند که چگونه مناطق بظاهر آرام عربستان و اسکاندیناوی تقریباً یک شبه به‌آتش‌فشانهای چندان فعال و سرکش مبدل گشتند. در هر دو مورد نیروی انفجار در ظرف یکی دو قرن فرو نشست لیکن اثرات پابرجایی از خود در عالم باقی گذاشت و هر دو حرکت در این فاصله زمانی، از توحش و ویرانگری به‌موفقیت‌های فرهنگی والا منتهی گردید. در همان اوان که سارکل به‌منظور پیشگیری مهاجمات وایکینگهای شرقی با تشریک‌مساعی بیزانس و خزر بناگردید، شاخه غربی وایکینگها در کلیه راههای آبی اروپا نفوذ کرده و نیمی از ایرلند را به‌تصرف خود در آورده بود. در طول چند دهه دیگر، وایکینگها در ایسلند مستقر گردیدند و نورماندی را مسخر کردند، چندبار پاریس را به‌باد یغما سپردند، به‌آلمان و ناحیه دلتای راون<sup>۱۴</sup> و خلیج جنوا<sup>۱۵</sup> یورش بردند، شبه جزیره ایبری را دور زدند و از راه مدیترانه و داردانل به

14. Rhone. 15. Genoa.

قسطنطنیه هجوم آوردند و این مقارن بود با حمله روسها به نواحی دنیپر ۱۶ و دریای سیاه. چنانکه توین بی می گوید ۱۷ در قرن نهم، قری که روسها خزران و روم شرقی را در معرض دست اندازی خود قرار دادند، اسکاندیناویها در يك حرکت قوسی بزرگ به هجوم و تسخیر و استقرار در بلاد مفتوحه پرداختند و این حرکت در جهت جنوب غربی... سرانجام به امریکای شمالی و در جهت جنوب شرقی... به دریای خزر منتهی شد.

و چه شگفت که فقره مخصوصی بر دعاهاى مردم مغرب زمین افزوده شد: *A furore Normannorum libera nos Domine* و چه شگفت که قسطنطنیه به متحدین خزر خود چنان چون سپری در برابر اژدهائی که بر سینۀ کشتیمای وایکینگ نقش بسته بود، احتیاج پیدا کرد همچنانکه یکی دو قرن پیشتر نیز به آنان در برابر رایات سبز لشکریان اسلام نیازمند شده بود. خزرها این بار نیز می بایستی فشار حمله را تحمل کنند و سرانجام شاهد ویرانی پایتخت خود باشند.

این نه تنها بی زانس بود که می بایستی از خزرها به خاطر سد راه پیشرفت سفاین وایکینگ از آبهای شمال سپاسگزار باشد. اینک معنی عبارت مرموزی که يك صد سال پیشتر در نامه یوسف به حسدای آمده بود بهتر مفهوم می شود که می گوید: «به یاری خدای توانا من دهانه رودخانه را محافظت می کنم و اجازه نمی دهم که روسها بسا کشتیمای خود به بلاد عربها حمله برند... با آنان (روسها) جنگهای گران می کنم.»

### - ۳ -

نوع خاصی از وایکینگها را که بی زانسیها «روس ۱۸» می نامیدند

16. Denieper.

۱۷. کتاب پیشگفته صفحه ۵۴۷.

18. Rhos.

وقایع نگاران اسلامی «ورنگیان ۱۹» می خواندند. بنا به گفته توین بی به اغلب احتمال کلمه روس از ریشه سوئدی Rodher به معنی ملاحان مشتق گردیده است. اما کلمه «ورنگیان» در اصطلاح مسلمانان و مورخین اولیه روس به اقوام شمال یا اسکاندیناویها اطلاق گردیده، همچنانکه دریای بالتیک را نیز «دریای ورنگیان» نام داده اند ۲۰. اگرچه این دسته از وایکینگها که از نواحی خاوری سوئد برخاسته بودند از نروژیان و دانواها، که اروپای غربی را در معرض تاخت و تاز خود قرار دادند، متمایز بودند پیشرفت هر دو دسته به يك نهج صورت گرفت. هجوم آنان موسمی بود. پایگاه این هجومها جزیره هائی بود دارای موقعیت سوق الجیشی مناسب که به عنوان قلعه و انبار آذوقه و مهمات مورد استفاده قرار می گرفت اما طبعاً این تهاجمات اگر شرایط مساعدی وجود می داشت از صورت حملات غارتگرانه و معاملات اجباری، به استقرار مجتمعات کمابیش دائمی و بالاخره به امتزاج با مردم بومی نقاط مشتوحه می انجامید. نفوذ وایکینگها در ایرلند با تسخیر جزیره رگرو (لامبی ۲۱) در خلیج دوبلین آغاز شد. انگلستان از جزیره تانت ۲۲ مورد هجوم قرار گرفت و نفوذ در قاره اروپا با دستیابی بر جزایر والچرن ۲۳ (در ساحل هلند) و نواموتیه ۲۴ (در مصب لوآر ۲۵) صورت پذیرفت.

مردان شمال در شرق اقصای اروپا نیز فتوحات خود را به همین منوال دنبال می کردند. آنها پس از عبور از بالتیک و خلیج فنلاند از طریق رودخانه ولخوف ۲۶ به دریاچه ایلمن ۲۷ (در جنوب لنینگراد) وارد شدند و در آنجا جزیره مناسی را (جزیره هولمگارد ۲۸ ساگاهاى ایسلندی) پیدا کردند. در این جزیره قرارگاهی را برای خود بنیاد

19. Varangians.

۲۰. توین بی ۴۴۶ و بری ۴۲۲.

21. Rechru (Lambay). 22. Thanet. 23. Walcheren.

24. Noirmoutier. 25. Loire. 26. Volkhov. 27. Ilmen.

28. Holmgard.

گذارند که بعدها بزرگتر شد و به صورت شهر نوگورود<sup>۲۹</sup> درآمد. و از اینجا بود که به وسیله راههای آبی بزرگ - از ولگا تا دریای خزر و از دنپپر تا دریای سیاه - به سمت جنوب می‌تاختند.

راه نخست (ولگا - خزر) به قلمرو جنگجویان بلغار و خزر منتهی می‌شد و راه دوم (دنپپر - دریای سیاه) به قلمرو قبایل مختلف اسلاوی می‌انجامید که در حواشی شمال غربی امپراتوری خزر مسکن داشتند و باج به خاقان می‌پرداختند. این قبایل عبارت بودند از پولیانها<sup>۳۰</sup> در ناحیه کیف<sup>۳۱</sup>، ویاتیچی<sup>۳۲</sup>ها در جنوب مسکو، رادی‌بیشچی<sup>۳۳</sup> در شرق دنپپر، سوریان<sup>۳۴</sup> در کنار رودخانه درنا<sup>۳۵</sup> و غیره<sup>۳۶</sup>. بنظر می‌رسد که این اسلاوها به روشهای پیشرفته‌تر کشاورزی دست یافته و ظاهراً آرامش‌طلبتر از همسایگان ترک خود در کنار ولگا بودند و به همین جهت، به قسول بری «طعمه طبیعی» مهاجمین اسکاندیناوی بشمار می‌آمدند. مهاجمین، ناحیه دنپپر را با همه آبشارهای مخاطره‌آمیزی که داشت بر ناحیه ولگا و دون ترجیح می‌دادند. آن ناحیه به صورت «راه آب بزرگ» *Austrvegr* ساگاهای نوردیک درآمد که از بالتیک به دریای سیاه و استانبول منتهی می‌شد. هفت آبشار بزرگ آن ناحیه علاوه بر نامهای اسلاوی خود نامهای اسکاندیناوی نیز پیدا کردند. کنستانتین عمداً هر دو نام را ذکر می‌کند (مثلاً «باروفرس<sup>۳۷</sup>» نام نوردیک و «ولنی<sup>۳۸</sup>» نام اسلاوی «آبشار مواج<sup>۳۹</sup>» است).

این ورنگیان روس در نوع خود، حتی در میان برادران وایکینگ‌شان، یگانه و بی‌نظیر بودند. اوصاف راهزنان و دزدان با Novgorod این شهر را نباید با نیزنی نوگورود (که اینک گورکی نامیده می‌شود) اشتباه کرد.

30. Polyane. 31. Kiev. 32. Viatichi.  
33. Radimishchy. 34. Severyane. 35. Derna.  
۳۶. روایت کنستانتین درباره نام و مکان این قبایل و فرمانبرداری آنان از خزران تقریباً با روایت تاریخ روس *Russian chronicle* مطابق است.  
37. Baru-fors. 38. Volnyi. 39. Billowy Waterfall.

اوصاف بازرگانان محتشمی که معامله را به دلخواه خود با شمشیر و تبرزین بطرف تحمیل می‌کردند در آنها جمع بود. پوست و شمشیر و کبریا را با طلا مبادله می‌کردند. لیکن مال‌التجاره عمده آنها برده بود. یکی از مورخین مسلمان آن زمان می‌نویسد:

«اندرین جزیره مقدار صد هزار مردم باشد و همیشه این مردمان به غز و سقلاب روند اندر کشتی. و از سقلابان بگیرند و برده کنند و سوی خزران و بلکار برند و بفروشند. و ایشان را کشت و پذیر نباشد و کشت (ظاهراً کسب) ایشان غارت سقلاب باشد و چون فرزندی آیدشان، شمشیر آخته پیش او نهند و پدر گوید: مرا از زر و سیم و مال نیست که از بهر تو میراث مانم، این میراث تو است خود بیاخ و خود بخور<sup>۴۰</sup>»

مورخ معاصر ما مک‌ایودی<sup>۴۱</sup> مطلب را بخوبی خلاصه کرده است: «ورنگیان وایکینگ از ایسلند تا کرانه‌های ترکستان و از استانبول تا اقیانوس منجمد شمالی، با تحرك و تهوری تمام پراکنده بودند. جای تأسف است که آن همه کوشش و تحرك در راه غارتگری صرف می‌شد. قهرمانان شمال تا در جنگ فرو نمی‌ماندند، سر به تجارت فرو نمی‌آوردند. آنان طلای افتخارآمیزی را که لکه خون بر آن نقش بسته باشد به سود مستمر بازرگانی ترجیح می‌دادند<sup>۴۲</sup>»

بدینگونه سفاین روس که در موس تابستان به سوی جنوب روی آور می‌شد در عین حال هم يك کاروان تجارتي بود و هم يك ناوگان جنگی، و این دو هدف را دوش بدوش هم تعقیب می‌کرد. نمی‌شد پیشگوئی کرد که بازرگانانی که در این سفاین سفر می‌کردند کی به صورت رزمندگان درمی‌آیند؟ قدرت این نیروی دریایی زیاد بود.

۴۰. گردیزی صفحه ۲۷۷ (بنیاد فرهنگ ایران).

41. McEvedy.

42. The Penguin Atlas of Medeival History, 1961, p. 58.

مسعودی در مورد نیروئی که از طریق ولگا به دریای خزر (در سال ۱۳ - ۹۱۲) آمده بود می‌گوید که این نیرو مشتمل بر پانصد کشتی بود و در هر کشتی یکصد تن جای داشتند. به روایت او از این پنجاه هزار سی و پنج هزار تن در جنگ کشته شدند<sup>۴۲</sup>. اگر هم مسعودی در این باره مبالغه کرده باشد ظاهراً زیاد اغراق نگفته است حتی در مراحل نخستین مهاجمات روسها (در حدود ۸۶۰) که از دریای سیاه گذشته قسطنطنیه را بمحاصره گرفتند تعداد سفاین آنها را ۲۰۰ تا ۲۳۰ کشتی تخمین زده‌اند.

با توجه به قابل اعتماد نبودن این مهاجمین نیرومند که در پیمان شکنی ضرب‌المثل شده بودند بیزانسیها و خزرها ناچار به لطایف‌الحیل دست می‌زدند. تا يك قرن و نیم پس از بنای دژ سارکل قراردادهای تجاری و مبادلهٔ سفراء، همچنین جنگهای سخت با روسها بتناوب ادامه داشت. در خصائل مردان شمال تنها پس از استقرار آبادیهای دائمی، آن هم به بطوء و تدریج، دگرگونی راه یافت. آنان در نتیجهٔ آمیزش با اتباع و رعایای خود رنگ و بوی اسلاوی گرفتند. سرانجام مهاجمین به مذهب کلیسای بیزانسی گردن نهادند. در آن هنگام، که مصادف با آخرین سالهای قرن دهم بود روسها به صورت مردم روسیه تحول یافته بودند. مع ذلك امرا و اشراف اولیهٔ روس هنوز از نامهای اسکاندیناوی خود - البته در شکل اسلاوی آنها - دست برنمی‌داشتند، مانند روریک<sup>۴۴</sup>، برای هرورکر<sup>۴۵</sup>، اولگ<sup>۴۶</sup> برای هلگی<sup>۴۷</sup>، ایگور<sup>۴۸</sup> برای اینگوار<sup>۴۹</sup> و اولگا<sup>۵۰</sup> برای هلگا<sup>۵۱</sup>. عهدنامهٔ تجارتی که امیر ایگور (اینگوار) در ۹۴۵ با بیزانس منعقد کرد فهرست اسامی همراهان او را بدست می‌دهد. در این فهرست در برابر پنجاه نام اسکاندیناوی تنها سه نام اسلاوی بچشم می‌خورد<sup>۵۲</sup>.

۴۳. بخش ۱ از فصل چهارم همین کتاب دیده شود.

44. Rurik. 45. Hrorekr. 46. Oleg. 47. Helgi.  
48. Igor. 49. Ingvar. 50. Olga. 51. Helga.

۵۲. توین بی صفحهٔ ۴۴۶.

امافرنزند اینگوار و هلگا نام اسلاوی سویا توسلاو<sup>۵۳</sup> را بر خود گرفت و از آن پس این روش ادامه یافت. و رنگیان بتدریج هویت خود را به عنوان ملتی جدا از دست دادند و سنت شمالیان در تاریخ روسیه مستهلک گردید.

دشوار است که بتوان تصویری از این مردم که وحشیگریهایشان حتی در اعصار توحش و بربریت بی‌نظیر بود در ذهن مرتسم گردانید. در این باره روایات بی‌طرفانه در دست نداریم. راویان، مردمانی هستند که از تاخت و تاز شمالیان آسیب دیده‌اند. داستان را از زبان طرف دیگر نشنیده‌ایم زیرا که ادبیات اسکاندیناوی پس از عصر وایکینگها آغاز شده و تا آن زمان قهرمانیهای آنان به صورت افسانه درآمده بود. مع ذلك ادبیات اولیهٔ شمالیها حکایت از عطش شدید جنگجویی و یک نوع جذبۀ عجیب می‌کنند که آنها را در مکرکهٔ جنگ فرا می‌گرفت. حتی برای تعبیر از این حالت اصطلاح خاصی داشتند: «شوریده‌وار» berserksgangr مورخان عرب در برابر آنان چندان دهشت زده بوده‌اند که نه تنها با یکدیگر اختلاف دارند بلکه حتی در یک روایت به فاصلهٔ چند سطر هم، ضد و نقیض گوئی کرده‌اند. دوست دیرین ما ابن فضلان از پلیدی و پلشتی روسها که در سرزمینهای ولگا و بلغار دیده بکلی متنفر است. این عبارت او دربارهٔ روسها، درست پیش از روایتی که دربارهٔ خزرها در صفحات گذشته نقل کردیم، آمده است:

«آنان هر روز باید سرو صورت خود را با کثیف‌ترین و نجس‌ترین و آلوده‌ترین آب شستشو بدهند. بدین طریق که هر روز کنیز غذا می‌آورد و لگن بزرگی از آب با خود دارد و آن را به آقای خود می‌دهد و او دستها و صورت و موی سر خویش را در آن می‌شوید و آن را داخل لگن شانه می‌کند. سپس درون لگن تف می‌اندازد و آب بینی می‌ریزد و هر کار کثیفی را در آن آب انجام می‌دهد. چون از کار خود فراغت یافت کنیز لگن را از پیش یکی برداشته نزد یکی دیگر می‌گذارد و

53. Svyatoslav.

آن را نزد تمام اشخاص موجود در خانه می‌گرداند و هر يك از آنان آب بینی و دهان خود را در آن می‌ریزد و صورت و موهای خویش را در آن شستشو می‌دهد<sup>۵۴</sup>»

لیکن ابن‌رسته که تقریباً همزمان با ابن‌فضلان است می‌نویسد که روسها جامه‌های پاکیزه بر تن می‌کنند و سخنی بر آن نمی‌افزاید<sup>۵۵</sup>. باز ابن‌فضلان از جماع و تغوط روسها - و حتی پادشاه آنان - در ملأعام اظهار نفرت می‌کند و حال آنکه ابن‌رسته و گردیزی از این عمل زشت چیزی نمی‌گویند. اگرچه روایات خود آنان نیز مشکوک و ناساز می‌باشد. ابن‌رسته می‌گوید: «آنان مہمان را گرمی می‌دارند با غریبان که به آنان پناهنده می‌شوند و به آنان روی می‌آورند مہربانی می‌نمایند. به هیچ کس از خود اجازه نمی‌دهند که بر ایشان تعدی ورزد و اگر کسی دست به ناشایست و ستم بگشاید به یاری ایشان (پناهندگان) می‌شتابند و از ایشان دفاع می‌کنند.»

اما همین نویسنده چند جمله پائینتر تصویر، و یا طرح بکلی متفاوتی از جامعه روس بدست می‌دهد:

«هیچ کس از آنان تنها به قضای حاجت نمی‌رود، بلکه سه نفر از رفقای خود را همراه می‌برد که او را در میان خود نگاه می‌دارند و چون آدسهای غیر قابل اطمینان و غسدر پیشه‌اند هرکس شمشیر خود را همراه دارد زیرا اگر کسی کمترین مالی داشته باشد برادر خود او و دوستی که همراه اوست در کمینش می‌نشینند تا او را بکشند و مالش را بچنگ آورد.»

اما درباره جنگجویی آنان ماخذ ما جملگی به يك زبان سخن می‌گویند:

۵۴. ابن فضلان ص ۱۰۲ (بنیاد فرهنگ ایران).

۵۵. مؤلف مطالب ابن‌رسته را از ترجمه‌های اروپائی آورده و ما آنها را از روی متن عربی (صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶ چاپ لیدن) ترجمه کرده‌ایم تفاوتهایی در مضمون ترجمه‌های ما با ترجمه‌های انگلیسی وجود دارد.

«این مردم قوی و شجاعند که چون بناوردگاه درآیند برنمی‌گردند تا مگر دشمنان را تارومار گردانند و زنان‌شان را تصرف کنند و به بردگی گیرند.»

#### - ۴ -

و چنین بود چشم‌اندازی که در برابر خزران قرار داشت. بنای سارکل درست بموقع انجام شده بود. خزران می‌توانستند از اینجا رفت‌وآمد کشتیهای کوچک روس را در قسمت سفلی دون و نقل و انتقالات آنها را در میان دون و ولگا (جاده خزران) زیر نظر قرار دهند. روی هم‌رفته چنین می‌نماید که در طول نخستین سده‌ای که روسها در صحنه حضور پیدا کردند<sup>۵۶</sup> حملات غارتگرانه آنان بیشتر متوجه بیزانس بود (که بدیهی است غنائم بیشتری حاصل می‌کرد). در این مدت روابط روسها با خزران براساس بازرگانی ادامه یافت اگرچه برخوردها و فترتهائی نیز در آن میان وجود داشت. به‌رحال خزران جاده‌های بازرگانی روسها را در اختیار خود داشتند و از کالاهائی که از این راه به بیزانس یا کشورهای اسلامی حمل می‌شد ده درصد باج می‌گرفتند.

همچنین خزران کمابیش مردان شمال را تحت نفوذ فرهنگی خود گرفتند چه آنان، علی‌رغم دژخویی مردمی صاف و ساده بودند و می‌خواستند تا از کسانی که با آنان ارتباط پیدا می‌کنند چیزی بیاموزند. این تأثیرپذیری چندان بود که حکام اولیه روس در نوگورود خود را به تقلید از خزران «خاقان» خواندند. منابع بیزانس و اسلامی بر این معنی گواهی می‌دهند. مثلاً ابن‌رسته پس از توصیف جزیره‌ای که نوگورود روی آن بنا شده است می‌گوید: «پادشاهی دارند که خاقان روس نامیده می‌شود» ابن‌فضلان گزارش می‌دهد که خاقان روس امیری دارد که سردار سپاه و نماینده خاقان در میان رعیت است. زکی‌ولیدی خاطر نشان کرده است که این نحوه نمایندگی در میان

۵۶. تقریباً از ۸۳۰ تا ۹۳۰.



اقوام ژرمانی شمال بی‌سابقه بود چه پادشاه این اقوام معمولاً کسی بود که بهترین جنگاوران آنان بشمار می‌رفت. ولیدی چنین نتیجه می‌گیرد که روسها از نظام حکومت دوگانه خزران تقلید کرده بودند. این احتمال البته بعید نیست زیرا که خزران مرفه‌ترین و از لحاظ فرهنگی پیشرفته‌ترین مردمی بودند که روسها در مراحل اولیه فتوحات خود با آنها ارتباط پیدا کردند و این ارتباط ظاهراً وسیع بوده است چنانکه جمعی از بازرگانان روس در ایتل و جمعی از یهودیان خزر در کیف مسکن داشته‌اند.

جای تأسف است که اینک پس از هزار سال که از آن حوادث سپری گشته رژیم شوروی نهایت کوشش خود را بعمل می‌آورد تا یاد نقش تاریخی و موفقیت‌های فرهنگی خزران را از خاطرها بسزاید. خبر زیر در روزنامه تایمز مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۵۲ درج شده بود:

#### فرهنگ کهن روس مورد تحقیر قرار گرفت و مورخ شوروی توبیخ شد

یکی دیگر از مورخان شوروی، در روزنامه پراودا به اتهام اینکه فرهنگ کهن روس و رشد مردم آن را تحقیر کرده مورد انتقاد قرار گرفته است. پرفسور آرتامونوف در نشست اخیر گروه تاریخ و فلسفه در آکادمی علوم شوروی، نظریه‌ای را که به سال ۱۹۳۷ در کتابی مطرح کرده بود تکرار نمود و گفت که شهر قدیمی کیف، بسیار مدیون خزرهاست. پرفسور آرتامونوف خزرها را در نقش ملتی پیشرفته تصویر می‌کند که قربانی تمایلات تجاوزکارانه روسها شدند.

پراودا می‌گوید: «این چیزها ربطی با واقعیت‌های تاریخی ندارد. مملکت خزر که عبارت از يك ادغام ابتدائی در میان قبایل مختلف بود هیچ‌گونه نقش مثبتی در ایجاد

کشور اسلاوهای خاوری نداشت. منابع کهن شهادت می‌دهند که تشکیل دولت در میان اسلاوهای خاوری خیلی زودتر از خزرها صورت گرفته بود.

مملکت خزر نه تنها چیزی به رشد دولت قدیمی روس کمک نکرد بلکه سیر پیشرفت قبایل اسلاوی شرقی را کندتر ساخت. باستانشناسان ما موادی بدست آورده‌اند که نمایانگر سطح بالای فرهنگ در روسیه کهن است. سخن از تفوق فرهنگ خزر به مسخره گرفتن حقایق تاریخی و نادیده انگاشتن واقعیت‌هاست. آرمانی جلوه دادن مملکت خزر به روشنی نشان می‌دهد که نظریات ناسالم مورخان بورژوا در تحقیر رشد طبیعی مردم روسیه هنوز به زندگی خود ادامه می‌دهد. خطای این‌پندار روشن است. چنین مفهومی نمی‌تواند مورد قبول تاریخنگاری شوروی قرار گیرد.»

آرتامونوف - که من از او مکرراً نقل کرده‌ام - علاوه بر مقالات متعددی که در نشریات علمی بچاپ رسانید نخستین کتاب خود را در ۱۹۳۷ منتشر ساخت. موضوع این کتاب تاریخ کهن خزران است. ظاهراً حمله پراودا هنگامی صورت گرفت که آرتامونوف شاهکار خود «تاریخ خزران» را آماده می‌کرد ولی در نتیجه همین مقاله انتشار آن کتاب ده سال یعنی تا ۱۹۶۲ به تأخیر افتاد و سرانجام در بخش آخر آن توبه‌نامه‌ای درج شد که در حکم انکار کلیه مندرجات کتاب، بلکه در واقع انکار حاصل يك عمر کار و زحمت مؤلف می‌باشد. عبارات زیر از این توبه‌نامه نقل می‌شود:

«مملکت خزر از هم فرو پاشید و تجزیه شد. اکثریت آنان با ملل دیگر درهم آمیختند و اقلیتی که در ایتل مسکن داشت ملیت خود را از دست داد و به صورت طبقه‌ای انگل با رنگ و بوئی یهودی درآمد.»

روسها هرگز خود را از موفقیت‌های فرهنگی شرق برکنار نگاه نداشتند... لیکن روسها از خزرهای ایتل چیزی

نگرفتند اگرچه ضمناً یهودیگری رزمندۀ خزران مورد تلقی توده‌های دیگر از قبیل مجارها و بلغارها، پچنکها و آلانها و پولووتسی‌ها قرار گرفت. نیاز به مبارزه با استثمارگران ایتل، غزها و اسلاوها را بر آن داشت تا در اطراف تخت زرین کیف متحد گردند و این وحدت به نوبت خود، نه تنها امکان رشد سریع نظام کشوری روس بلکه فرهنگ باستان روس را هم فراهم آورد.

این فرهنگ همواره اصالت خود را داشته و هیچ‌گاه وابسته به نفوذ خزران نبوده است. آن عناصر ناچیز شرقی در فرهنگ روس که خزرها وسیله انتقال آن بوده‌اند و معمولاً در مطالعه مسائل مربوط به پیوندهای فرهنگی میان روسها و خزرها مورد توجه قرار می‌گیرد، هیچ‌گاه در قلب فرهنگ روسی راه نیافت بلکه در سطح باقی ماند و مدت زیادی نپائید و اثر آن ناچیز بود. این عناصر به هیچ‌وجه زمینه‌ای برای بحث از يك دوران خزری در تاریخ فرهنگ روس بدست نمی‌دهد.

جریان ابطال و امحاء سوابق خزر که با به‌آب سپردن بقایای سارکل شروع شده بود با این دستور حزبی تکمیل گردید.

### - ۵ -

مبادلات تجاری و فرهنگی وسیع مانع از آن نشد که روسها با دست‌اندازی به رعایا و اتباع اسلاو خود تدریجاً به امپراتوری خزر راه بجویند. به روایت تاریخ اولیه روس ۵۸ تا سال ۸۵۹ یعنی در حدود بیست و پنج سال پس از بنای سارکل باجی که از اسلاوها گرفته می‌شد «در میان خزران و ورنگیان ماورای دریای بالتیک» تقسیم می‌گردید. ورنگیان مالیات چود ۵۹ها و کروویچین ۶۰ها و دیگران یعنی اسلاوهای

57. Polovtsians.

58. Primary Russian Chronicle. 59. Chuds. 60. Krivichians.

شمالیتر را می‌گرفتند و مالیات و یاتیچی، سوین ۶۱ و مخصوصاً پولیانها در مناطق مرکزی کیف همچنان توسط خزرها وصول می‌شد. ولی این وضع دیری نپائید. اگر به روایت تاریخ روس اعتماد کنیم تنها پس از سه سال، شهر مهم کیف برکنار رودخانه دنیپر که تا آن هنگام باجگزار خزران بود به دست روسها افتاد.

این جریان اگرچه ظاهراً بدون توسل به اسلحه صورت گرفت از نظر تاریخ روسیه حادثه‌ای سرنوشت‌ساز بود. بنا به روایت تاریخ، حکومت نوگورود در آن هنگام به دست امیر (نیمه افسانه‌ای) روریک (هرورگر) بود که قرارگاههای وایکینگ و اسلاوهای شمالی و قسمتی از فنلاند را در زیر نفوذ خود داشت. دو تن از کسان روریک به نامهای اوسکولد ۶۲ و دیر ۶۳ در مسافرت به بخش سفلی دنیپر موضع محکمی را در یکی از کوهها مورد توجه قرار دادند. آن دو تن دورنمای شهر را پسندیدند و از نام آن پرسیدند. گفتند: شهر کیف است که باجگزار خزران می‌باشد. آن دو تن با خانواده‌های خود در این شهر فرود آمدند و «بسیاری از مردان شمال را به‌گرد خود فراهم آوردند و اسلاوهای همسایه را، علی‌رغم اینکه روریک در نوگورود فرمان می‌راند، زیر فرمان خویش گرفتند. بیست سالی پس از این ماجرا فرزند روریک به نام اولگت (هلگی) به آن محل آمد و اوسکولد و دیر را بقتل رسانید و کیف را ضمیمه متصرفات خود کرد.»

کیف بزودی از لحاظ اهمیت بر نوگورود پیشی گرفت و به صورت پایتخت ورنگیان درآمد و «مادر شهرهای روسیه» لقب گرفت و ایالتی که به نام آن شهر خوانده شد مهد نخستین کشور روس گردید. نامه یوسف که تقریباً يك قرن پس از اشغال کیف توسط روسها نوشته شده است، از این شهر در عداد متصرفات خزران نام نمی‌برد. لیکن جماعات متنقد خزر - یهودی در شهر و ایالت کیف پس از تصرف روسها نیز، همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دادند. این جماعات پس از انهدام کشور خزران با رسیدن تعداد انبوهی از مهاجرین تقویت گردیدند.

61. Seviane. 62. Oskold. 63. Dir.

«تاریخ روس» مرتب از پهلوانانی که از «کشور یهودیان ۶۴» فرا می‌رسند سخن می‌گوید. «دروازه خزران» در شهر کیف خاطره فرمانروایان باستان را تا زمان ما حفظ کرده بود.

## - ۶ -

اینک ما به نیمه دوم قرن نهم رسیده‌ایم و پیش از ادامه داستان گسترش روسها باید توجه خود را به تحولات مهمی که در میان مردم صحرا، بویژه مجارها، بوقوع پیوست معطوف داریم. این حوادث موازی با بالاگرفتن نیروی روسها پیش می‌رود و تأثیر مستقیمی روی خزرها و نقشه آینده اروپا دارد.

مجارها متحدان خزرها بودند و ظاهراً از آغاز امپراطوری خزر به طوع و رغبت فرمان آنان را گردن نهاده بودند. به گفته ماکارتنی ۶۵ اینکه «مجارها از چه اصلی بودند و در گذشته کجاها بسر می‌بردند مسأله‌ای است که از دیرزمان مایه حیرت و سرگشتگی محققان گردیده است. ۶۶» همین نویسنده در جای دیگر، آن را «یکی از تاریکترین معماهای تاریخ» می‌خواند ۶۷. درباره اصل مجارها آنچه به طور قطع می‌دانیم این است که با فنلاندیها مربوط بوده‌اند و زبانشان جزو گروه زبانهای معروف به فینو - اوینوری ۶۸ بشمار می‌آید. اقوام وگل ۶۹ و اوستیایک ۷۰ هم که در مناطق جنگلی شمال اورال زندگی می‌کردند از این گروه بودند. بنابراین اصل این اقوام از اسلاوها و ترکهای بیابانی که بعدها در میان آنان می‌زیستند جدا بوده و این مسأله‌ای است که از لحاظ نژادی هنوز مورد بحث و کنجکاوی می‌باشد. مجارستان امروزی برخلاف ملت‌های کوچک دیگر هیچ‌گونه رابطه زبانی با همسایگان خود ندارد. مجارها با تنها خویشاوند دوردست‌شان فنلاندیها، به صورت واحد نژادی جداگانه‌ای در اروپا

64. Zemlya Zhidovskaya. 65. Macartney.

۶۶. کتاب پیشگفته ص ۱.

۶۷. همان کتاب ص ۷.

68. Finno - Ugrian. 69. Vogul. 70. ostyak.

باقی مانده‌اند.

در تاریخی نامعین، در خلال قرون اولیه مسیحی، این قبایل صحراگرد از مساکن سابق خود در اورال بیرون رانده شده و از میان بیابانها به سوی جنوب روی آور گشته و سرانجام در ناحیه بین رودخانه‌های دون و کوبان مستقر گردیده‌اند.

بدین‌گونه مجارها حتی پیش از آنکه کار خزرها رونق بگیرد با آنان همسایه گشتند. تا مدتی این دو قوم جزو اتحادیه‌ای از قبایل نیمه صحراگرد بودند که اونوگور نامیده می‌شد (به معنی ده تیره یا ده قبیله). چنین پنداشته می‌شود که نام هنگری صورت اسلاوی همین کلمه باشد ۷۱ و مجار نامی است که آنان از خیلی قدیم خود را بدان نام می‌خواندند.

مجارها تقریباً از نیمه‌های قرن هفتم تا پایان قرن نهم، چنانکه گفته شد در شمار اتباع امپراتوری خزر بودند. نکته قابل ملاحظه آنکه در طول این مدت که قبایل دیگر در بازی کشت و کشتار شرکت داشتند، هیچ سابقه‌ای حتی از یک برخورد مسلحانه در میان خزران و مجارها وجود ندارد و حال آنکه هرکدام از این دو علاوه بر جنگ با مسلمانان و روسها گاه و بیگاه با همسایگان دور و نزدیک خود از قبیل بلغارهای ولگا، بلغارهای دانوب، غزها، پچنکها و دیگران نیز در ستیز بودند.

توین‌بی با نقل عباراتی از مورخین روسی و منابع عربی می‌نویسد که در سرتاسر این دوران مجارها به نمایندگی خزرها از مردم اسلاو و فین - در منطقه خاک سیاه تا شمال قلمرو خود مجار در صحرا، و نیز در تواحی جنگلی شمال آن - باج می‌گرفتند. به عنوان شاهدی بر استعمال نام مجار در آن تاریخ، می‌توان از نام برخی امکنه در ناحیه شمال روسیه که تا زمان ما باقی مانده است یاد کرد ۷۲. این نامها ظاهراً یادگار محله‌های ساخلو و نگهبانی مجارها

۷۱. توین‌بی ص ۴۱۹ ماکارتنی ص ۱۷۶.

۷۲. توین‌بی ص ۴۱۸.

است. بدینگونه مجارها بر همسایگان اسلاو خود چیره بودند و توین بی چنین نتیجه می‌گیرد که خزرها برای اخذ مالیات «مجارها را به‌عنوان مأمورین خود یکار می‌گرفتند گرچه شکی نیست که مجارها از این مأموریت منافعی هم برای خود کسب می‌کردند»<sup>۷۳</sup>.

این موقعیت مناسب، با رسیدن روس‌ها عوض شد. تقریباً مقارن زمان بنای سارکل، مجارها حرکتی بزرگ به سوی کرانه غربی دون آغاز کرده بودند. تقریباً از سال ۸۳۰ به بعد، بخش اعظم مجارها در ناحیه بین دون و دنیپر که نام لیبدیا<sup>۷۴</sup> بر خود گرفت استقرار یافتند. مورخان درباره علت این مهاجرت بحث کرده‌اند. تفسیر توین بی تازه‌ترین و موجه‌ترین نظریاتی است که در این باره ابراز شده است:

«می‌توانیم اینطور نتیجه بگیریم که مجارها در اشغال صحرای غربی دون با اجازه اربابان خزر خود عمل می‌کرده‌اند... زیرا که منطقه صحرا، در گذشته از آن خزران بود و چون مجارها متحد و فرمانبر خزران بودند می‌توان چنین نتیجه گرفت که استقرار مجارها در این سرزمین برخلاف تمایل و خواست خزران نبوده است... حتی ممکن است حدس زد که نه تنها استقرار مجارها در غرب دون با اجازه خزرها بوده، بلکه این امر محتملاً به خاطر حفظ منافع خزران صورت گرفته بود. جایجا کردن اقوام فرمانبردار برای مقاصد سوق‌الجیشی، در میان بنیانگذاران امپراتوری‌های صحرائشین، روشی مرسوم بود... مجارها در این منطقه جدید می‌توانستند خزرها را یاری دهند تا جلو پیشرفت روس‌ها به سوی جنوب شرقی و جنوب گرفته شود. مستقر ساختن مجارها در غرب دون، و بنای سارکل در ساحل شرقی دون، هر دو برای یک هدف و یک منظور صورت گرفت.»

۷۳. ایضاً ص ۴۵۴.

74. Lebedia.

### - ۷ -

این ترتیب تقریباً برای مدت نیم قرن مؤثر افتاد. در این مدت روابط بین مجاران و خزران باز هم نزدیکتر گشت. دو رویداد بزرگ در اوج این روابط دوستانه اثرات پابرجائی در ملت هنگری برجای گذاشت. رویداد نخست آن بود که خزرها پادشاهی به مجارها ارزانی داشتند که مؤسس نخستین سلسله پادشاهان مجار بود. دوم آنکه چندین قبیله خزر به مجارها پیوستند و در نتیجه، خصلت نژادی مجارها دستخوش تغییراتی ژرف گردید.

ماجرایی نخست را کنستانتین در De Administrando (در حدود ۹۵۰) روایت می‌کند. نامهائی که او در کتاب خود ذکر کرده، در «تاریخ هنگری»، (قرن یازدهم) نیز آمده و این تأییدی بر صحت روایت او است. کنستانتین می‌گوید که پیش از مداخله خزران در امور داخلی قبایل مجار، این قبایل شاهی برای همه نداشتند بلکه هر قبیله‌ای رئیس خود را داشت که بزرگترین آنها لیبدیاس نامیده می‌شد (لیبدیا از این نام گرفته شده است).

«و مجارها هفت تیره بودند و هیچ فرمانروائی نه از خود و نه از دیگران، نداشتند ولی رؤسائی در میان آنها بودند که بزرگترین‌شان همان لیبدیاس است که پیشتر گفتیم... و خاقان فرمانروای خزران به‌عنوان پادشاه دلیری و کمکهای نظامی مجارها به‌اولین رئیس آنها... که لیبدیاس نام داشت یک بانوی بزرگزاده خزر را به‌زنی داد تا از او فرزندی بیاورد ولی لیبدیاس از این زن صاحب‌فرزند نشد.» این هم یک ازدواج دیگر در میان خاندانهای فرمانروا که به نتیجه نرسید. ولی خاقان مصمم بود که پیوند کشور خزر را با لیبدیاس و قبایل زیر فرمان او محکمتر گرداند:

«پس از اندک زمانی خاقان، فرمانروای خزران از مجارها خواست... تا رئیس بزرگ خود را نزد او فرستند. لیبدیاس نزد خاقان خزران آمد و علت احضار خود را جویا

شد. خاقان گفت: ما به این جهت ترا خواسته‌ایم که شما مردی پاکزاد، خردمند و دلیر هستید و بزرگت مجاران می‌باشید، شما را به فرمانروائی این قوم منصوب می‌سازیم، و شما تابع قوانین و احکام ما خواهید بود.»

اما چنین می‌نماید که لیبدیاس مردی مغرور و دارای مناعت طبع بود. او سپاسگزاری نمود ولی از قبول این پیشنهاد که پادشاهی دست‌نشانده شود سر باز زد و درخواست کرد که این افتخار به رئیس دیگری، به نام الموس ۷۵، و یا به پسر الموس، به نام آریاد ۷۶، ارزانی شود. خاقان را «سخن او خوش آمد»، لیبدیاس را با بدرقه‌ای مناسب نزد قوم خود فرستاد و آنها آریاد را به پادشاهی خویش برگزیدند. مراسم بر تخت نشستن آریاد «مطابق رسوم و آداب خزران انجام گرفت و او را روی سپرهای خود بلند کردند. اما مجارها پیش از این آریاد، هرگز فرمانروائی نداشتند و از آن پس تا امروز فرمانروایان هنگری از تبار او می‌باشند.»

آن روز که کنستانتین این مطالب را می‌نوشت در حدود ۹۵۰ یعنی یک قرن پس از آن‌رویداد بود. آریاد مجارها را به تسخیر هنگری رهبری کرد و خاندان او تا سال ۱۳۰۱ حکومت راندند. نام او یکی از نخستین چیزهایی است که هر شاگرد مدرسه در هنگری یاد می‌گیرد. انگشت خزران در بسیاری از حوادث تاریخ نمایان است.

#### - ۸ -

اما واقعه دوم چنین بنظر می‌رسد که تأثیر عمیقتری بر خصائل ملی هنگری به‌جای گذاشته است. کنستانتین می‌گوید ۷۷: «در تاریخی نامعین، شورشی (Apostasia) در میان برخی از خزران بر ضد فرمانروا درگرفت. در این شورش سه قبیله که «کاوار ۷۸» (یا کبر ۷۹) نامیده می‌شدند و از همان تبار خزران بودند شرکت داشتند. پیروزی

75. Almus.

76. Arpad.

77. The Adminstrando cb. 39. 40.

78. Kavars.

79 Kabars.

با حکومت بود. برخی از شورشیان کشته شدند و برخی دیگر فرار کردند و در میان مجارها رفتند و با آنان درآمیختند. این فراریان زبان خزری را به مجارها آموختند و تاکنون به‌همان زبان خزری سخن می‌گویند لیکن زبان دیگر یعنی مجاری را نیز می‌دانند. آنان چون در فن جنگ سرآمد بودند، در میان قبایل هشتگانه (هفت قبیله اصلی مجار به‌اضافه کبرها) به دلیری و رزم‌آزمائی ممتاز گشتند و به‌عنوان تیره اول انتخاب شدند و رئیسی از خود - یعنی سه تیره (اصلی) کبرها - دارند که تا این روزگار باقی است.»

کنستانتین در تأکید این مطلب، فصل بعدی را با فهرستی از تیره‌های کبر و مجار شروع می‌کند. نخست از تیره‌هایی نام می‌برد که از خزرها جدا شدند یعنی همان تیره‌های کبر. تیره‌ها و یا قبایلی که عملاً خود را مجار می‌نامند در ردیف سوم ذکر شده‌اند.

چنین می‌نماید که خون خزرها - نه تنها در معنی مجازی بلکه شاید به‌حقیقت نیز - به مجارها منتقل گردیده و به‌انحای مختلف در آنان اثر بخشیده است. شگفتا که اقلاً تا اواسط قرن دهم، زبان خزری و زبان مجاری هر دو در هنگری رایج بوده است. چندین تن از محققین معاصر در مورد این مسأله بی‌نظیر بحث کرده‌اند. بری می‌نویسد: «نتیجه این دو زبانی درهم آمیختگی زبان جدید هنگری است که دلایل فراوان، برای هر یک از دو نظریه مختلف درخصوص اصل نژادی مجارها فراهم آورده است» ۸۰. توین بی ۸۱ خاطر نشان می‌کند که اگر چه مجارستانها از خیلی وقت پیش دیگر به دو زبان تکلم نمی‌کنند ولی در آغاز تشکیل این کشور، چنان بودند و گواه آن وجود تقریباً دوست کلمه از لهجه کهن‌چوواش ترکی است که خزرها بدان تکلم می‌کردند و در زبان مجارستانی بعاریت گرفته شده است (مراجعه شود به بخش ۳ فصل اول همین کتاب).

مجارها، مانند روسها، شکل دگرگونه‌ای از نظام‌دوگانه پادشاهی

۸۰. توین بی ص ۴۲۶.

۸۱. ایضاً ص ۴۲۷.

خزرها را اتخاذ کردند. گردیزی می‌گوید:

«و سالار آن با بیست‌هزار سوار، و ایسن سالار را «کنده» خوانند، و این نام ملك بزرگتر ایشان است، و آن سالار که شغلها خواند (ظاهرأ: راند) او را «جله» خوانند و مجفریان (مجاریان) آن کنند که «جله» فرماید ۸۲.»

به دلایلی می‌توان باور داشت که جله‌های نخستین مجار از کبرها ۸۳ بوده‌اند. باز دلایلی در دست است که نشان می‌دهد ۸۴ در میان کبرهای ناراضی که رهبری بالفعل مجارها را در دست گرفتند، یا «جهودگرایانی» نیز بوده‌اند. همانطور که آرتامونوف و بارتا توجه داده‌اند ۸۵ ممکن است که شورش (Apostasia) کبرها، بنحوی با اصلاح مذهبی عوبدیا شاه ارتباط داشته و یا واکنشی در برابر آن بوده است. احکام ربانیان و مقررات خشک درخصوص خوراک و پرهیز و مباحث و مسایل تلمودی، شاید توی ذوق این جنگاوران صحرا زده بود. جهودگرائی آنان ظاهراً به اعتقادات عبریان بیابان نورد سلف نزدیکتر بود تا به شیوه ارتدوکسی حاخامها. شاید هم آنان از پیروان آئین بنیادگرایانه قریان بودند که در زمره بدکیشان بشمار می‌آمدند. لیکن اینها همه حدسیاتی بیش نیست.

#### - ۹ -

دور همدستی خزر و مجار، وقتی پایان آمد که مجارها در ۸۹۶ صحاری بین آسیا و اروپا را ترك گفته از سلسله کوههای کارپات گذشتند و قلمروی را که می‌بایستی آخرین مساکن آنها باشد تسخیر کردند. راجع به داستان این مهاجرت نیز قولها مختلف است ولی

۸۲. گردیزی ص ۲۷۳ (برفسور مینورسکی خاطر نشان کرده است که کنده و جله دو کلمه مجاری Gyula و Kende می‌باشند «مترجم»).

۸۳. ما کارتنی ص ۱۲۷.

۸۴. بارون ج ۳ ص ۲۱۱.

۸۵. بارتا ص ۹۹ - ۱۱۳.

می‌توان خطوط اصلی آن را مشخص کرد.

در طول آخرین دهه قرن نهم عنصر غریبه دیگری در میان بازیگران صحرا گام نهاد. پچنکها ۸۶ از اقوام ترك هستند که معلومات ما درباره آنها اندک است و این اندک مایه را کنستانتین در توضیحی که از ایشان آورده خلاصه کرده است: وحشیانی با حرص و آزی پایان‌ناپذیر که در مقابل پول می‌توان آنها را خرید و در جنگ با وحشیان دیگر و روسها مورد استفاده قرار داد. این قوم در میان رودخانه‌های ولگا و اورال، زیر فرمان خزران بسر می‌بردند. به گفته ابن‌رسته خزران هر سال برای وصول مالیات آنها را در معرض تاخت و تاز قرار می‌دادند [۸۷\*].

در اواخر قرن نهم، مصیبتی (نه چندان بی‌سابقه و ناشناخته) بر پچنکها وارد آمد. همسایگان شرقی این قوم آنها را از مساکن خود بیرون راندند. این همسایگان همان غز (یا اغوز)ها بودند که این فضلان از آنها نفرت داشت، یکی دیگر از اقوام بیشمار ترك که هر چند گاه يك بار از جایگاه خود در آسیای مرکزی می‌گسستند و به سوی مغرب راه می‌افتادند. پچنکها که از مساکن خود آواره شده بودند کوشیدند تا در خزران مأوی گزینند ولی خزرها جلوشان را گرفتند و مغلوبشان کردند ۸۸. پچنکها راه خود را همچنان به سوی مغرب ادامه دادند، از دون گذشتند و به قلمرو مجاران حمله بردند. مجارها به سوی غرب به ناحیه‌ای در میان رودخانه‌های دنیپر و سرت ۸۹ رانده شدند و آن را ایتل کوز ۹۰ (اراضی میان رودخانه‌ها) نام نهادند. بنظر می‌رسد که مجارها در سال ۸۸۹ در این منطقه مستقر گشتند ولی در ۸۹۶ هجوم مجدد پچنکها با همدستی بلغارهای دانوب آغاز شد و

۸۶. پچنک Pecheneg یا پچینک Paccinak ، در زبان هنگری: Besemjok

۸۷. به نقل دانلوب ص ۱۰۷.

۸۸. بنظر می‌رسد مفهوم عبارت کنستانتین همین است که می‌گوید: «غزها و خزرها با پچنکها جنگیدند»

89. Sereth. 90. Etel-Koz.

مجاران به سرزمین فعلی مجارستان رانده شدند.

این خلاصه داستان خروج مجارها از صحاری خاوری و پایان روابط آنان با خزران است. جزئیات امر مورد اختلاف می‌باشد. برخی از مورخین<sup>۹۱</sup> معتقدند - و شور و هیجانی هم در این باره نشان می‌دهند - که مجارها تنها یک بار از پچنکها شکست خورده‌اند و نه دوبار؛ و هم آنان می‌گویند که ایتل - کوز نام دیگر لیبدیا بوده است. ما این‌گونه قال و قیلها را به کارشناسان باز می‌گذاریم. مطلب جالب توجه‌تر دیگر تناقض آشکاری است که در میان تصویر مجارها به عنوان قومی جنگجو و نیرومند از یک سوی، و رانده شدن مفتضحانه آنها از جاهائی که مسکن گزیده بودند، یکی پس از دیگری، وجود دارد. از تاریخ هینکمار ریمسی<sup>۹۲</sup> چنین برمی‌آید<sup>۹۳</sup> که در ۸۶۲ مجارها به قسمت شرقی امپراتوری فرانک هجوم کرده‌اند و این نخستین تاخت و تاز وحشیان بود که اروپا را در طول قرن آینده دستخوش ترس و وحشت کرد. همچنین از ماجرای برخورد وحشتناک سنت سیریل (قدیس اسلاوها) با مجارها در ۸۶۰ حکایت می‌شود. این برخورد وقتی صورت گرفت که قدیس به سوی خزران سفر می‌کرد، او مشغول دعا و نماز بود که مجارها با فریادهائی چون زوزه گسرگ (Luporum more ululantes) به او حمله کردند ولی قدوسیت سیریل مانع از آن شد که بتوانند به او گزند برسانند. در تاریخ دیگری چنین آمده است<sup>۹۴</sup> که مجارها و کبرها در ۸۸۱ با فرانکها به مبارزه برخاستند، و بنا به روایت کنستانتین تقریباً ده سال بعد مجارها یا سیمون (فرمانروای بلغارهای دانوب) به جنگ پرداختند و او را هزیمت دادند و تا پرسلاو<sup>۹۵</sup> پیش راندند و پس از آنکه سیمون را در دژی به نام ماندراگا<sup>۹۶</sup> در حصار گرفتند به جایگاه خود بازگشتند<sup>۹۷</sup>.

91. Macartney, Guillemain.

92. Hinkmar of Rheims.

۹۳. به نقل ما کارتتی ص ۷۱.

۹۴. به نقل ما کارتتی ص ۷۶ از The Annals of Admont.

95. Preslav.

96. Mundraga.

97. De Administrando 40.

چطور می‌توان این دلیریها را با هزیمتهای گسترده از دون تامجارستان که در همان روزگار رخ داده است وفق داد؟ چنین می‌نماید که پاسخ این سؤال را در عبارتی از کنستانتین که درست به دنبال عبارتی آمده که پیشتر از او نقل کردیم می‌توان یافت:

«... ولی پس از سیمون، بلغارها دوباره با امپراتور یونانیان صلح کردند و امنیت خود را بدست آوردند. امپراتور کس نزد پچنکها فرستاد و قرار چنان داد که با مجارها بجنگند و آنان را نابود سازند. و چون مجارها در یکی از سفرهای جنگی از منازل خود دور افتاده بودند پچنکها با سیمون به جایگاه آنان حمله بردند و خاندان آنان را بکلی نابود ساختند و مجارهایی را که برای پاسداری از اراضی مانده بودند بسختی هزیمت دادند. مجارها که در مراجعت، جایگاه خود را ویران و تار و مار یافتند به سرزمینی که اینک در آنجا هستند (مجارستان) رفتند.»

بنابراین قسمت اعظم سربازان برای یک سفر جنگی به خارج رفته بودند و در چنین وضعی بود که مساکن و خاندانهای آنان مورد حمله قرار گرفت و براساس اطلاعاتی که از تواریخ بالا در دست داریم مجارها غالباً برای دست اندازی به کشورهای دور دست، محل خود را ترك می‌گفتند و منازل را با معدودی از محافظین رها می‌کردند. مجارها تنها تا آنگاه که با خزرها به عنوان اربابان، و بسا قبایل مسالمت‌جوی اسلاو به عنوان همسایگان نزدیک، در تماس بودند این روش خطرناک را می‌توانستند دنبال کنند ولی با ظهور پچنکها که گرسنه خاک بودند وضع عوض شد. مصیبتی که کنستانتین شرحش را آورده شاید واپسین یک رشته از حوادث مشابه بوده است که آنان را بر آن داشته است که یک فکر اساسی بکنند و برای خود مسکن تازه و امن‌تری در ورای کوهها، در سرزمینی که اقلاً از دوران دو جنگ قبلی با آن آشنائی داشتند، دست و پا کنند.

نکته دیگری نیز مؤید این فرضیه تواند بود. بنظر می‌رسد که

مجارها خوی جنگگ و تهاجم را تنها در نیمه دوم قرن نهم - یعنی از همان زمان که ماجرای مهم تزریق خون خزر در میان مجاران بوقوع پیوست - کسب کرده‌اند.

این امر شاید نعمتی آمیخته با نعمت بوده است. کبرها که «در جنگگ کارآمدتر و مردانه‌تر بودند» چنانکه دیدیم از قبایل دیگر مجار جلوتر افتادند و روح ماجراجوئی را در میزبانان خود میدیدند تا آنجا که مجارها مانند هونهای سابق، بلای جان اروپا گشتند. کبرها تاکتیکهای عجیب و غریب خاصی را هم که از دیرزمان توسط هر يك از اقوام ترکی - از هونها و آوارها تا ترکها و پچنکها و کومنها و دیگران - بکار گرفته می‌شد به مجارها آموختند. این تاکتیکها عبارت بود از دست زدن به گریزهای ساختگی، تیراندازی در حال فرار، و حملات ناگهانی با فریادهائی چون زوزه گرگ<sup>۹۸</sup>.

این روشها در قرنهای نهم و دهم که مجارستانها در آلمان و بالکان و ایتالیا و حتی فرانسه بتاخت و تاز برخاستند سخت مؤثر و قاطع می‌بود لیکن در برابر پچنکها که خود نیز همان روشها را بکار می‌بستند و به همان شدت می‌توانستند زوزه بکشند تأثیر زیادی نمی‌توانست داشت.

بنابراین به طور غیر مستقیم، و بر وفق منطبق بیراهه تاریخ، خزران وسیله ایجاد کشور مجارستان شدند و حال آنکه خود از میان رفتند. ماکارتنی به‌دنبال همین اندیشه در مورد اثرات تزریق خون کبرها در مجارها تأکیدات بیشتری دارد:

«قسمت اعظم مجار، فینو-اویغورهای واقعی، به طور نسبی و نه مطلق، کشاورزان تخته قاپو و مسالمت‌جوئی بودند که در کشوری نامستقر در غرب دانوب مسکن گزیدند. صحرای الفولده<sup>۹۹</sup> را کبرهای صحرائشین، که از ترکان خالص بودند و به‌حشم‌داری و اسب‌سواری و جنگگ‌آزمائی

۹۸. ماکارتنی ص ۱۲۳.

99. Alfold.

اشغال داشتند، گرفته بودند. نیروی سپاهیان مجارها از این قبایل تشکیل می‌شد. این همان تباری است که تا ایام کنستانتین همچنان رده اول را به عنوان نخستین تیره مجارها به‌خود اختصاص داده بود. به اعتقاد من همین کبرها بودند که به اسلاوها و روسها در صحراها تاخت می‌پردند و در سال ۸۹۵ بلغارها را در معرض هجوم قرار دادند و برای بیش از نیم قرن بعد از آن تاریخ موجبات وحشت بیش از نیمی از اروپا را فراهم آوردند<sup>۱۰۰</sup>».

با اینهمه مجارها توانستند که هویت قومی خود را حفظ کنند. فشار شصت سال جنگ مدام و بیرحمانه، ظاهراً تعداد کبرها را فوق‌العاده تقلیل داد و در عین حال مجارهای واقعی که در يك آرامش نسبی بسر می‌بردند بر تعداد جمعیت خود افزودند<sup>۱۰۱</sup>. مجارها بعد از طی دورانی که به‌دو زبان تکلم می‌کردند، زبان فیتی اصلی خود را در میان همسایگان آلمانی و اسلاوی حفظ کردند. برخلاف بلغارهای دانوب که زبان ترکی اصلی خود را فراموش کرده‌اند و اینک به زبان اسلاوی سخن می‌گویند.

با وجود این، نفوذ کبرها در مجارستان همچنان محسوس بود. حتی پس از آنکه کوهستانهای کاریات در میان خزرها و مجارها جدائی انداخت روابط آنها بکلی از میان نرفت. به گفته واسیلیف<sup>۱۰۲</sup> در قرن دهم دوک مجارستانی به نام تانسونی<sup>۱۰۳</sup> گروهی از خزرها را (تعداد آنها نامعلوم است) دعوت کرد تا در قلمرو او مسکن گزینند<sup>۱۰۴</sup>. احتمال می‌رود که در میان این مهاجرین عده معتناهی از خزران یهودی وجود داشته‌اند. و نیز می‌توان حدس زد که با این مهاجرین و همچنین با کبرهایی که پیشتر به مجارها پیوسته بودند برخی از صنعتگران مشهور خزر نیز همراه بودند و همینها بودند که هنرهای

۱۰۰. ماکارتنی ص ۱۲۲.

۱۰۱. ایضاً ص ۱۲۳.

102. Vasiliev. 103. Taksony.

۱۰۴ بدقتل دانلوب ص ۲۶۲.



خود را به مجارها آموختند.

مجارها در جریان تصرف مساکن جدید دائمی خود ناگزیر بودند که سکنه سابق آنجا یعنی موراویها و بلغارهای دانوب را بیرون رانند. این اقوام به سرزمینهای که هم اکنون در آنجا بسر می‌پرند رانده شدند. همسایگان اسلاو دیگر نیز چون سربها و کروآتها کمابیش در محل حضور داشتند. بنابراین در نتیجه یک رشته واکنشها که با هجوم غزهای اورال به پچنکها و هجوم پچنکها به مجارها و هجوم آنان به بلغارها و موراویها صورت گرفت نقشه جدید اروپای مرکزی شروع کرد به شکل گرفتن. و وضع متزلزل و متغیر کمابیش صورتی مستقر و پایبرجا پیدا کرد.

- ۱۰ -

اینک می‌توانیم داستان به قدرت رسیدن روسها را از آنجا که بازگذاشتیم از سر گیریم. گفتیم که کسان روریک در حوالی ۸۶۲ کیف را بدون خونریزی بتصرف درآوردند. این تقریباً مقارن زمانی است که پچنکها مجارها را به سوی غرب راندند و در نتیجه جناح غربی خزرها حفاظ خود را از دست داد. همین نکته می‌تواند روشن سازد که چگونه روسها به آن آسانی شهر کیف را در حیطه تصرف خود درآوردند.

اما ضعف نیروی نظامی خزرها بیزانس را نیز در معرض هجوم روسها قرار داد. نزدیک به همان تاریخ که روسها در کیف استقرار یافتند کشتیمهای روسی از دنیپر سرازیر شده دریای سیاه را طی کردند و به استانبول حمله بردند. بری این ماجرا را به شیرینی تمام نقل می‌کند:

در ماه ژوئن سال ۸۶۰ امپراتور (میخائیل سوم) با تمام نیروهای خود برای جنگ با مسلمانان روانه شده بود. مثل اینکه از استانبول خیلی فاصله گرفته بود که اخبار شگفت‌انگیزی او را به بازگشت به استانبول فراخواند. خبر

این بود که يك لشکر روس با دوپست کشتی از اوکسین ۱۰۵ (دریای سیاه) گذشته، وارد بسفر ۱۰۶ شده دیرها و آبادیهایی را که در آن حوالی بودند غارت کرده و جزیره پرنس ۱۰۷ را بتصرف درآورده‌اند. ساکنین شهر بکلی روحیه خود را باخته و از وحشت ناگهانی خطر و بیچارگی خود فرو مانده‌اند. لشکریان (Tagmata) که معمولاً درجوار شهر مستقر بودند به همراه امپراتور از محل خود دور بودند... کشتیمها نیز در آنجا بود. بربرها پس از خرابی و ویرانی دراطراف شهر حالا برای حمله به خود شهر آماده می‌شوند... در این بحران... اسقف فاضل فوتیوس ۱۰۸ پای در میدان نهاده به تشجیع هموطنان و تجدد روحیه آنان برخاست، وقتی می‌گفت حیف که این شهر سلطنتی «که تقریباً ملکه همه جهان» است در دست مشتی بردگان فرومایه وحشی بیفتد از زبان همه سخن می‌گفت. تأثیر کلام او در جمعیت هنگامی به اوج رسید و مردم تسلی خاطر پیدا کردند که او به تعویذ مبارکی که در محاصره‌های پیشین شهر مؤثر افتاده بود متوسل شد. جامه گرانبهای مادر باکره (مریم) را در مراسمی که گرداگرد دیوارهای شهر انجام شد دربر کردند و گفته شد که این جامه را در آب دریا غسل دادند تا توفانی از باد برخیزد. توفانی برنخاست ولی بزودی روسها عقب نشستند و کمتر کسی از مردم خوشحال شهر بود که نداند که رفع این بلا مرهون پادرمیانی مستقیم بانوی آسمانها ملکه بهشت بود ۱۰۹.

از باب کنجکاوی می‌توان افزود که اسقف فاضل که قدرت خطابه او شهر سلطنتی را از سقوط نگاه داشت همان «خزر چهره» است که

105. Euxine. 106. Bosphorus. 107. Princes.  
108. Patriarch Photius.

سنت سیریل را به مأموریت تبلیغی در میان خزران گسیل داشت. اما عقب‌نشینی روسها معلول بازگشت معجلانه سپاهیان و کشتیهای روم بود. چیزی که هست اسقف «خزر چهره» روحیه مردم را در دوران رنج‌آلود انتظار از نومییدی نجات داده بود.

توین‌بی نیز نکات جالب توجهی در پیرامون این داستان دارد. به گفته او در سال ۸۶۰ روسها «بیش از هر وقت دیگر به تسخیر استانبول نزدیک شده بودند» او با نظری که از طرف عده‌ای از مورخان روسی ابراز شده است موافقت دارد که حمله کشتیهای نورث‌های شرقی دنیپر از راه دریای سیاه هماهنگ و همزمان با حمله سفاین و ایکینگهای غربی صورت گرفته بود. آنها نیز از طریق مدیترانه و داردانل به استانبول نزدیک می‌شدند.

واسیلیف و پاسکیویچ<sup>۱۱۱</sup> و ورنادسکی<sup>۱۱۲</sup> متمایل به این عقیده می‌باشند که نه تنها دونیروی دریائی به‌طور همزمان در دریای مرمره بهم رسیدند بلکه نقشه حمله با هماهنگی تنظیم یافته بوده است. این مورخان چنین حدس می‌زنند که آن نقشه استراتژیک پردامنه توسط یک نفر طرح‌ریزی گردیده و گمان می‌برند که روریک نوگورود همان روریک ژوتلند<sup>۱۱۳</sup> است<sup>۱۱۴</sup>.

این امر انسان را متوجه کیفیت مشکلاتی می‌کند که در برابر خزران وجود داشت. دیپلوماسی بیزانس به این مسأله توجه داشت و به اقتضای موقعیت در یک بازی دوسره گاهی ضرورتاً به جنگ دست می‌زد و گاهی به امید اینکه روسها سرانجام به مسیحیت گرویده به اتباع کلیسای شرقی خواهند پیوست نرمش نشان می‌داد.

اما خزرها هنوز از اهمیت زیادی برخوردار بودند و می‌بایستی منتظر بود تا در اولین فرصت بنحوی درخور، یا نا درخور، مورد معامله

۱۱۰. کتاب پیشگفته ص ۴۲۲.

111. Paszkiewicz. 112. Vernadsky. 113. Rurik of Jutland.

۱۱۴. توین‌بی ص ۴۴۸.

قرار گیرند.

### - ۱۱ -

برای دوپست سال دیگر روابط بین بیزانس و روسها از برخوردهای مسلحانه تا معاهده‌های دوستانه در نوسان بود. جنگ در این سالها جریان داشت: ۸۶۰ (محاصره استانبول) - ۹۰۷ - ۹۴۱ - ۹۴۴ - ۹۶۹ تا ۹۷۱. پیمانهای دوستانه نیز به سالهای ۹ - ۸۳۸ و ۸۶۱ و ۹۱۱ و ۹۴۵ و ۹۵۷ و ۹۷۱ به امضا رسید. در مورد مندرجات این قراردادهای کمابیش محرمانه، اطلاعات ما اندک است. ولی همین معلومات اندک هم نشانگر پیچیدگیهای حیرت‌انگیز این بازی می‌باشد. چند سالی پس از محاصره استانبول همان اسقف فوتیوس گزارش می‌دهد که روسها سفیرانی به استانبول فرستاده و - مطابق فرمولی که بیزانس در موارد تبلیغ دین از راه اعمال فشار بکار می‌برد - «از امپراتور درخواست غسل تعمید کردند». چنانکه یری می‌گوید: «نمی‌توان معلوم کرد که این سفیران نمایندگی کدام آبادیها و چه تعداد از روسها را برعهده داشته‌اند ولی ظاهراً هدف از این امر، اصلاح وضع فیما بین بعد از تهاجمات اخیر، و شاید درخواست استرداد اسرا بوده است. یقین حاصل است که برخی از روسها با غسل تعمید موافقت کرده و به مسیحیت گرویده‌اند... ولی این بذر در خاک مناسبی افشانده نشد. زیرا تا یک صد سال پس از این ماجرا هنوز خبری از مسیحیت در میان روسها بگوش نمی‌رسد. احتمال می‌رود معاهده‌ای که در فاصله سالهای ۸۶۰ تا ۹۶۶ منعقد شد به نتایج دیگری رسیده باشد<sup>۱۱۵</sup>. از جمله این نتایج استخدام دریانوردان اسکاندیناوی در کشتیهای بیزانسی بود که تا سال ۹۰۲ شمار آنان به هفتصد تن رسید. تحول دیگر تشکیل گارد مشهور «ورنگیان» بود که از افراد برگزیده روس و سایر مزدوران نوردیک و حتی انگلیسیان فراهم می‌آمد. در معاهدات سال ۹۴۵ و ۹۷۱ حاکم روسی امیرنشین کیف

۱۱۵. توین‌بی ص ۴۲۲.

متعهد شد که به درخواست امپراتور بیزانس تعدادی سرباز در اختیار او بگذارد<sup>۱۱۶</sup>. به روزگار کنستانتین پرفیروژ نیتوس یعنی در اواسط قرن دهم وجود کشتیهای روسی در بسفر امری عادی شمرده می‌شد. این کشتیها دیگر نه به منظور محاصره استانبول بلکه برای فروش کالاهای خود به آنجا می‌آمدند. روابط تجاری (جز در مواردی که برخوردهای مسلحانه موجب اشکال می‌شد) دقیقاً تنظیم یافته بود. مطابق مندرجات تاریخ روس<sup>۱۱۷</sup> در معاهدات ۹۰۷ و ۹۱۱ پیش‌بینی شده بود که مسافری روسی می‌تواند تنها از يك دروازه استانبول به شهر وارد شوند و تعدادشان نباید در هر بار از پنجاه تن بیشتر باشد و مأمورین باید همراه آنان باشند و آنها در طول مدت اقامت در شهر می‌توانند هر مقدار غلات که لازم داشته باشند و نیز آذوقه‌های دیگر مورد نیاز شش‌ماهه خود را دریافت دارند و این مواد که مشتمل بر نان، شراب، گوشت، ماهی، میوه و وسایل حمام (در صورت درخواست) بود می‌بایستی ماه به ماه به روسها تحویل داده شود. برای حصول اطمینان از اینکه جریان معاملات بخوبی و درستی انجام خواهد یافت خرید و فروش در بازار آزاد جرم تلقی می‌شد و مجازات آن بریدن يك دست بود. کوششهای تبلیغی نیز نادیده گرفته نشده بود زیرا که با قدرت فزاینده روسها آن آخرین وسیله برای تحقق آرامش و همزیستی مسالمت‌آمیز تلقی می‌گردید.

با همه اینها راه از موانع خالی نبود. مطابق روایت تاریخ روس چون اولگ فرمانروای کیف معاهده ۹۱۱ را با بیزانس منعقد کرد. امپراتوران لئو<sup>۱۱۸</sup> و الکساندر<sup>۱۱۹</sup> (که متفقاً حکومت می‌راندند) پس از موافقت با میزان باج و اجرای مراسم سوگند، صلیب را بوسیدند و از اولگ و کسان او خواستار شدند که آنان نیز سوگند یادکنند. آنان، بر وفق مذهب روسها، به شمشیرخویش، و به پرون<sup>۱۲۰</sup> خدای سلاح و وولوس<sup>۱۲۱</sup> خدای احشام سوگند خوردند و معاهده

۱۱۶. ایضاً ص ۴۴۸.

117. Russian Chronicle. 118. Leo. 119. Alexander.  
120. Perun. 121. Volos.

به انجام رسید<sup>۱۲۲</sup>.

پس از گذشت قریب به نیم قرن، و جنگها و معاهداتی چند، نظر می‌رسید که پیروزی کلیسای مقدس نزدیک باشد. در ۹۵۷ شاهزاده خانم اولگا که بیوه ایگور امیر کیف بود، در سفر رسمی خود به استانبول غسل تعمید گرفت (گویا او پیش از عزیمت هم يك بار غسل تعمید گرفته بود ولی این مطلب ثابت نیست).

شرح مهمانیها و جشنهای رنگارنگ به افتخار اولگا با جزئیات آن در De Caerimoniis آمده، ولی درباره واکنش شاهزاده خانم در برابر دیستیلندی که بازیچه‌های مکانیکی دربار امپراتوری فراهم آورده بودند به سکوت برگزار شده است. از جمله این بازیچه‌ها شیرهایی بود که شکم آن را پر کرده بودند و به وسایل مکانیکی فریادهای وحشتناکی از دهن آنها خارج می‌شد (يك مهمان محترم دیگر یعنی کشیش لیوتپران<sup>۱۲۳</sup> نوشته است که خونسردی خود را تنها به این جهت توانسته بود حفظ کند که پیشاپیش از جریان شگفت‌کاریهایی که برای مهمانها تهیه دیده می‌شد، اطلاع یافته بود) گمان می‌رود که ماجرا برای رئیس تشریفات (یعنی خود کنستانتین) دردسر بزرگی بوده زیرا که علاوه بر شاهزاده خانم اولگا ملتزمین رکاب او نیز همه از بانوان بودند و هشتاد و دو تن دیپلوماتها و مشاورین مرد<sup>۱۲۴</sup>، دور از انتظار در قفای هیأت روسی حرکت می‌کردند<sup>۱۲۵</sup>.

درست پیش از آغاز مهمانی حادثه کوچکی اتفاق افتاد که نمونه‌ای از حساسیت روابط روس و بیزانس بود. آنگاه که بانوان دربار بیزانس وارد شدند بنا به رسم در برابر خانواده امپراتور به

۱۲۲. تاریخ روس ص ۶۵.

123. Liutprand.

۱۲۴. نه تن از خویشاوندان اولگا، بیست تن دیپلومات، چهل و سه تن مشاورین بازرگانی، يك کشیش، دو مترجم، شش تن خدمتگاران دیپلوماتها و يك تن مترجم مخصوص اولگا.

۱۲۵. توین بی ص ۵۰۴.

خاک افتادند. اولگا سر جای خود ایستاد «ولی با خوشحالی متوجه شدند که او سر خود را بقمه‌ی نفهمی اندکی فرود آورد. آنگاه او را مانند مهمانان رسمی مسلمان بر سر میز جداگانه‌ای نشاندند.»

تاریخ روس روایت پر نقش و نگار دیگری از این ماجرا دارد. وقتی که مسأله حساس غسل تعمید مطرح شد اولگا خطاب به کنستانتین گفت که «اگر می‌خواهند او را غسل تعمید دهند. امپراتور بایه خود به این امر مباشرت نماید وگرنه او از قبول آن خودداری خواهد نمود.» امپراتور پذیرفت و از بطریق خواست که تعلیمات مذهبی لازم را به اولگا بدهد. بطریق آداب نماز و روزه و صدقه و حفظ عفاف را به او آموخت. اولگا سر فرود آورد و مانند اسفنجی که آب را به‌خود جذب کند تعلیمات او را بجان نیوشید...

پس از انجام غسل تعمید امپراتور اولگا را بار داد و از او خواستگاری کرد. ولی اولگا در پاسخ گفت: چگونه شما می‌توانید یا من ازدواج کنید؟ زیرا شما خود، غسل تعمیدم داده و مرا دختر خویشتن خوانده‌اید؟ چنین چیزی، چنانکه خود باید بدانید، در میان مسیحیان نامشروع می‌باشد «آنگاه امپراتور گفت: اولگا، شما از من باهوش‌ترید»<sup>۱۲۶</sup>.

چون اولگا به کیف بازگشت، کنستانتین پیغامی به او فرستاد و چنین گفت: «آنگاه که من هدایای خود را به‌شما دادم شما وعده کردید که به محض بازگشت به روس برای من هدایائی از غلام و موم و خز بفرستید و سپاهیان برای امداد من گسیل دارید.» اولگا به سفیر امپراتور پاسخ داد: هرگاه امپراتور حاضر باشد که پیش او بیاید، و همان قدر که او در سفر مانده بود در پوچینا<sup>۱۲۷</sup> بماند، او درخواست امپراتور را اجابت خواهد کرد. اولگا با این کلام سفیر امپراتور را مرخص کرد<sup>۱۲۸</sup>.

۱۲۶. تاریخ روسی ص ۸۲.

127. Pochayna.

۱۲۸. تاریخ روسی ص ۸۳.

این اولگا یا هلگا قاعدتاً يك آمازن[\*] اسکاندیناوی وحشتناک بوده است. همانطور که ذکر شد او بیوه امیر ایگور بود که ظاهراً او هم پسر روریک بود و روریک همان است که در تاریخ روس به عنوان پادشاهی طماع، دیوانه و خونخوار معرفی شده است. او در ۹۴۱ با تعداد زیادی کشتی به بیزانس حمله برد: «از مردمی که به اسارت گرفتند برخی را کشتند و از برخی دیگر به‌عنوان هدف در مراسم تیراندازی استفاده کردند و عده‌ای دیگر را دستشان را از پشت بسته حلقه‌های آهنین بر سرشان افکندند. و بسیاری از کلیساهای مقدس را به‌آتش کشیدند»<sup>۱۲۹</sup>. سرانجام سپاه روریک در برابر سفاین بیزانس، که شعله‌های نفت از دهنه آنها خارج می‌گردید، تاب مقاومت نیاورد. «روسها با دیدن شعله‌های آتش خود را در آب دریا انداختند و آنها که از معرکه جان سلامت بدر بردند در بازگشت خود به‌وطن حکایت کردند که رومیان آذرخش آسمان را در اختیار خود دارند و با استفاده از آن، آتش بر سر روسها ریخته و آنان را عاجز ساخته‌اند»<sup>۱۳۰</sup>. چهار سال بعد از ماجرا معاهده دوستانه دیگری بین طرفین به‌امضا رسید. روسها به عنوان ملتی که بیشتر قدرتشان در دریانوردی بود، از آتش نفت رومیان بیش از دیگر مهاجمین بیزانس ترسیده بودند. «آذرخش آسمان» در امداد کلیسای رومی اهمیتی بسزا داشت ولی روسها هنوز از آمادگی لازم برای گرویدن به مسیحیت برخوردار نبودند.

چون ایگور به‌سال ۹۴۵ توسط درولینها<sup>۱۳۱</sup> کشته شد بیوه او اولگا به‌فرمانروائی کیف رسید. درولینها از اقوام اسلاو بودند که ایگور باجی سنگین از آنان مطالبه می‌کرد. اولگا در آغاز حکومت خود به چهار طریق از درولینها انتقام گرفت:

۱۲۹. همان ص ۷۲.

۱۳۰. توین بی بی‌محابا این اسلحه سری را «ناپالم» می‌خواند. آن عبارت از ماده‌ای شیمیائی بود که چگونگی آن درست معلوم نیست (شاید از مشتقات تقطیر شده نفت) که در برخورد با آب فوراً مشتعل می‌گردد و شعله آن با آب‌خاموش نمی‌شد. 131. Derevlans.

نخست يك هیات نمایندگی از درولینها را که برای مذاکرات صلح آمده بودند زنده بگور کرد. آنگاه بفرمود تا عده‌ای از اشراف درولین را در حماسی حبس کردند و زنده زنده در آتش سوختند و به دنبال آن کشتاری دیگر صورت گرفت و سپس شهب عمده درولینها را به آتش کشیدند. عطش انتقام و خونخواری اولگا تا غسل تعمید او فرو ننشست ولی از آن پس، بنا به روایت تاریخ «اولگا، چندانکه بامدادان به دنبال خورشید و شامگاهان در پس روز می‌آید منادی مسیحیت در میان روسها گردید زیرا که او چون ماه در شب می‌تابید و در میان کافران چون مروریدی در میان لجن می‌درخشید» نام اولگا بزودی به عنوان نخستین قدیس روسی کلیسای ارتدوکس رسماً در میان نامهای قدیسین ثبت گردید.

## ۱۲

علی‌رغم اهمیت زیاد تعمید اولگا و بازدید رسمی او از استانبول، این آخرین مرحله روابط پر آشوب بین کلیسای یونان و روسها نبود. زیرا فرزند اولگا، سویاتوسلاو<sup>۱۳۲</sup>، به کیش بت‌پرستی برگشت و به عجز و لایه مادر گوش نکرد «سپاهی گران و دلیر گرد آورد و آنگاه سبک‌خیز چون پلنگ به حملاتی دست زد<sup>۱۳۳</sup>». سویاتوسلاو، جنگی با خزرها و جنگ دیگری با بیزانس کرد. بالاخره به سال ۹۸۸ در زمان حکومت پسر او سنت ولادیمیر<sup>۱۳۴</sup> خانواده سلطنتی روس یکباره به مذهب کلیسای ارتدوکس یونان گروید و مقارن همین ایام بود که مجارستانها و لهستانها و اسکاندیناویها و حتی ساکنین در دست ایسلند به کلیسای لاتین رم گردن نهادند. خطوط اصلی تقسیمات مذهبی دنیا که می‌بایستی ماندگار باشد، شکل می‌گرفت و در این جریان خزران یهودی موقعیت خود را

132. Svyatoslav.

۱۳۳. تاریخ روسی ص ۸۴.

134. St. Vladimir.

از دست می‌داد. نزدیک شدن روزافزون قسطنطنیه و کیف، با همه نشیب و فرازها، بتدریج اهمیت ایتل را تقلیل می‌داد و حضور خزران با ده درصد باجی که از کالاهای بازرگانی دریافت می‌کرد به عنوان مانعی در راه تجارت روزافزون روس و بیزانس تلقی می‌شد که نه از نظر خزانه‌داری بیزانس و نه از نظر بازرگانان جنگجوی روس، قابل تحمل نبود.

نشان دگرگونی در برخورد بیزانس با متحد پیشین خود تسلیم چرسون<sup>۱۳۵</sup> به روسها بود. در طول چندین قرن بیزانسیها و خزرها بر سر تصرف این بندر مهم در کریمه کشمکشها، و احیاناً زدوخورد هائی، با هم داشتند اما به سال ۹۸۷ که ولادیمیر چرسون را اشغال کرد بیزانسیها حتی از اعتراض خودداری نمودند زیرا به قول بری «ایسن گذشت در برابر ادامه صلح و دوستی با روسها که در حال تبدیل به نیروی بزرگی بودند بهای زیادی تلقی نمی‌شد<sup>۱۳۶</sup>». شاید گذشت بیزانس درباره چرسون موجه بود اما بعدها روشن شد که چشم‌پوشی از اتحاد با خزران، در درازمدت، سیاستی عاقبت‌اندیشانه نبود.

135. Cherson.

۱۳۶. بری ص ۴۱۸.

در بحث از روابط روس و بیزانس در قرون نهم و دهم، مشروحاً از دو منبع مفصل «De Administrando» نوشته کنستانتین و «تاریخ اولیه روس» استفاده کرده‌ایم؛ ولی دربارهٔ رودروئی روسها و خزرها در همان روزگار - که اینک می‌خواهیم از آن بحث کنیم - منابع اطلاعاتی مشابهی در دست نداریم. آرشیوهای ایتل - اگر هم چنین چیزی بوده - به باد فنا رفته و برای تاریخ سده‌های آخر امپراتوری خزر ناگزیر باید باز دست به دامن اشارات از هم‌گسیخته‌ای بشویم که برحسب اتفاق در کتابهای مختلف تاریخ و جغرافیا از نویسندگان مسلمان یافت می‌شود.

دوران مورد بحث تقریباً از حوالی سال ۸۶۲، که کیف به دست روسها افتاد، شروع می‌شود و تا حوالی ۹۶۵، سال ویرانی ایتل به دست سویاتوسلاو، ادامه می‌یابد. پس از سقوط کیف و عقب‌نشینی مجارها به‌هنگری، ایالات سابق غربی امپراتوری خزر (جز قسمتهائی از کریمه) از حیطة اختیار خاقان بیرون شده بود و امیر کیف، بی هیچ اشکالی می‌توانست بر قبایل اسلاو حوزهٔ دنیپر بانگ زند که: «هیچ چیز به خزرها نپردازید!»

شاید خزرها آمادهٔ آن بودند که در برابر از دست دادن سلطهٔ خود

در غرب تمکین نمایند، لیکن مقارن همان احوال در شرق، در قسمت سفلی ولگا و در نواحی اطراف دریای خزر نیز، با روسها تصادمات روزافزونی پیدا کردند. اراضی مسلمان‌نشین واقع در کرانه‌های نیمهٔ جنوبی دریای خزر مانند آذربایجان، گیلان، شیروان، طبرستان، گرگان، هم از نظر غارت و هم از نظر پایگاه برای بازرگانی با کشورهای اسلامی، هدفهای وسوسه‌انگیزی برای سفاین وایکینگ‌بود، ولی راه وصول به دریای خزر یعنی مسیر ایتل و مصب ولگا را خزران در اختیار داشتند (چنانکه راه وصول به دریای سیاه نیز روزگاری که کیف در دست خزرها بود در اختیار آنان قرار داشت). نتیجهٔ امر آن بود که روسها می‌بایستی برای عبور هر دسته از کشتیهای خود اجازهٔ خاص بگیرند و بعلاوه ده درصد باج راه نیز پردازند و این دشنام دوسره را که هم به غرورشان لطمه می‌زد و هم به جیبشان زیان وارد می‌کرد تحمل کنند.

چندگامی قرار و مدارهای متزلزلی در میان بود که طرفین بر وفق آن عمل می‌کردند. کشتیهای روسی باج خود را می‌پرداختند و به دریای خزر راه می‌یافتند و معاملات خود را با سردمان آن سامان انجام می‌دادند. ولی چنانکه گفته‌ایم تجارت و غارت غالباً مترادف بود. در اواسط سالهای ۸۶۴ تا ۲۸۸۴ سفاین روسی به بندر آبسکون در طبرستان حمله کردند ولی شکست خوردند. روسها در سال ۹۱۰ دوباره به این منطقه هجوم آورده شهر و روستاهای پیرامون آن را غارت کردند و عده‌ای از اسرای مسلمان را با خود بردند تا به بردگی بفروشدند. این واقعه می‌بایستی دردسر بزرگی برای خزرها فراهم کرده باشد زیرا که آنها با دربار خلافت روابط دوستانه داشتند، بعلاوه گروه ضربت سپاهیان خزر نیز از مزدوران مسلمان تشکیل می‌یافت. سه سال بعد (۹۱۳) موضوع به‌رودروئی و کشمکش انجامید و به دنبال آن حمام خونی راه افتاد.

جزئیات این ماجرای بزرگ را - که پیشتر در فصل سوم بخش

۳ به اجمال از آن یاد کرده ایم - مسعودی در کتاب خود آورده است ولی تاریخ روس آن را به سکوت برگزار می‌کند. به روایت مسعودی «چندی پس از سال ۳۰۰ هجری (مطابق با ۹۱۲ و ۹۱۳ میلادی) سفاین روس مشتمل بر ۵۰۰ کشتی - که هر کشتی صد تن سرنشین داشت - به قلمرو خزر وارد شدند:

«چون کشتیهای روس به مردان خزر که در دهانه خلیج مستقر بودند رسیدند نامه‌ای به پادشاه خزر فرستادند تا آنان را اجازه دهد که از قلمرو او بگذرند و در رودخانه او فرود آیند و از رودخانه خزر به بحر خزر که همان دریای گرگان و مازندران و بلاد دیگر عجمان است، که یاد آن کرده ایم، داخل شوند و شرط کردند که هر چه از مردمان سواحل آن دریا به غنیمت گیرند نیمی به او دهند. پادشاه اجازه داد... و آنان از مصب رودخانه تا شهر اتل درآمدند و از آن گذشته به دهانه رودخانه و مصب آن تا دریای خزر رفتند... و کشتی های روس در این دریا پراکنده گشتند و گروههای جنگی به گیلان و دیلم و شهرهای مازندران و آبسکون - در کرانه گرگان - و بلاد نفتخیز (باکو) و طرفهای آذربایجان فرستادند... روسها خونها ریختند زنان و کودکان را به اسیری گرفتند، اموال را به غنیمت بردند و غارتها کردند. (همه جا را) ویران کردند و به آتش کشیدند.»<sup>۳</sup>

روسها حتی شهر اردبیل را - در مسافت سه روزه راه از دریا - غارت کردند[\*] و تا مردم غافلگیر شده شهر بخود آمدند و دست به سلاح بردند، روسها طبق همان استراتژی کلاسیک خود، عقب نشستند و به جزایری در نزدیکیهای باکو انتقال یافتند. مردمان بومی با استفاده از زورقهای کوچک و کشتیهای بازرگانی در صدد تعقیب آنها برآمدند.

«ولی روسها بر آنان تاختند. هزاران تن از مسلمانان

۳. مروج الذهب ص ۲۱۸.

کشته شدند یا غرق گشتند. روسها چندین ماه در این دریا ماندند... و چون به غنایم دست یافتند و حوصله شان سر رفت به دهانه رودخانه خزر و مصب آن بازگشتند و نامه به سوی پادشاه خزر فرستادند و اموال و غنایمی را که شرط شده بود به او گسیل داشتند... و چون آرسیان (مزدوران مسلمان در سپاه خزران) و مسلمانان دیگر خزر از چگونگی امر آگاهی یافتند به پادشاه گفتند: «ما را با این جماعت بازگذار، اینها سرزمینهای پرادران مسلمان ما را غارت کرده و خونها ریخته و زنان و کودکان را به اسارت گرفته اند.» پادشاه قادر به جلوگیری از آنان نبود. پس کس نزد روسها فرستاد و آنان را خبر کرد که مسلمانان قصد جنگ دارند. مسلمانان لشکر آراستند و در طلب روسها در جهت جریان آب سرزیر شدند و چون چشم دوسوی بریکدیگر افتاد روسها از کشتیها درآمدند، مسلمانان در حدود پانزده هزار تن بودند با اسب و ساز و برگ، و گروهی از مسیحیان مقیم اتل نیز با آنان بودند. جنگ سه روز طول کشید و خداوند مسلمانان را نصرت بخشید. روسها را از دم شمشیر گذراندند. عده‌ای کشته و عده دیگر غرق شدند. عده‌ای که به دست مسلمانان در کناره رودخانه خزر بقتل رسیدند در حدود سی هزار تن شماره شدند.<sup>۴</sup>

پنج هزار تن از روسها موفق به فرار شدند ولی آنها هم در چنگ برتاسپا و بلغارها گرفتار آمدند و کشته شدند. این است روایت مسعودی از ماجرای مصیبت بار حمله روسها به دریای خزر در سال ۱۳ - ۹۱۲. البته این روایات بیطرفانه نیست. فرمانروای خزر در این ماجرا به صورت رفیق دزد و همراه قافله جلوه می‌کند که نخست بی‌سروصدا با غارتگران روس همدستی می‌نماید. آنگاه اجازه می‌دهد که به آنها حمله برتد ولی در عین حال آنها را از کمینی که مسلمانان

۴. همان ص ۲۱۹ - ۲۲۱.

تحت فرمان خود او نشستند و آگاه می‌سازد. مسعودی درباره بلخارها می‌گوید که مسلمانند اگرچه توصیف این فضلان که ده سال پس از آن به بلاد بلخار رفته نشان می‌دهد که بلخارها هنوز از مسلمانی بسیار بدور بوده‌اند. به‌رحال روایت مسعودی، اگرچه رنگ تعصبات مذهبی دارد، مشکل، یا مشکلاتی را که رهبری خزرها دست‌بگریبان آن بودند روشن می‌گرداند. ممکن است که خزران از بابت مصیبتی که برس مردم در کرانه‌های دریای خزر می‌آمد تشویشی به‌دل راه ندهند چه آن روزگار زمانه احساس‌اتیگری نبود. ولی اگر روسهای غارتگر پس از دستیابی بر کیف و دنیپر جای پائی هم در ولگا بدست می‌آوردند مطلب عوض می‌شد. علاوه براین، يك هجوم دیگر روسها به دریای خزر ممکن بود که خلیفه را بخشم‌آورد و به‌عوض روسهایی که از دسترس او بدور بودند، خزرهای بیگناه - البته نه‌چندان بیگناه - در معرض غضب قرار گیرند.

روابط خزرها با دربار خلافت، آرام ولی متزلزل بود. این نکته از داستانی که این فضلان آورده است برمی‌آید. حمله روسها که مسعودی شرح کرده به‌سال ۱۳ - ۹۱۲ اتفاق افتاد. مأموریت این فضلان به بلخار در سال ۲-۹۲۱ بود. داستانی که او نقل کرده چنین است [\*]: «مسلمانان در این شهر (ایتل) مسجد جامعی دارند که نماز جمعه را در آن بجای می‌آورند. این مسجد مناره‌ای بلند و چند مؤذن دارد. چون پادشاه خزران در سال ۳۱۰ (مطابق ۹۲۲ میلادی) خبر یافت که مسلمانان، کنیسه‌ای را در دارالبونج (محل آن در داخل قلمرو اسلام نامعین است) ویران کرده‌اند او هم دستور داد تا مناره مسجد را خراب کردند و مؤذنین را بقتل رسانیدند. آنگاه گفت اگر نمی‌ترسیدم که در تمام بلاد اسلام، کنیسه‌ای را برجای نگذارند مسجد را هم ویران می‌کردم.»

این داستان نشانگر آن است که خزرها به‌لزوم خودداری متقابل و خطر بالا گرفتن اختلافات، توجه لازم را داشتند. همچنین این داستان

يك بار دیگر روشن می‌سازد که حکمرانان خزر به‌لحاظ عاطفی به سرنوشت یهودیان در بخشهای دیگر دنیا علاقه‌مند بودند.

## - ۲ -

روایت مسعودی درباره حمله روسها به دریای خزر در سال ۱۳ - ۹۱۲ با این کلمات پایان می‌رسد: «از آن تاریخ به‌بعد روسها به تکرار این ماجرا نپرداخته‌اند.» اتفاقاً مسعودی این مطالب را در سال ۹۴۳ نوشته و در همان سال روسها هجوم به دریای خزر را - با کشتیهای که شماره آنها بیش از پار نخست بود - از سر گرفته بودند، ولی مسعودی نمی‌توانست خبر این واقعه را دریافت کرده باشد. تا سی سال پس از حزمیت ۹۱۳، روسها این بخش از جهان را به‌فراموشی سپرده بودند ولی اینک خود را چندان نیرومند می‌دیدند که درصدد برآمدند دست به‌آزمایشی تازه بزنند و شاید پر معنی است که این واقعه، با یکی دو سال فاصله، مقارن حمله متهورانه ایگور به بیزنانس صورت گرفت؛ حمله‌ای که زیر آتش نفت تار و مار گردید.

در جریان این حمله جدید، روسها جای پائی در کرانه دریای خزر در شهر بردعه بدست آوردند و تا يك سال آن را در تصرف داشتند. سرانجام بیماری طاعون در میان روسها شیوع یافت و آذربایجانیه‌ها توانستند که بقیه‌السیف آنها را به‌فرار وادارند. این بار در منابع اسلامی هیچ نامی از خزرها در رابطه با مسائل غارت و جنگک نمی‌رود اما در نامه یوسف به‌حسدای که چند سال پس از این تاریخ نوشته شده چنین آمده است:

«من دهانه رودخانه را حفظ می‌کنم و اجازه نمی‌دهم که روسها با کشتیهای خود به اراضی عربها حمله برند... من جنگهای گران با آنان می‌کنم.»

۵. در روایت مفصل نامه مزبور (مراجعه شود به ضمیمه سوم) عبارت دیگری هست که احتمالاً شاید یکی از نسخه‌نویسان آن را اضافه کرده باشد: «اگر من ساعتی آنها را فرو بگذارم همه کشورهای عربها را تا بغداد ویران خواهند کرد...» -



خواه در این واقعه بخصوص سپاهیان خزر نیز در جنگ شرکت کرده باشند و خواه نه، حقیقت این است که چند سالی پس از آن، خزران روسها را از ورود به «دریای خزر» ممانعت کردند و از سال ۹۴۳ به بعد دیگر خبری از حمله روسها به دریای خزر بگوش نمی‌رسد. این تصمیم خطیر، که به اغلب احتمال در نتیجه فشار جوامع مسلمان داخل خزران گرفته شده بود، «جنگهای گران» را با روسها بدنیال آورد. ولی از این جنگها جز همان يك اشاره که در نامه یوسف آمده است اطلاعی دیگر بدست نیست و شاید مجادلات، بیشتر صورت زد و خوردهای محلی را داشته است تا آنگاه که جنگ بزرگ ۹۶۵ که در «تاریخ کهن روس» ذکر شده است رخ داد و موجب درهم شکستن امپراتوری خزر گشت.

## - ۳ -

این حمله به رهبری سویاتوسلاو امیرکیف، فرزند ایگور و اولگا صورت گرفت. پیشتر شنیدیم که او «سبک‌خیز چون پلنگ» به «حملات زیادی» دست زده است. در واقع بیشتر دوران حکومت وی با جنگ و ستیز سپری گردید. وی علی‌رغم توصیه‌های مدام مادرش از غسل تعمید خودداری نمود «زیرا که این کار مایه تمسخر رعایا بود.»

باز تاریخ روس می‌گوید: «او در جنگها بار و بنه و وسایل طبخ و آشپزخانه همراه نمی‌برد، گوشت نمی‌پخت بلکه گوشت اسب یا گاو یا شکار را به قطعات باریک می‌برید و روی ذغال کباب می‌کرد و می‌خورد. او چادر هم نداشت بلکه جل اسبی را زیر خود پهن می‌کرد و زین را زیر سر می‌نهاد. همراهانش نیز چنین بودند.» عارش می‌آمد که پنهانی به دشمن حمله برد بلکه پیشاپیش کس نزد دشمن می‌فرستاد و

→ چون روسها نه فقط يك ساعت بلکه يك سال در دریای خزر بوده‌اند این لاف پوچ و تو خالی می‌نماید مگر اینکه بگوئیم روی سخن با گذشته نبوده و نویسنده نظر به آینده داشته است.

۶. تاریخ روس ص ۸۴.

هشدار می‌داد که: «دارم برسر شما می‌آیم.»

تاریخ روس فقط چند سطر درباره جنگ خزران نوشته است؛ همان شیوه موجزی که در گزارش برخوردهای مسلحانه از آن پیروی می‌کند:

«سویاتوسلاو به اوکا<sup>۷</sup> و ولگا رفت و چون با ویاتچینها<sup>۸</sup> (قبیله‌ای از اسلاوها که در ناحیه جنوبی مسکو امروزه مسکن داشتند) برخورد کرد پرسید که به چه کسی خراج می‌گذارند؟ جواب دادند از بابت هر قطعه شخم يك سکه نقره به خزران می‌پردازند. چون خزران از نزدیک شدن وی آگاهی یافتند با امیر خود، خاقان، به مقابله او شتافتند. دو لشکر درهم آویخت. سویاتوسلاو خزران را شکست داد و شهر بیله‌ویزا<sup>۹</sup> را از آنان گرفت.<sup>۱۰</sup>»

این بیله‌ویزا - دژ سپید - نام اسلاوی سارکل، قلعه مشهور خزری بر رودخانه دون بود. اما باید متذکر بود که از ویرانی ایتل، پایتخت، در هیچ‌جا از تاریخ روس سخنی بمیان نیامده و این نکته‌ای است که باز به آن خواهیم پرداخت.

تاریخ روس داستان را دنبال می‌کند و می‌گوید که سویاتوسلاو «یاسیان<sup>۱۱</sup>» (اوستها<sup>۱۲</sup>) و کروگیان<sup>۱۳</sup> (چرکسها) را نیز منقاد کرد و بلغارهای دانوب را شکست داد ولی از بیزانسها شکست خورد و در مراجعت به کیف توسط گروهی از پچنکها بقتل رسید «آنان سرش را بریدند و از کله او قدحی ساختند و آن را بطلا گرفتند و با آن باده می‌پیمودند<sup>۱۴</sup>.»

برخی از مورخین پیروزی سویاتوسلاو را پایان کار خزران تلقی کرده‌اند ولی این نظر چنانکه باز خواهیم نمود خطاست. ویرانی سارکل در ۹۶۵ علامت انقراض امپراتوری خزر بود ولی کشور خزر با این واقعه از میان نرفت، همچنانکه جنگ ۱۹۱۸ امپراتوری اتریش - هنگری

7. Oka. 8. Vyaticians 9. Biela Viezha. ۱۰. همان ص ۸۴.

11. Yasians. 12. Ossetians. 13. Karugians. ۱۴. تاریخ روس ص ۹۰.

را پایان داد ولی اتریش به عنوان يك ملت همچنان به زندگی خود ادامه داد. تسلط خزرها بر قبایل گسترده اسلاو - که چنانکه دیده‌ایم تا حوالی مسکو کشانده شده بودند - خاتمه پذیرفت ولی بخش اصلی خزران در میان قفقاز - دون - ولگا دست نخورده باقی ماند. راه وصول به دریای خزر همچنان بر روی روسها بسته بود و از آن پس دیگر خبری از کوشش تازه آنها برای بازگشودن این راه در دست نیست. چنانکه توین بی توجه داده است، «روسها توانستند که امپراتوری بیابانی خزرها را از میان بردارند لیکن تنها بخشی از قلمرو خزران که به دست آنان افتاد توتراکان ۱۵ واقع در شبه جزیره تامان ۱۶ (روبروی کریمه) بود و این غنیمتی ناچیز بشمار می آمد... تنها در اواسط قرن شانزدهم بود که مسکویها راه رودخانه ولگا را تا مصب آن در دریای خزر به طور دائم بر روی روسیه گشودند ۱۷».

## - ۴ -

پس از مرگ سویاتوسلاو، جنگ داخلی در میان فرزندان او در گرفت: از آن جمله فرزند کمتر او ولادیمیر بر دیگران پیروزی جست. ولادیمیر نیز مانند پدر خود بت پرست بود ولی به سان مادر بزرگش اولگا آخر کار از گناهان توبه کرد و غسل تعمید گرفت و پس از مرگ در عداد قدیسان درآمد. چنین می نماید که ولادیمیر قدیس از همان جوانی شمار اگستین قدیس را دنبال می کرد: «خدایا نعمت عفاف بر من ارزانی دار؛ ولی نه حالا» «تاریخ روس» در این باره بی پرده سخن می گوید:

«حالا دیگر ولادیمیر گرفتار شهوت زنان شده بود. او سیصد کنیز در ویشگورود ۱۸ و سیصد در بلگورود ۱۹ و دویست تن دیگر در برستوو ۲۰ داشت. فسق او را پایانی نبود. حتی زنان شوهردار را می فریفت و به دختر بچگان تجاوز

15. Tmutorakan. 16. Taman.

۱۷. توین بی ص ۴۵۱.

18. Vyshgorod. 19. Belgorod. 20. Berestovo.

می نمود. او فاسقی بود چون سلیمان؛ گفته اند که سلیمان هفتصد زن و سیصد کنیز داشت. سلیمان مردی حکیم بود که سرانجام به تباهی کشیده شد. لیکن ولادیمیر اگرچه در آغاز کار بضاللت افتاد، عاقبت نجات یافت. بزرگا خداوند را و بزرگا قدرت او، که حکمت او را پایانی نیست ۲۱».

تعمید اولگا در حوالی ۹۵۷ حتی در فرزند خود او تأثیر زیادی نداشت. اما تعمید ولادیمیر در ۹۸۹ رویداد بزرگی بود که نفوذ و تأثیری ماندگار در تاریخ جهان داشت و به دنبال آن يك سلسله مانورهای سیاسی و مباحثات کلامی در میان نمایندگان چهار دین بزرگ جریان یافت که گوئی تصویر مباحثات پیش از گرویدن خزرها به مذهب یهود در آئینه منعکس گردیده است. روایت «تاریخ کهن روس» در پیرامون این منازعات کلامی، یادآور روایات عبری و عربی درباره مشاورین سابق بولان شاه می باشد فقط نتیجه آن متفاوت است.

این بار مناظره کنندگان به جای سه، چهارتن بودند زیرا که جدائی در میان کلیساهای یونانی و لاتینی در قرن دهم، امری انجام یافته بشمار می آمد (گرچه به رسمیت شناخته شدن آن تنها در قرن یازدهم صورت گرفت).

«تاریخ روس» در حکایت تغییر کیش ولادیمیر، نخست از پیروزی وی در جنگ با بلغارهای ولگا یاد می کند که منتهمی به يك پیمان دوستی شد. بلغارها اعلام کردند: «باشد که صلح در میان ما برقرار بماند تا آنگاه که سنگ روی آب شنا کند و پر گاه به ته آب فرو رود» ولادیمیر به کیف بازگشت و بلغارها يك هیأت مذهبی مسلمان نزد او فرستادند تا او را به دین اسلام در آورند. آنان از خوشیهای بهشت با او سخن گفتند که آنجا به هر کس هفتاد حوری زیبا خواهند داد. ولادیمیر گفته های آنان را به سمع قبول تلقی کرد لیکن چون مسأله وجوب اجتناب از خوک و شراب

۲۱. تاریخ روس ص ۹۴.

مطرح شد موضع خود را تعیین کرد و گفت: «عیشروسها باده‌خواری است. ما بی‌آن خوشی نمی‌توانیم زیست<sup>۲۲</sup>».

آنگاه هیأتی آلمانی از کاتولیکهای تابع کلیسای رم و معتقد به شعایر لاتین فرا رسید ولی آنان نیز نتوانستند کاری صورت دهند زیرا یکی از واجبات مذهب آنان روزه بود که هرکس برحسب طاقت خود می‌باید آن را کار بندد... ولادیمیر پاسخ داد: «از اینجا برو، پدران ما چنین چیزی را نپذیرفته‌اند<sup>۲۳</sup>».

هیأت سوم از یهودان خزر بود که بدتر از همه از آب درآمد. ولادیمیر از آنان پرسید که چرا حکومت اورشلیم دیگر به‌دست یهودیان نیست؟ پاسخ دادند: «خدا بر نیاکان ما خشم گرفت و ما را به‌جهت گناهان در میان کافران آواره ساخت» امیر گفت: «چگونه می‌خواهید دیگران را چیزی بیاموزید و حال آنکه خود به‌دست خدا مطرود و آواره گشته‌اید؟ متوقعید که ما هم سرنوشت شما را قبول کنیم؟»

چهارمین و آخرین آنها، عالمی بود که از بی‌زانس گسیل داشته بودند. او سخن خود را با حمله به مسلمانها آغاز کرد: «ملعونترین خلائق، چون سدوم و عموره [\*] که خداوند سنگهای سوزان بر سرشان باراند و آنان را در خاک فرو برد و غرق کرد... زیرا که آنان مدفوع خود را می‌خیسانند و آب در دهن می‌کنند و... ریش خود را با آن خضاب می‌کنند... ولادیمیر با شنیدن این سخنان تف بر زمین انداخت و گفت: «چیز پستی است<sup>۲۴</sup>».

عالم بی‌زانسی، آنگاه یهودیان را متهم داشت که خدا را به صلیب کشیده‌اند. کاتولیکهای رم را هم - با لحنی ملایمتر - گناهکار دانست که شعایر مذهبی را دگرگون کرده‌اند. پس از این مقدمات بحث مفصلی در خصوص عهد عتیق و عهد جدید پیش کشید و سخن را از خلقت عالم آغاز کرد. معذک در پایان بحث ولادیمیر کاملاً قانع نشده بود، زیرا در برابر اصرار وی برای غسل تعمید چنین گفت:

۲۲. تاریخ روسی ص ۹۷.

۲۳. همان ص ۹۷.

۲۴. تاریخ روسی ص ۹۸.

«من قدری بیشتر صبر خواهم کرد» آنگاه سفیرانی «ده مرد خوب و حکیم» از جانب خود به‌کشورهای مختلف فرستاد تا دربارهٔ مذاهب تحقیق کنند. نتیجه گزارش هیأت تحقیق آن بود که «آداب مذهبی بی‌زانس بهتر از مراسم دیگر ملت‌هاست و ما نمی‌دانستیم که در آسمانیم یا در زمین.» ولی ولادیمیر هنوز تردید داشت و تاریخ روس این داستان را که ارتباطی با جریان قبلی ندارد می‌آورد:

«پس از گذشت يك سال در ۹۸۸ ولادیمیر به‌شهر رومی چرسون لشکر کشید<sup>۲۵</sup> (بیاه داریم که برس این بندر مهم کریمه مدتها در میان خزر و بی‌زانس اختلاف بود) چرسونیهایی دلیر از تسلیم سر باز زدند. لشکریان ولادیمیر خاکریزی در برابر دیوار شهر برپا کردند ولی چرسونیهایی در زیر دیوار نقب زدند و توده‌های خاک را دزدیده به درون شهر بردند و در آنجا انباشتند. آنگاه خیانتکاری تیری در اردوگاه روسها انداخت که با آن پیغامی بود: «چشمه‌هایی در سمت شرق، عقب‌سر شما وجود دارد. آب شهر به وسیلهٔ لوله از آن چشمه‌ها تأمین می‌شود. آنها را قطع کنید». چون ولادیمیر این پیغام را دریافت، چشم به آسمان دوخت، و نذر کرد که اگر به‌آرزوی خود برسد غسل تعمید بجای آورد<sup>۲۶</sup>».

ولادیمیر آب شهر را قطع کرد و چرسون تسلیم شد. لیکن ولادیمیر که ظاهراً نذر خود را فراموش کرده بود کس نزد امپراتوران بازیل و کنستانتین (که در آن زمان متفقاً حکومت می‌راندند) فرستاد و گفت: «آگاه باشید که من شهر پرافتخار شما را مسخر کردم. شنیده‌ام که شما را خواهی است که هنوز شوهر نکرده است. اگر او را به‌زنی من ندهید با شهر خود شما نیز آن خواهم کرد که با چرسون کردم.»

امپراتوران جواب دادند: «اگر شما غسل تعمید بکنید می‌توانید او را بزنی بگیرید و ملکوت‌خدا را وارث گردید و برادرزنی ما باشید.» و چنین بود که ولادیمیر سرانجام غسل تعمید کرد و شاهزاده خانم

۲۵. همان ص ۱۱۱.

۲۶. تاریخ روسی ص ۱۱۲.

بیزانسی را به نام آنا ۲۷ بزنی گرفت. چند سالی دیگر، نه تنها همه دولتیان به مسیحیت کلیسای یونانی گردن نهادند بلکه آن، مذهب رسمی مردم روس گردید و از سال ۱۰۳۷ به بعد اداره کلیسای روسی به دست بطریق قسطنطنیه افتاد.

## - ۵ -

این پیروزی بزرگی برای دیپلوماسی بیزانس بود. ورنادسکی ۲۸ آن را «یکسی از پیچسپای تنیدی» می‌داند «که مطالعه تاریخ را چندان دل‌انگیز می‌کند... جالب توجه است انسان حدس بزند که امیران روس... اگر به جای قبول مسیحیت به یکی از دوکیش دیگر (اسلام و یهود) می‌گرویدند جریان تاریخ چگونه می‌بود... قبول هر کدام از این ادیان ضرورتاً در تحولات فرهنگی و سیاسی آینده روسیه مؤثر می‌افتاد. قبول اسلام روسیه را به‌دایرة فرهنگ اسلامی که فرهنگی آسیائی - مصری است می‌کشانید و قبول مسیحیت رومی از ژرمنها، روسیه را به یک کشور لاتین با فرهنگی اروپائی مبدل می‌کرد ولیکن قبول کیش یهود یا مسیحیت ارتدوکس استقلال فرهنگی روسیه را هم در برابر اروپا و هم در برابر آسیا محفوظ نگاه می‌داشت ۲۹».

اما روسها بیش از آنکه به استقلال نیازمند باشند نیاز به متحدینی داشتند و امپراتوری روم شرقی با همه تباهی، هنوز از نظر قدرت و فرهنگ و تجارت متحدی قابل توجه‌تر از امپراتوری فرو شکسته خزر می‌بود. در اینجا نباید سعی سیاستمداران بیزانس را در راه آرزوئی که برای تحقق آن بیش از یک قرن کوشیده بودند، دست‌کم گرفت. حکایت ساده «تاریخ روس» که از تعلل و تردید و امروز وفردا کردن ولادیمیر یاد می‌کند، مانورهای سیاسی و چک و چانه‌های او را که قاعدتاً پیش از قبول تعمید، و بالتبع قبول قیمومت بیزانس بر خود و اتباع خود، جریان داشته است روشن نمی‌سازد. بدیهی است که چرسون،

27. Anna. 28. Vernadsky.

۲۹. ورنادسکی (۱۹۴۸) ص ۲۹-۳۳.

و همینطور ازدواج با شاهزاده آنا، جزئی از بهای معامله بوده است. اما قسمت عمده معامله عبارت بود از پایان اتحاد بیزانس - خزر بر ضد روسها، و جایگزینی آن با اتحاد جدید بیزانس - روس در برابر خزران. چند سال دیگر، یعنی در ۱۰۱۶، ارتش مختلط بیزانس و روس به خزران هجوم برد و فرمانروای آن را شکست داد و «آن کشور را به اطاعت خود درآورد» (مراجعه شود به فصل چهارم بخش ۸).

اما سردی روابط بیزانس و خزران، چنانکه دیده‌ایم، پنجاه سال پیش از مسیحی‌گشتن ولادیمیر، یعنی از روزگار کنستانتین پرفیروژنیتوس شروع شده بود. بیاد داریم که کنستانتین به این مطلب که: «چه کسی می‌تواند با خزرها بجنگد و چگونه؟» توجه کرده است (فصل دوم بخش ۷). او به دنبال مطلبی که پیشتر نقل کرده‌ایم چنین ادامه می‌دهد:

«فرمانروای آلانان با خزران در صلح و صفا بسر نمی‌برد و دوستی امپراتور روم را ارزش بیشتری قائل می‌بود. بنابراین هرگاه خزران نخواهند که رابطه صلح و مودت با امپراتور را حفظ کنند آلان می‌تواند لطمه بزرگی به آنها بزند. آلان می‌تواند در جاده‌ها کمین کند و به‌مأمورین خزر در سر راه به‌سارکل و نواحی نه‌گانه چرسون حمله برد... بلغاران سیاه (بلغارهای ولگا) نیز می‌توانند با خزرها بجنگد برخیزند ۳۰».

توین بی پس از نقل این مطالب بلحنی رقت‌انگیز می‌نویسد:

«هرگاه آنچه کنستانتین پرفیروژنیتوس از دستورالعمل روابط خارجی امپراتوری روم شرقی نوشته است به دست خاقان خزر و وزیران او می‌افتاد اوقاتشان تلخ می‌شد و متذکر می‌گشتند که امروزه خزران یکی از آرامترین کشورهای جهان است و اگر هم در روزهای اولیه، جنگ طلبتر بوده هیچ‌گاه اسلحه خود را بر ضد امپراتوری روم شرقی بکار نبرده است.

30. De Administrando. chs. 10-12.

این دو دولت، در واقع، هرگز باهم ننجنگیده بودند، حال آنکه خزرها غالباً با دشمنان امپراتوری روم کشمکش داشتند و این به نفع امپراتوری مزبور بود. شاید اگر خزرها نبوده امپراتوری روم از حملات متوالی خسرو دوم پرویز شاهنشاه ساسانی ایران و عربهای مسلمان جان بدر نمی‌برد... از آن پس نیز قدرت مقاومت تدافعی و تهاجمی خزران در برابر پیشروی مسلمانان در قفقاز موجب تخفیف فشار عربها بر امپراتوری روم شرقی بود. دوستی خزران و امپراتوری روم با دو فقره پیوند خویشاوندی در میان خاندانهای سلطنتی طرفین رقم زده شده بود. بنابراین کنستانتین چه در خاطر داشت که بدینگونه راجع به آزار خزران و تحریک همسایگان بر علیه آنان می‌اندیشید؟<sup>۳۱</sup>

بدیهی است که جواب سؤال توین بی این است که سیاست بیزانس بر مبنای واقعیات کار می‌کرد و چنانکه پیشتر گفته‌ایم روزگار آنان عصر احساسات نبود. روزگار ما نیز چنان نیست.

### — ۶ —

مع ذلك بعدها معلوم شد که این سیاستی دوران‌پشانه نبود. بار دیگر از بری نقل می‌کنیم:

«نخستین اصل سیاست امپراتوری در این قسمت از جهان عبارت بود از حفظ صلح با خزران. این نتیجه مستقیم وضع جغرافیائی امپراتوری خزر بود که در میان دنیپر و قفقاز قرار داشت. از قرن هفتم که هراکلیوس از خزران در برابر ایرانیان استمداد کرد تا قرن دهم که قدرت ایتل روی بزوال نهاد این سیاست مستمراً از طرف امپراتوران تعقیب می‌شد. به نفع امپراتوری بیزانس بود که چاقان (خاقان) بتواند همسایگان وحشی خود را کاملاً در زیر

سلطه خویش داشته باشد<sup>۳۲</sup>.

این اختیار و تسلط، اینک از خاقان خزر به خاقان روس، یعنی امیر کیف انتقال یافت، ولی فایده‌ای نداشت. خزران از اقوام ترک بیابانی بودند که می‌توانستند در برابر موجهای پشت سرهم مهاجمین ترک و عرب مقاومت ورزند. آنها در برابر بلغارها، برتاسها، یچنکها، غزها و دیگران ایستادند و همه را به فرمان خود درآوردند. روسها با رعایای اسلاو خود حریف آن جنگجویان بیابانی نبوده و نمی‌توانستند از پس تاکتیکهای چریکی و استراتژی پرتحرک آنان برآیند<sup>۳۳</sup>. مراکز قدرت روس تدریجاً در نتیجه فشار اقوام صحرائین از بیابانهای جنوب به سوی مناطق جنگلی شمال - امیرتشینهای گالیتسیا<sup>۳۴</sup>، نوگورود و مسکو - انتقال یافت. بیزانس چنین حساب کرده بود که کیف نقش ایتل را به عنوان محافظ اروپای خاوری و به عنوان مرکز تجارت برعهده خواهد گرفت. ولی کیف در عمل بزودی دستخوش شکست شد. این پایان فصل اول از تاریخ روس بود و به دنبال آن دوران هرج و مرج فرارسید و یک مشت از امارتهای مستقل به جنگ و ستیز با یکدیگر برخاستند.

خلاً قدرتی که از این وضع حاصل گردید موجهای تازه صحرائینها را به سوی خود فرا خواند. اینها اخلاف جدید غزها بودند که به نظر ابن فضلان از همه اقوام وحشی دیگر که او ناگزیر به دیدار آنها بود نفرت‌انگیزتر می‌نمودند. تاریخ روس می‌گوید: «این دشمنان بت پرست خدانشناس» را روسها «پولووتسی<sup>۳۵</sup>» و بیزانسیها «کومان<sup>۳۶</sup>» و مجارستانیها «کون<sup>۳۷</sup>» و ترکان دیگر «قبچاق<sup>۳۸</sup>» می‌نامیدند. این قوم سرتاسر صحراها را تا هنگری، از اواخر قرن یازدهم تا قرن سیزدهم، زیر فرمان خود داشتند تا آنگاه که خود نیز در باتلاق

۳۲. بری، کتاب پیشگفته ص ۴۱۴.

۳۳. مهمترین حماسه روسی مربوط به این دوران «منظومه سپاه ایگور» درباره یکی از نا کامترین حملات روسها بر ضد فزهاست.

34. Galiczia. 35. Polovtsi. 36. Kumans. 37. Kun.  
38. Kipchaks.

تهاجم مغولان فرو رفتند<sup>۳۹</sup>. قباچاقها جنگهای متعددی با بیزانس کردند. شاخه دیگری از ترکان غز به نام سلجوق (این نام سلسله‌ای است که بر آنها حکومت داشتند) یک سپاه بزرگ بیزانس را به سال ۱۰۷۱ در جنگ تاریخی ملاذگرد<sup>۴۰</sup> تارومار کرد و امپراتور رمانوس چهارم دیوژن را به اسارت گرفت. از آن به بعد بیزانس دیگر نتوانست ترکان را از تسلط بر بخش بزرگی از آسیای صغیر (ترکیه امروزی) مانع گردد و این بخشی بود که در گذشته قلب امپراتوری روم شرقی شمرده می‌شد.

اگر بیزانس سیاست سنتی خود را که در طول سه قرن متوالی ادامه داده بود فرو نمی‌گذاشت و خزران را به عنوان مأمی در برابر مسلمانان و ترکان و مهاجمین وایکینگ نگاه می‌داشت، می‌توان حدس زد که جریان تاریخ به چه صورت درمی‌آمد. هرچه هست سیاست متکی بر واقعیات امپراتوری بیزانس، بکلی غیر واقع‌بینانه از آب درآمد.

### - ۷ -

در طول دو قرن فرمانروائی کومنپاکه به دنبال آن هم حمله مغول فرارسید صحراهای شرقی دوباره در اعماق قرون مظلّمه فرو رفت. پایان سرگذشت خزرها حتی بیشتر از آغاز تاریخ آنها در تساریکی پیچیده شده است.

اشارات راجع به اواخر دوران انحطاط خزران بیشتر در منابع و مآخذ اسلامی پیدا می‌شود ولی همانطور که خواهیم دید این اشارات بسیار مبهم است و نامها و تاریخها و اطلاعات جغرافیائی تقریباً همه در معرض تفسیرهای گوناگون قرار دارد. مورخان که گرسنه واقعیات هستند جز چند استخوان خالی چیزی برای جویدن پیدا نمی‌کنند و مانند سگان شکاری گرسنه به دنبال چیزی دندانگیر در تکاپو می‌مانند.

یکی از شاخه‌های بزرگ کومنپاکه، در حال فرار از جلو مغولها، در سال ۱۲۴۱ به هنگری پناهنده شدند و با مردم بومی درآمیختند. کون Kun هنوز در مجارستان از نامهای خانوادگی متداول بشمار می‌رود.

40. Manizkert.

بودند، دلخوشی نداشتند. سایر مورخین اسلامی مانند ابن مسکویه و مقدسی (که بعد از ابن حوقل کتاب نوشته‌اند) نیز از خروج خزران و بازگشت دوباره آنان و کمک مسلمانان سخن گفته‌اند... به روایت ابن مسکویه خزران در برابر این کمک، «همگی، بجز پادشاه، اسلام پذیرفتند.» مقدسی روایتی دیگر دارد که اشاره‌ای به هجوم روسها نمی‌کند و فقط می‌گوید که اهالی شهر خزر به دریا آمدند و در بازگشت به اسلام گرویدند. برای روشن شدن این مطلب که روایت مقدسی تا چه اندازه قابل اعتماد است متذکر می‌شویم که او فاصله بلغار و بحر خزر را کمتر از فاصله ایتل تا آن دریا می‌داند. درست چنانکه کسی نشانی گلاسکو را در جنوب لندن بدهد<sup>۴۲</sup>!

با وجود درهم برهم بودن این روایات و تحریفاتی که به‌طور آشکار در آنها بکار رفته است بنظر می‌رسد که مضمون کلی آنها خالی از حقیقتی نباشد. ضربه روحی حاصل از هجوم روسها، گریز به دریا، و ضرورت استمداد از مسلمانان، ممکن است خزرها را به معامله با مسلمانان وادار کرده و جامعه مسلمان خزران را از اختیارات بیشتری در امور کشور برخوردار نموده باشد. دو قرن پیشتر نیز چنین معامله‌ای با مروان صورت گرفت (فصل اول بخش ۷) در آن معامله پای خزرخاقان در میان بود لیکن اثری از آن در تاریخ برجای نماند. بیرونی، منبع دیگر اسلامی که در ۱۰۴۸ وفات یافته، روایت می‌کند که به روزگار او ایتل هنوز «ویرانه» بود و شاید درستتر باشد که گفته شود دوباره ویران شده بود<sup>۴۴</sup>. این شهر دوباره ساخته شد ولی این بار به نام سقسین شهرت یافت<sup>۴۵</sup> و تا قرن دوازدهم در تواریخ از آن به عنوان «شهری بزرگ پرودخانه و لگا که در همه ترکستان

۴۳. مع‌ذک بارتولد، یکی از محققین معاصر، مقدسی را «یکی از بزرگترین جغرافیدانان همه اعصار» خوانده است (مراجعه شود به کتاب دانلوب صفحه ۲۴۵).

۴۴. زکی‌ولیدی صفحه ۲۰۶.

۴۵. محتمل است که سقسین همان ایتل خزران یا آبادی دیگری در همان نزدیکیها باشد و نیز شاید این نام تغییر شکلی از نام کهن Sarisshin باشد (مراجعه شود به نقل قول دانلوب از مینورسکی صفحه ۲۴۸).

همتا ندارد» یاد شده است ۴۶. سرانجام این شهر بنا به قول یکی از مورخان در طغیان آب غرق شد. پس از گذشت يكصد سال باتسو فرمانروای مغول پایتخت خود را بر روی ویرانه‌های آن بنا نهاد ۴۷.

باملاحظه مجموع آنچه «تاریخ روس» و منابع اسلامی درباره رویداد مصیبت‌بار ۹۶۵ روایت کرده‌اند می‌توان گفت که ایتل در هجوم روسها، یا در هجوم دیگری، ویران گشته ولی نمی‌دانیم که وسعت دامنه این ویرانی تا کجا بوده است. این شهر بعد از خرابی، بیش از يك بار تجدید ساختمان یافته و حاصل همه این مصائب تضعیف بیشتر دولت خزر بوده است. لیکن شکی نیست که دولت مزبور در محدوده مرزهای کوچکتری همچنان به زندگی ادامه داده و دست کم تا دو بیست سال دیگر یعنی تا اواسط قرن دوازدهم، و شاید هم تا اواسط قرن سیزدهم پابرجا بوده است (اگر چه این احتمال اخیر مستبعد بنظر می‌رسد).

## - ۸ -

نخستین بار که در منابع غیر اسلامی، پس از سال هولناک ۹۶۵ ذکری از خزران رفته گزارش سفر ابراهیم بن یعقوب سفیر اسپانیایی یهودی مذهب به دربار اوتوی بزرگ ۴۸ است که ظاهراً در ۹۷۳ به رشته نگارش کشیده شده و چنین پیداست که خزران در آن روزگار هنوز رونق خود را حفظ کرده بود ۴۹. به دنبال این سفرنامه در «تاریخ روس» نیز سخن از یهودیان خزر می‌رود که در سال ۹۸۶ پس از آنکه کوشش آنها برای تبلیغ ولادیمیر و گروانیدن او به دین خود ناکام ماند به کیف مهاجرت کردند.

در قرن یازدهم، نخست خبر حمله مشترک بیزانس - روس را در سال ۱۰۱۶ داریم که با شکست خزران پایان رسید. این خبر را

۴۶. احمد طوسی (قرن دوازدهم) به نقل زکی ولیدی صفحه ۲۰۵.

۴۷. دانلوب ص ۳۴۹.

48. Otto the Great.

۴۹. بارون جلد چهارم ص ۱۷۴.

منبعی نسبتاً معتبر: مورخ بیزانسی قرن دوازدهم سدرنوس ۵۰ روایت کرده است ۵۱. ظاهراً برای این حمله تجهیز نیروی بزرگی مورد نیاز بوده است زیرا که سدرنوس از سفاین بیزانسی و پشتیبانی سپاهیان روسی سخن می‌گوید. روشن است که خزرها در هر موقعیتی، بنحوی، در صحنه حضور داشتند و این خصیصه از تبار ترکی، یا دیانت کلیمی آنها سرچشمه می‌گرفت و یا می‌توان گفت که هر دو عامل در آن تأثیر داشتند.

سدرنوس، نام سردار مغلوب خزران را جرجیوس تسول ۵۲ نوشته است. جرجیوس، نامی مسیحی است و گزارشی به تاریخ مقدمتر نشان می‌دهد که در سپاهیان خاقان عناصر مسیحی و مسلمان نیز وجود داشته‌اند.

ذکر دیگری از خزران، در ضمن حوادث سال ۱۰۲۳ تاریخ روس بمیان می‌آید که در آن از حمله (امیر) ماتیسلاو ۵۳ به برادر خود (امیر) یاروسلاو ۵۴ سخن می‌رود و اشاره می‌شود که در این حمله از قوای خزر و کازوق ۵۵ استفاده شده است. ماتیسلاو فرمانروای امارت تموتراکان ۵۶ بود که مرکز آن، شهر خزری تاماترخا ۵۷ (شهر امروزی تامان ۵۸) در کرانه خاوری تنگه کرچ ۵۹ واقع بود. دولت این امارت چندان نپایید. چنانکه گفته‌ایم این تنها بخشی از قلمرو خزران بود که روسها پس از پیروزی سال ۹۶۵ به تصرف خود درآوردند. بنابراین ممکن است سربازان خزر را که در سپاه ماتیسلاو بودند از میان مردم محلی گرفته باشند.

50. Cedrenus.

۵۱. به نقل دانلوب ص ۲۵۱.

52. Georgius Tzul. 53. Matislav. 54. Yaroslav.

۵۵. کازوق یا کشک (kasog - kashak) نام تیره‌ای است در قفقاز که زیر سلطه خزران بودند. ممکن است همین تیره اسلاف قزاقها بوده باشند و ممکن است چنین نباشد.

56. Tmutonakan. 57. Tamatarkha. 58. Taman.

59. Kerck.

هفت سال بعد (سال ۱۰۳۰) گزارشی داریم که سپاهی از خزران، قوای مهاجم کرد را در هم شکسته و ده هزار تن از آنان را کشته و ساز و برگشان را به غنیمت گرفته است. این گزارش - اگر بتوان بدان اعتماد کرد - شاهد دیگری است که نشان می‌دهد خزرها در آن تاریخ هنوز زنده و فعال بوده‌اند. لیکن تنها مآخذ این گزارش، مورخ اسلامی قرن دوازدهم، ابن‌الائیر [۶۰]، است که نمی‌تواند زیاد مورد اعتماد باشد.

در تقلا برای تعقیب مسیر تاریخ و کوشش در جستجوی شواهد ومدارك از منابع باختری که به دست ما رسیده است، با داستان غربی دربارهٔ يك قدیس گمنام مسیحی به نام اوستراتیوس<sup>۶۰</sup> مواجه می‌شویم. در حوالی سال ۱۱۰۰ این قدیس ظاهراً در چرسون واقع در کریمه زندانی بود. او از بدرفتاری «رئیس یهودی» زندان سخن می‌گوید که غذای مذهبی عید فصح را بزور و اجبار به‌خورد او داده بود<sup>۶۱</sup>.

لازم نیست که بر صحت این داستان پافشاری کنیم (گفته می‌شود که اوستراتیوس قدیس پانزده روز بر صلیب زنده مانده بود) نکته این است که حکایت مزبور مسلم می‌دارد که نفوذ یهود در شهر چرسون که اسماً يك حکومت مسیحی آن را اداره می‌کرد زیاد بوده است. این شهر که بیزانسیها کوشیده بودند از تسلط خزران خارج کنند و ولادیمیر آن را به‌تصرف خود درآورده بود، سرانجام باز در حوالی ۹۹۰ به دست بیزانس افتاده بود.

خزران در تموتراکان هم قوی بودند. به موجب یادداشت ابهام‌آمیزی که از حوادث سال ۱۰۷۹ در تاریخ روس آمده است: «خزرهای تموتراکان اولگک را به اسارت گرفتند و او را با گشتی به تزارگراد<sup>۶۲</sup> (قسطنطنیه) فرستادند.» این است آنچه در تاریخ ذکر شده و پیداست که بیزانسیها سرگرم یکی دیگر از نیرنگ‌بازیمهای خویش بودند

60. Eustratius.

61. *Kievo Pecherskii Paterik*, quoted by Baron, vol. IV, 192.

62. Tsargrad.

و با وعده و وعید یکی از امرای روس را برضد دیگری مورد حمایت قرار می‌دادند. باز می‌توان دریافت که خزرها در این شهر روسی از قدرت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند بطوری که می‌توانستند يك امیر روسی را گرفته به قسطنطنیه گسیل دارند. اولگک چهار سال پس از این واقعه با بیزانسیها کنار آمد و به او اجازه داده شد که به تموتراکان بازگردد و آنجا «خزرهایی را که در مرگک برادرش دست داشتند و بر ضد خود او توطئه کرده بودند بقتل رسانید» برادر اولگک به نام رومن<sup>۶۳</sup> در همان سال که خزران اولگک را گرفته بودند، به دست قبچاقها کشته شده بود. آیا خزرها واقعا کومنها را به قتل وی برانگیخته بودند؟ یا مردم آن شهر قربانی سیاست مکیاولی بیزانس گشته بودند که روسها را بر ضد یکدیگر تحریک می‌کرد؟ هرچه هست، اینک ما به پایان قرن یازدهم رسیده‌ایم و خزرها هنوز در صحنه باقی هستند.

چند سالی بعد یعنی در حوادث سال ۱۱۰۶ تاریخ روس یادداشت مختصر دیگری دارد حاکی از اینکه «پولووتسی<sup>۶۴</sup>» یعنی کومنها به حوالی «زارتسک<sup>۶۵</sup>» (غرب کیف) حمله برده و امیر روس قوایی را به فرماندهی سه سردار به نامهای «یان<sup>۶۶</sup>»، «پوتیا<sup>۶۷</sup>» و «ایوان خزر<sup>۶۸</sup>» مأمور تمقیب آنها کرده است. این آخرین باری است که در «تاریخ کهن روس» ذکری از خزرها می‌رود و مندرجات این تاریخ ده سال بعد یعنی در ۱۱۱۶ متوقف می‌شود.

اما در نیمه دوم قرن دوازدهم، دو تن از شعرای ایرانی: خاقانی (در حوالی ۹۰-۱۱۰۶) و شاعر نامدار دیگری؛ نظامی (در حوالی ۱۲۰۳-۱۱۴۱) از همدستی روسها و خزرها در هجوم به شروان سخن می‌گویند. این دو شاعر اگرچه کارشان شعرسرائی است ولی چون بیشتر عمر خود را به عنوان کارمند دولت در قفقاز بسر برده و آشنائی نزدیکی با اقوام قفقازی داشته‌اند نوشته‌های آنان را باید

63. Roman. 64. Polovtsi. 65. Zaretsk. 66. Yan.

67. Putyata. 68. Ivan the khazar.



درخور اهمیت تلقی کرد. خاقانی از خزرهای دربند [۶۸] سخن می‌گوید. دربند، مدخل و دروازه‌ای است که قفقاز را به دریای سیاه مرتبط می‌سازد و خزرها در روزهای قدرت خود در قرن یازدهم، پیش از آنکه زندگی آرامتری را در پیش گیرند از همین راه به گرجستان حمله می‌بردند. آیا خزرها در اواخر عمر به همان شیوه جنگهای قبیله‌ای دوران جوانی خود عودت کرده بوده‌اند؟

بعد، و شاید هم جلوتر از این گواهیهای شعری ایرانی، یادداشتهای ناچیز و کوتاه و پراکنده سیاح مشهور یهودی ربی پتاخیای رژنسبرگی ۶۹ را در دست داریم که پیشتر آن را نقل کرده‌ایم (فصل دوم بخش ۸) بیاد داریم که او سخت اوقاتش تلخ شده بود که چرا خزرهای یهودی ناحیه کریمه از تعالیم تلمود بی‌بهره هستند و چطور پس از گذشتن از خزران داخلی و وارد شدن در ناحیه مزبور «جز شیون زنان و عوعو سگان» چیزی نشنیده است آیا این سخن را صرفاً مبالغه‌ای در اظهار ناخشنودی از طرف ربی مزبور باید تلقی کرد؟ و یا گفته او را حاکی از سفر در سرزمینی باید دانست که بتازگی مورد تاخت و تاز کومنها قرار گرفته و به‌ویزانی افتاده بوده است؟ تاریخ این سفر بین سالهای ۱۱۷۰ تا ۱۱۸۵ است. سالهایی که قرن دوازدهم به پایان خود نزدیک می‌گشت؛ و کومنها فرمانروای مطلق صحراها بشمار می‌آمدند.

و همینطور که به قرن سیزدهم وارد می‌شویم بر ابهام و تاریکی مطلب می‌افزاید و حتی منابع ناچیزی که در اختیار داشتیم بکلی می‌خشکد. با وجود این، در تاریخ ۱۲۴۵-۷ یادداشتی از یک شاهد درجه اول در دست داریم. این آخرین باری است که از خزرها به‌عنوان یک ملت نام برده می‌شود. تا این هنگام مغولها، کومنها را از اروپا - آسیا بیرون رانده و بزرگترین امپراتوری صحرا را که جهان بر خود دیده بود بنیاد نهاده بودند. این امپراتوری از مجارستان تا چین را فرا می‌گرفت.

69. Rabbi Petachia of Regensburg.

در ۱۲۴۵ پاپ اینوسان چهارم ۷۰ هیأتی را به دربار باتوخان ۷۱ فرزند بزرگ چنگیزخان که فرمانروای بخش غربی امپراتوری مغول بود فرستاد. مأموریت هیأت آن بود که امکانات رسیدن به تفاهم با این قدرت جدید را مورد بررسی قرار دهد و - پیشک - اطلاعاتی هم درباره توانائی نظامی آن بدست آورد. رئیس هیأت، کشیشی شصت ساله از فرقه فرانسیسکن ۷۲ به نام جوانس دوپلانو کارپینی ۷۳ بود. این کشیش، معاصر سنت فرانسیس آسیسی ۷۴ بود و سمت شاگردی او را داشت. وی سیاحی پر تجربه و سیاستمداری بود که در سلسله مراتب کلیسا مقامات عالیه را طی کرده بود. هیأت در روز عید پاک ۷۵ ۱۲۴۵ از کلنی ۷۶ براه افتاد و پس از طی آلمان از دنیپر و دون گذشت و پس از یک سال به پایتخت باتوخان و اردوی زرین در مصب ولگا یعنی به شهر سرای باتو که نام دیگر آن سقسین یا ایتل است رسید.

کارپینی پس از بازگشت به غرب کتاب معروف خود را به نام *Historica Mongolorum* نوشت. این کتاب در میان مقادیر زیادی اطلاعات تاریخی، نژادشناسی و نظامی مشتمل بر فهرست اقوامی است که در مناطق بازدید شده از طرف مؤلف زندگی می‌کرده‌اند. در این فهرست ضمن شمارش اقوام قفقاز شمالی در ردیف آنها و چرکسیها از «خزران که در مذهب یهودند» نام برده می‌شود. چنانکه متذکر شده‌ایم این آخرین باری است که پیش از آنکه پرده برافتنده و نمایش پایان یابد، نامی از خزران در میان می‌آید. ولی روزگاران بایستی تا خاطرۀ خزران از میان برود. بازرگانان جنواثی و ونیزی از کریمه همچنان به نام خزران یاد می‌کردند. این نام در اسناد ایتالیائی تا قرن شانزدهم بکار رفته است. البته در این روزگار خزران یک نام جغرافیائی بیش نبود نامی که ملتی از میان رفته را یادآور می‌شد.

70. Innocent IV. 71. Batu. 72. Franciscan.

73. Joannes De Plano Carpini. 74. St. Francis of Assisi.

75. Easter. 76. Cologne.

## - ۹ -

خزرها حتی پس از آنکه قدرت سیاسی‌شان درهم شکست، اثر خود را در ملل مختلف و جاهای گوناگون - جاهائی که گمان آن هم نمی‌رود - باقی گذاشتند.

از جمله سلجوقها را باید یادکرد که می‌توان آنها را بنیانگذاران واقعی ترکیهٔ مسلمان دانست. در اواخر قرن دهم، سلجوقها که شاخه‌ای از غزها بودند به سوی جنوب و حوالی بخارا رفتند و از همین محل بعدها به تصرفات بیزانس در آسیای صغیر دست انداختند و آنجا را از آن خود کردند. این سلجوقیان به طور مستقیم در داستان ما وارد نیستند بلکه ارتباط آنها با این موضوع غیرمستقیم است زیرا چنین بنظر می‌رسد که سلسلهٔ سلجوقیان بزرگ باخزرها پیوندی نزدیک داشته‌اند. گزارش این روابط صمیمانه توسط بارهبریوس (۸۶ - ۱۲۲۶) یکی از بزرگترین نویسندگان و محققین سریانی به دست ما رسیده است. این نویسنده چنانکه از نام او پیداست تبار یهودی داشته ولی بعداً به مسیحیت گرویده و در بیست سالگی به مقام اسقفی رسیده بود. بارهبریوس می‌گوید که پسر سلجوق به نام تسوقاق یکی از سرداران سپاه خاقان خزر بود[\*]. پس از مرگ او، سلجوق در دربار خاقان تربیت یافت. سلجوق که بنیادگذار یکی از سلسله‌های سلاطین گردید جوانی متهور بود و بی‌پروا با خاقان سخن می‌گفت چندانکه خاتون (ملکه) به مخالفت با او برخاست و سلجوق ناچار دربار را ترک گفت.

یکی دیگر از نویسندگان معاصر بارهبریوس، ابن‌العدیم[\*] است که در کتاب خود به نام «تاریخ حلب» از پدر سلجوق به عنوان «یکی از بزرگان ترکان خزر» نام می‌برد ۷۷. منبع سومی به نام ابن‌حصول[\*] ۷۸ گزارش می‌کند که سلجوق «پادشاه خزران را به شمشیر زد و دبوسی را که بدست داشت بر سر او فرود آورد... رفتار ضدونقیض غزها

۷۷. به نقل زکی‌ولیدی صفحه ۱۴۳.

۷۸. ایضاً صفحهٔ بیست و هفتم.

در برابر خزرها را که در سفرنامهٔ ابن‌فضلان آمده است نیز بیاد داریم.

بنابراین چنین می‌نماید که در میان خزرها و بنیادگذار سلسلهٔ سلجوقی روابطی صمیمانه وجود داشته گرچه رشتهٔ این دوستی بعدها به گسستگی انجامیده است. شاید علت این امر قبول اسلام از طرف سلجوقیان بوده (و حال آنکه دیگر طوایف غز مانند کومنها در کیش بت‌پرستی باقی مانده بودند). با وجود این نفوذ خزرهای یهودی حتی پس از آن گسستگی تا مدتها برقرار بود. یکی از چهار فرزند سلجوق اسرائیل نامیده شد که اسمی خاص یهودان است. یکی دیگر از نوه‌های او داوود نام داشت. دانلپ که معمولاً نویسنده‌ای بسیار محتاط است در این باره می‌گوید:

«با توجه به مطالبی که گفتیم چنین بنظر می‌رسد که این نامها نتیجهٔ نفوذ خزرهای حاکم در میان خانواده‌های سران غز باشد، معبد غزها که قزوینی[\*] از آن یاد می‌کند شاید در واقع يك كنيسهٔ یهودی بوده است ۷۹.»

می‌توان این نکته را هم افزود که به گفتهٔ آرتامونوف اسامی یهودی در میان کومنها که تیرهٔ دیگری از غزها بودند نیز رواج داشت. فرزندان امیرکومن «کوبیک<sup>۸۰</sup>» به نامهای اسحق و دانیال<sup>۸۱</sup> خوانده می‌شدند.

## - ۱۰ -

آنجا که مورخان فرو می‌مانند از اشاره‌های افسانه و فولکلور می‌توان سود جست.

«تاریخ کهن روس» را کشیشان گردآوری کردند. این کتاب پر است از اندیشه‌های دینی و توضیحات دور و دراز مربوط به کتاب مقدس، اما به موازات این نوشته‌های کلیسایی، در عصر کیف، ادبیاتی

۷۹. ا. دانلپ ص ۲۶۱.

80. Kobiak. 81. Daniel.

نیز بوجود آمد که خالی از رنگ مذهبی بود و آن را «بیلینا<sup>۸۲</sup>» می خوانند. بیلینا عبارت است از حماسه‌های پهلوانی یا تصنیفهای محلی که بیشتر مضمون آن حکایت دلاوریهای جنگاوران نامدار و شاهزادگان نیمه‌افسانه‌ای است. «منظومه سپاه ایگور<sup>۸۳</sup>» که داستان شکست آن‌سردار از کومنها را باز می‌گوید بهترین این نوع تصنیفهاست که به دست ماریسیده است. بیلینا از سینه به سینه منتقل می‌شد و بنا به قول ورنادسکی «در اوایل قرن بیستم هنوز در آبادیهای دوردست نواحی شمالی روسیه روستائیهها این تصنیفها را می‌خواندند<sup>۸۴</sup>».

برعکس تاریخ روس، این حماسه‌ها مطلقاً از خزرها یا کشور خزران نام نمی‌برند و به جای آن از «سرزمین یهودیان» (Zemlya Jidovskaya) سخن می‌گویند و از سکنه آنجا به عنوان «پهلوانان یهود» (Jidovin bogatir) یاد می‌کنند که بر صحراها فرمان می‌راندند و با سپاهیان امرای روس می‌جنگیدند. یکی از این پهلوانان که در حماسه آمده، پیلتنی یهودی است که از «سرزمین یهودیان» به صحرائی تترتزار<sup>۸۵</sup> در زیرکوه سوروچین<sup>۸۶</sup> آمده و سرانجام دلیریهای سرداری است به نام ایلیا مورمتز<sup>۸۷</sup>، که سپاه ولادیمیر را از چنگ یهودان نجات داده است<sup>۸۸</sup>. از این داستان روایتهای مختلف در دست است و بررسی درباره محل تترتزار و کوه سوروچین بازمی‌کنند دیگر برای مورخان فراهم آورده است ولی به گفته پولیاک نکته قابل توجه این است که به نظر مردم روس، همسایه آنها خزران در آخرین ایام عمر خود صرفاً یک «کشور یهودی» بود و سپاه آن نیز «سپاه جهودان» بشمار می‌آمد<sup>۸۸</sup>. این نظر که در میان روسها شایع بوده تفاوت زیادی با نظر مورخان مسلمان دارد که همواره بر اهمیت وجود مزدوران مسلمان در میان نیروهای خزر و نیز بر تعداد مساجد ایتل (بی‌آنکه بخواهند کنیسه‌های شهر را هم بشمارند) تأکید می‌نمایند.

82. *Bylina*. 83. *Lay of Igor's Host*.

۸۴. ورنادسکی ص ۴۴.

85. *Tsetsar*. 86. *Sorochin*. 87. *Ilya Mormitz*.

۸۸. پولیاک فصل هفتم.

افسانه‌ای که در میان یهودیان غرب در قرون وسطی رواج داشت نقطه مقابل بیلینای روسی است زیرا که به گفته پولیاک: «افسانه‌های عامیانه یهودی، مملکتی را به نام خزر بیاد نمی‌آورد ولی از مملکتی به نام «جهودان سرخ» نام می‌برد.» بارون نیز در این باره می‌گوید:

یهودیان سرزمینهای دیگر به وجود يك کشور مستقل یهودی مباحث می‌نمودند. این يك زمينه بسیار مستعدی از برای تخیلات عامیانه بود. همانطور که در حماسه‌های اسلاوی بر پایه کتاب مقدس، بی‌آنکه اسمی از خزرها در میان آید از یهودیان سخن گفته می‌شود، یهودیان غرب نیز حکایت‌های دل‌انگیزی در پیرامون «جهودان سرخ» بهم بافته‌اند و شاید سبب آن بوده که رنگ و روی بسیاری از خزران اندکی بدرنگ و روی مغولان ماندگی داشت<sup>۸۹</sup>.

### - ۱۱ -

يك قطعه دیگر فولکلور، نیمه افسانه و نیمه تاریخی، که ارتباط با داستان خزران دارد تا روزگار ما باقی مانده است. این قطعه بقدری در بنیامن دیزرائیلی<sup>۹۰</sup> مؤثر افتاد که آن را مایه رومان تاریخی خود به نام «قصه شگفت‌آمیز آلروی<sup>۹۱</sup>» قرار داد.

در قرن دوازدهم نهضتی به نام مسیح موعود در خزران پدید آمد. این کوششی نافرجام بود برای براه انداختن يك جنگ صلیبی یهودی به منظور تسخیر فلسطین به وسیله قوه قهریه. بنیانگذار این نهضت یهودی خزر بود به نام سلیمان بن دوجی (یا روحی یا روی<sup>۹۲</sup>). پسر او مناحیم و يك منشی فلسطینی نیز در این راه سلیمان را یاری می‌دادند. «آنان به همه یهودیان از نزدیک و دور در کلیه

۸۹. بارون جلد سوم ص ۲۰۴.

90. Disraeli. 91. *The Wonderous Tale of Alroy*.

92. *Solomon Ben Duji (or Ruhi or Roy)*.

سرزمینهای آن پیرامون نام‌ها نوشتند... و گفتند که وقت آن فرارسیده است که خداوند قوم خود اسرائیل را از همه زمینها در بیت‌المقدس گرد آورد و نیز اعلام کردند که سلیمان بن دوجی، ایلیا<sup>۹۴</sup> (الیاس) و پسر او مسیح است<sup>۹۴</sup>.

ظاهراً دعوت‌هایی که از جوامع یهودی خاورمیانه بعمل آمده بود اثر ناچیزی داشته است. مرحله دوم دعوت بیست سال دیگر که مناخیم جوان نام داوود الروی<sup>۹۵</sup> و لقب مسیح بر خود گرفته بود به منصفه ظهور رسید. اگر چه نهضت از خزران آغاز شد لیکن مرکز آن یزودی به کردستان انتقال یافت. داوود در کردستان نیروی مسلح مهمی گرد آورد. محتملاً هسته اصلی این نیرو از یهودیان محلی بود که خزران نیز آن را تقویت می‌کردند. داوود موفق شد که دژ آمد<sup>۹۶</sup> واقع در شمال خاوری موصل را که دارای موقعیت سوق‌الجیشی بود بتصرف خود درآورد. ظاهراً وی امیدوار بود که از این محل قشون خود را به رها (ادسا)<sup>۹۷</sup> و سپس از طریق شام به ارض مقدس ببرد.

ماجرا شاید در زمان خود آنقدرها دون کیشوت مآب بنظر نمی رسید زیرا که در آن روزگار خصومت دائم بین دسته‌های مختلف سپاهیان مسلمان وجود داشت و از طرف دیگر پایگاههای مهم صلیبیون تدریجاً از هم می‌پاشید. برخی از سرداران محلی مسلمان هم احتمالاً یهودیها را بر مسیحیان صلیبی ترجیح می‌دادند. البته داوود در میان یهودیان خاورمیانه امیدهای فراوانی را برانگیخت. یکی از سفیران او به بغداد رفت و - شاید با حرارتی مبالغه‌آمیز - از یهودیان آن شهر خواستار شد که شب معینی بر بالای بامها بروند و وعده داد که از

93. Elijah.

۹۴. مأخذ عمده این نهضت نخست گزارش سیاح یهودی بنیامین تطلی است (فصل ۲ بخش ۸ این کتاب دیده‌شود) گزارش خصمانه‌ای هم از نویسندگانی عرب به نام یحیی المغربي در دست می‌باشد. دو دست نوشته عبری در گنیزه قاهره پیدا شده (مراجعه شود به فصل ۲ بخش ۷) که رویدادهای در هم برهم و گیج کننده‌ای را تشکیل می‌دهند من در اینجا از تفسیر دقیق بارون پیروی نمودم.

(vol. III, p. 204; vol. IV, pp 220-4, and notes)

95. David Al-Roy. 96. Amadie. 97. Edessa.

آنجا بریال ابرها به اردوگاه مسیح انتقال خواهند یافت. عده‌ای از یهودیان شب را در پشت بامها به انتظار آن پرواز معجزآسا بسر بردند. اما حاخام بزرگ بغداد، از ترس مقامات، در برابر این مسیح قلبی رفتار خصمانه‌ای پیش گرفت و او را تهدید به تکفیر کرد و شگفت نیست که داوود الروی، سرانجام در خواب کشته شد و گفتند که عامل قتل او پدرزنش بوده که پولی گرفته و به این کار دست زده است. خاطره داوود مورد تقدیس قرار گرفته و به این کار دست زده جریانات که بنیامن تطلی از ایران می‌گذشت «آنها هنوز با عشق و علاقه از پیشوای خود سخن می‌گفتند» ولی ماجرا به همین جا پایان نمی‌پذیرد. گفته شده است که سپر شش‌گوش داوود که امروزه زیب پرچم اسرائیل است از زمان نهضت داوود الروی به عنوان رمز ملیت یهود شناخته شده است. به قول بارون سپر شش‌گوش داوود که تا آن هنگام تنها یک نقش زینتی یا علامت جادوانه‌ای بود از آن زمان رمزی برای یهودیت بشمار آمد. مدت‌ها این نقش شش‌گوش با مهر مخمس گونه سلیمان در یک ردیف بودند و به جای همدیگر بکار برده می‌شدند. از قرن سیزدهم به بعد در نوشته‌های عرفانی و اخلاقی آلمانی آن نقش را به داوود نسبت دادند و همین نقش در ۱۵۲۷ در پرچم یهودی در پراگ نمایان گردید<sup>۹۸</sup>.

بارون در این باره توضیحی می‌دهد و متذکر می‌شود که رابطه میان الروی و ستاره شش‌گوش «محتاج ایضاح و توجیه بیشتری است» هرچه هست ما می‌توانیم به‌طور قطع با قول بارون که فصل مربوط به خزران را با آن پایان می‌دهد موافقت نمائیم که می‌گوید:

«این تجربه قابل توجه کشورداری در طول پانصد سال

موجودیت خود، و پیامدهائی که در جوامع اروپای شرقی داشت بی‌تردید بقدری در تاریخ یهود تأثیر کرده است که ما هنوز از عهده درک آن بر نمی‌آئیم.»

۹۸. بارون کتاب پیشگفته.

www.tabarestan.info  
تبرستان

بخش دوم

میراث خزان



- ۱ -

شواهد یادشده در اوراق گذشته دلالت دارد براینکه - بهخلاف نظر سنتی مورخین قرن نوزدهم - خزرها پس از شکستی که در ۹۶۵ از روسها خوردند اگر چه امپراتوری خود را از دست دادند لیکن استقلال خود را - در محدوده‌ای کوچکتر - و نیز آئین یهودیگری را تا قرن سیزدهم همچنان حفظ کردند. حتی چنین می‌نماید که تاحدودی خوی غارتگرانه سابق خود را نیز در این مورد از سر گرفتند. بارون می‌گوید:

«بطور کلی مملکت کوچک شده خزراں پابرجا ماند و کمابیش به نحو مؤثری در برابر همه دشمنان تا نیمه قرن سیزدهم مقاومت نمود و سرانجام در برابر یورش بزرگ مغولان به سرداری چنگیزخان از پای درآمد. حتی در این ماجرا نیز خزرها دست از مقاومت‌های لجوجانه برنداشتند تا آنگاه که همسایگان دیگر آنها همه در برابر مغولان سر تسلیم فرود آوردند. جمعیت خزرها در اردوی زرین که مرکز آن در قلمرو خزراں استقرار یافته بود جذب شد. اما پیش از آشوب مغولان، و هم پس از آن، گروه‌هایی از مردم خزراں به سرزمینهای اسلاونیک که به زیر یوغ مغولان درنیامده بود کوچیدند و از این راه به ایجاد مراکز یهودی‌نشین اروپای خاوری کمک کردند.»

۱. بارون جلد سوم صفحه ۲۱۷ و یادداشت.

بدینسان مهد بخشی از یهودیت معاصر را - که به لحاظ عددی انبوه‌ترین و به لحاظ فرهنگی قویترین بخش عالم یهود است، در پیش روی خود داریم.

گروه‌هایی که بارون از آنها سخن می‌گوید در حقیقت خیلی پیش از ویرانی خزراں به دست مغولها، به تشعب برخاسته بودند همچنانکه عبریان کهن نیز خیلی پیش از تخریب اورشلیم متشعب گشتند و به صورت دیسپوره در عالم پراگندند. البته به لحاظ نژادی، طوایف سامی کنار رودخانه اردن و طوایف ترك - خزر کنار ولگا فرسنگها با هم فاصله داشتند ولی دست کم دو عامل مهم در تشکل آنها به يك نحو مؤثر افتاده است: هر دو گروه در كانون اتصال جاده‌های بزرگ تجارت واقع شده بودند که شرق و غرب و شمال و جنوب را بهم می‌پیوست. و همین وضع سبب شد که آنها به صورت مردمی بازرگان، جهانگردان معامله‌گر درآیند یا به تعبیر تبلیغات خصمانه ناموافق به «جهان وطنان بی‌ریشه» تبدیل شوند.

در عین حال، آئین غریبی که به آن گرویده بودند، این مردم را وادار کرد که با هم باشند و به یکدیگر بچسبند و جوامع خاص خود را با معابد و مدارس و مساکن و محله‌های خاص در شهرها و کشورهای زیستگاه خویش برقرار سازند، و این جمله، محدودیت‌هایی بود که در آغاز امر، خود برای خود، ایجاد می‌کردند. اختلاط نادر بین روحیه خانه‌پدوشی از يك طرف و روحیه محله و محصوربودن در آن از طرف دیگر، توأم با دل‌بستگیها به امید ظهور مسیح موعود و افتخارات قوم برگزیده خدا، وجه اشتراك اسرائیلیهای کهن و خزراهای قرون وسطی بود؛ اگر چه خزرها شجره نسب خود را نه به سام بلکه به یافث منتهی می‌دانستند.

- ۲ -

این کیفیت در ماجرائی که می‌توان آن را آوارگی خزراں در هنگری نامید بخوبی نمایان است.

بیاد داریم که خیلی پیش از ویرانی خزران، طوایفی از خزرها که به نام کبر<sup>۲</sup> شناخته می‌شوند به مجارها پیوستند و به هنگری مهاجرت کردند. از این گذشته در قرن دهم نیز دوک مجارستانی به نام تاکسونی<sup>۳</sup> موج دیگری از خزرهای مهاجر را در سرزمین خود پذیرا گشت (فصل ۳ بخش ۹). دویست سال پس از این جریانها، تاریخنگار بیزانسی به نام جان سیناموس<sup>۴</sup> از لشکریانی سخن می‌گوید که به شریعت یهود عمل می‌کردند و به سال ۱۱۵۴ در دالماسیا با قشون هنگری می‌جنگیدند<sup>۵</sup>. شاید شمار اندکی از «یهودیان حقیقی» نیز در هنگری از زمان رومیان باقی مانده بودند ولی تردیدی نمی‌توان کرد که اکثریت بخش مهم یهود معاصر از اعقاب کبر - خزرهایی می‌باشند که در دوران اولیه تاریخ هنگری، نقشی چندان مسلط برعهده داشته‌اند. مردم هنگری به شهادت کنستانتین، نه تنها در آن دوران به دو زبان سخن می‌گفتند بلکه رژیم دوگانه پادشاهی - عبارۀ اخرای همان رژیم خزران - نیز در میان آنان معمول بود. در این رژیم، پادشاه در اقتدارات خود با سردار قشون مشارکت داشت. سردار به لقب جولایا گیولا<sup>۶</sup> خوانده می‌شد (نامی که هنوز هم در مجارستان به عنوان اسم اول معمول و متداول است) این رژیم تا پایان قرن دهم ادامه داشت. آنگاه استیغن قدیس<sup>۸</sup> به کیش کاتولیک رومی درآمد و گیولا را شکست داد. این گیولا همچنانکه انتظار می‌رود از خزرها بود؛ «مردی سست عقیدت که از قبول مسیحیت خودداری می‌نمود»<sup>۹</sup>.

این ماجرا به رژیم دوگانه پادشاهی پایان داد اما نفوذ جامعه خزر یهودی در هنگری همچنان ادامه داشت. انعکاسی از آن نفوذ را در «فرمان زرین<sup>۱۰</sup>» می‌توان یافت که نظیرۀ مجارستانی برای «منشور کبیرا<sup>۱۱</sup>» انگلستان است. این فرمان به سال ۱۲۲۲ توسط اندره

2. Kabar. 3. Taksony. 4. John Cinnamus. 5. Dalmatia. 6. مأخذ پیشگفته ص ۲۱۲.

7. Jula - Gyula. 8. St. Stephen.  
9. *Anonimi Gesta Hungarorum*, quoted by Macartney, P. 188 f.  
10. Golden Bull. 11. Magna Carta.

(اندرو) شاه دوم<sup>۱۲</sup> صادر شد و به موجب آن یهودیان از تصدی به عملیات ضرب مسکوکات و جمع‌آوری مالیات و نظارت در انحصار سلطنتی نمک ممنوع گشتند. از مضمون فرمان چنین برمی‌آید که پیش از آن تاریخ، بسیاری از یهودیان تصدی این مشاغل خطیر را برعهده داشته‌اند. حقیقت این است که در آن روزگار یهودیان حتی متصدی مناصب عالیتری نیز بودند. خزانه‌داری عواید سلطنتی در زمان اندره شاه برعهده حاجبی به نام کنت تکا<sup>۱۳</sup>، از یهودیان خزر تبار و مالکین پولدار بود که گویا در مسائل مالی و سیاسی نابخه‌ای بشمار می‌آمد. امضای او در ذیل معاهده‌های صلح و قراردادهای مالی مختلف بچشم می‌خورد. از جمله این قراردادها تضمین نامه‌ای است برای پرداخت دوهزار مارك توسط پادشاه اتریش لئوپولد دوم<sup>۱۴</sup> به پادشاه هنگری. این مسأله ما را به یاد نقش مشابهی می‌اندازد که یهودی اسپانیائی حسدای بن شیروت در دربار خلیفۀ قرطبه برعهده داشت. مقایسهٔ ماجراهای همانند آوارگان فلسطینی در غرب اروپا و آوارگان خزری در شرق آن، مشابهت میان آنها را نمایانتر می‌سازد.

جای آن دارد که این نکته را هم متذکر شویم که اندره شاه بر اثر فشار اشراف که سر به شورش برداشته بودند ناگزیر به صدور فرمان زرین تن در داد ولی تکا را برخلاف نص صریح فرمان در شغل خود ابقا کرد. حاجب دربار سلطنتی این منصب را یازده سال دیگر به کمال عزت و خوشی برعهده داشت تا آنگاه که فشار پاپ بر پادشاه چندان شدت یافت که تکا خود استعفا داد و به اتریش پناه برد. در آنجا با آغوش باز او را پذیره شدند. فرزند اندره شاه به نام بلای چهارم<sup>۱۵</sup> موفق گشت که موافقت و اجازهٔ پاپ را برای باز گرداندن تکا تحصیل کند. تکا به هنگری بازگشت و در جریان حملۀ مغول بهلاکت رسید<sup>۱۶</sup>.

12. Endre (Andrew) II. 13. Count Teka. 14. Leopold II.  
15. Bela IV.  
16. *The Universal Jewish Encyclopaedia*, article "Teka,,.

من این توجه به ماجرای تکا را مدیون خانم ساندرز می‌باشم، ظاهراً این ماجرا از نظر مؤلفینی که راجع به خزرها چیز نوشته‌اند دور مانده است.

## - ۳ -

بدینگونه اسناد و مدارک کافی گواهی می‌دهد که عنصر یهودی جمعیت هنگری - عنصری که هم از جهت عددی وهم به لحاظ نفوذ اجتماعی نقش مسلط را دارد - از اصل خزری می‌باشد. شاید چنین بنظر رسد که هنگری باتوجه به رابطه دیرین مجارها و خزرها وضع خاصی داشته است لیکن حقیقت این است که آمدن خزرها به هنگری را باید جزئی از يك مهاجرت کلی و دسته جمعی دانست که از صحراهای اروپا - آسیا به سوی غرب یعنی به سوی اروپای خاوری و مرکزی در جریان بوده است. تنها خزرها نبودند که گروههایی از آنها به هنگری آمدند. انبوهی از همان پنجنگها که مجارها را از منطقه دون فراتر از کوههای کارپات رانده بودند در برابر هجوم کومنها ناگزیر گشتند که اجازه استقرار در سرزمین هنگری را بخواهند. کومنها نیز چون پس از يك قرن در برابر هجوم مغولان قرار گرفتند ناچار بر همان طریق رفتند و کمابیش به چهل هزار تن از آنان با غلامانشان از طرف پادشاه هنگری، بلا، پناهندگی داده شد<sup>۱۷</sup>.

در زمانهای نسبتاً آرامتر، این حرکت عمومی رو به غرب مردم اروپا - آسیا به صورت فشار و رانده شدن بود و در مواقع دیگر صورت یورش و تهاجم بر خود می‌گرفت ولی نتایج حمله مغول را اگر بخواهیم به زبانی ادیبانه بیان کنیم باید بگوئیم که آن در حکم زلزله ای بود که به دنبال ریزش کوه برخیزد. جنگاوران تموچین[\*] که به لقب چنگیزخان خداوند روی زمین خوانده می‌شد دست به کشتار همه جمعیت شهرها می‌زدند تا درس عبرتی برای دیگران باشد و در برابر آنها مقاومت ننمایند. اسیران را در حکم حایلی زنده پیشاپیش خطوط مقدم در برابر دشمن قرار می‌دادند. همه شبکه‌های آبیاری مصب ولگا را که برای خزران برنج و مواد عمده غذائی دیگر تهیه می‌کرد ویران ساختند و جلگه‌های حاصلخیز را به بیابانهای بیحاصل تبدیل کردند که بعدها از طرف روسها dikoyeh pole نام گرفت: «زمینهای بیکرانی که نه

17. Dunlop (1954), p. 262.

کشاورزی در آن بود و نه‌چوپانی، و در فراخنای آن تنه‌ها سواران مزدوری در حرکت بودند که خدمت امیران متخاصم را برعهده داشتند، و مردمی که از دست آن امیران می‌گریختند<sup>۱۸</sup>».

طاعون سال ۸-۱۳۴۷ موجب شد که قلع و قمع مردم در سرزمینهای اصلی خزر در میان قفقاز و دون و ولگا تشدید گردد. آنجا که فرهنگ صحرا به عالیترین مدارج خود رسیده بود و برگشت به بربریت، وحشتناکتر از کشورهای مجاور دیگر می‌نمود. چنانکه بارون می‌نویسد: «ویرانی و پراکندگی کشاورزان و صنعتگران و کسبه زحمتکش یهودی خلای در آن نواحی بجای گذاشت که تنها در همین اواخر روی به پرشدن نهاده است<sup>۱۹</sup>».

نه تنها خزران ویران گشت، کشور ولگا بلغار و کلیه قلاع باقی‌مانده آلمانها و کومنها در قفقاز، و همچنین امارتهای جنوب روسیه (از جمله کیف) نیز به همان سرنوشت گرفتار آمدند. در طول مدتی که از هم پاشیدن اردوی زرین، از قرن چهاردهم به بعد، ادامه داشت، هرج و مرج هرچه بیشتر و بدتر گردید. در اغلب صحراهای اروپا مهاجرت تنها راهی بود که به روی مردم باز بود تا بتوانند جان و مال خود را نجات دهند<sup>۲۰</sup>. مهاجرت به سوی چراگاههای امن‌تر، جریانی بود مستمر و متناوب که تا چندصد سال ادامه داشت. مهاجرت خزرها نیز بخشی از این جریان کلی بود.

چنانکه گفتیم پیش از آغاز این جریان کلنیهای خزری در اماکن مختلف اوکراین و روسیه جنوبی، استقرار یافته بودند. در کیف خیلی پیش از تسلط روسها بر آن شهر، و هم پس از واقعه مزبور، جامعه یهودی پرونتقی زندگی می‌کرد. کلنیهای مشابه یهودی در پریسلاول<sup>۲۱</sup> و چرنیگو<sup>۲۲</sup> نیز وجود داشت. ربی‌موشه از یهودیان کیف در حوالی سال ۱۱۶۰ در فرانسه مشغول تحصیل بود. ربی ابراهام از

۱۸. پولیاک فصل نهم.

۱۹. بارون، جلد سوم ص ۲۰۶.

۲۰. پولیاک، فصل نهم.

21. Perislaevl.

22. Chernigov.



اهالی چرنگو نیز در ۱۱۸۱ در مدرسه تلمود لندن درس می‌خواند. در «منظومه سپاهیان ایگور» از يك شاعر روسی در آن روزگار یاد می‌شود که نام او کوگان<sup>۲۳</sup> بوده است. بنظر می‌رسد که این نام اختلاطی از عنوان کوهن (کشیش) و خاقان باشد<sup>۲۴</sup>. چندی پس از خرابی سارکل - که روسها آن را Biela veza می‌نامیدند - خزرها شهری دیگر به همان نام در نزدیکی چرنگو بنا نهادند<sup>۲۵</sup>.

در اوکراین و لهستان نام بسیاری از اماکن قدیمه از کلمه خزر یا زهید Zhid (چهود) مشتق شده است مانند Kozarzewek, Zydowo, Zydaticze, Zhydowska Voia, Kozarzew, Kozara, اینجاها، آبادیهائی یا فقط قرارگاههائی موقت بوده که جوامع یهودی خزر در حرکت مدام به سوی غرب مورد استفاده قرار می‌داده‌اند<sup>۲۶</sup>. مشابه همین نامها را در آبادیهای کوهستانهای کاریات<sup>۲۷</sup> و تاترا<sup>۲۸</sup> و نیز در شهرستانهای خاوری اتریش داریم. حتی گورستان کهن یهودیان کراکو<sup>۲۹</sup> و ساندومیرتز<sup>۳۰</sup> هر دو به نام کاویوری<sup>۳۱</sup> خوانده می‌شوند که ظاهراً اصل آن خزر - کبر بوده است.

در عین حال که راه خروجی اصلی خزرها رو به مغرب بود گروههائی نیز از کاروان عقب‌افتادند. جوامع یهودی که بویژه در کریمه و قفقاز تا زمان ما باقی مانده‌اند از این قبیل‌اند. در میان حکام دژکهن خزری تاماترخا<sup>۳۲</sup> (تامان<sup>۳۳</sup>) که در طرف مقابل کریمه آن سوی تنگه کرچ<sup>۳۴</sup> واقع بود از يك سلسله امرای یهودی نام می‌رود که در قرن پانزدهم تحت حمایت جمهوری جنوا قرار داشتند و سپس فرمانبر تاتارهای کریمه گشتند. آخرین آنها به نام زکریا مذاکراتی را با امیر مسکوی<sup>۳۵</sup> انجام داد. این امیر زکریا را به روسیه دعوت کرده بود تا غسل تعمید بگیرد و متقابلاً به‌عنوان یکی از اعیان روسیه

23. Kogan. 24. Poliak, ch. VII; Baron, vol. III, P. 218 and note.  
25. Brutzkus, *Jewish Enc.* article "chasaren"  
26. Schiper, quoted by Poliak. 27. Carpath. 28. Tatra.  
29. Cracow. 30. Sandomierz. 31. Kaviory.  
32. Tamatarkha. 33. Taman. 34. Kerch. 35. Muscovi.

شناخته شود. زکریا از قبول این پیشنهاد سر باز زد. اما پولیاک اظهار نظر می‌کند که در موارد دیگر «ورود عناصر یهودی - خزر در صف وجوه اعیان کشور مسکوی شاید یکی از عوامل ظهور «الحاد یهودی» Zhidovstbuyushtchik در میان کشیشان و اعیان روس در قرن شانزدهم باشد و نیز همین امر احتمالاً در ظهور مذهب سبتیون<sup>۳۶</sup> (به‌زبان روسی Subbotniki)، که هنوز در میان قزاقها و روستائیان رواج دارد، مؤثر بوده است<sup>۳۷</sup>».

یکی دیگر از آثار باقی‌مانده ملت خزر «جهودان کوهسار<sup>۳۸</sup>» را باید شمرد که در شمال خاوری قفقاز پسر می‌برند. این جماعت ظاهراً در آن هنگام که دیگران از سرزمین اصلی خود پراکنده گشتند در همانجا باقی ماندند. شماره آنها در حدود هشت هزار است که در جوار بقایای اقوام دیرین مانند قبقاقها و اوغزها زندگی می‌کنند. این مردم خود را به‌زبان تاتی «داغ جفودی<sup>۳۹</sup>» یعنی جهودان کوهسار می‌نامند. زبان تاتی را آنان از یکی دیگر از اقوام قفقازی آموخته‌اند ولی معلومات بیشتری درباره آنان در دست نیست<sup>۴۰</sup>.

جوامع دیگر خزری نیز در کریمه و در بعضی جاهای دیگر که در گذشته جزو امپراتوری آنان بشمار می‌رفت باقی مانده‌اند. ولی این بقایا، در مقایسه با جریان اصلی مهاجرت به نواحی لهستان - لیتوانی و مشکلات عظیمی که همین مهاجرت در برابر مورخان و مردمشناسان قرار داده، ناچیز بشمار می‌آیند.

36. Sabbath-observers.

۳۷. پولیاک، فصل نهم.

38. Mountain Jews. 39. Dagh Chufuty.

۴۰. این معلومات در مقاله A. H. Kniper تحت عنوان: *People of Caucasus* در چاپ ۱۹۷۳ دایرةالمعارف بریتانیکا مندرج است. مقاله مزبور با استغناء از منابع جدید شوروی تنظیم یافته است. در کتاب *Valley of the Forgotten People* از George Sava (لندن ۱۹۴۶) شرحی از داستان ملاقات با جهودان کوهسار درج شده که اگرچه لحنی شورانگیز دارد ولی متأسفانه اطلاعاتی درباره واقعتها بدست نمی‌دهد.

## - ۴ -

نواحی شرقی اروپای مرکزی که جهودان مهاجر از خزران در آن مأوی و مأمنی برای خود یافتند در اواخر هزاره اول میلادی شروع به کسب اهمیت سیاسی کرده بود.

در حدود سال ۹۶۲ قبایل سلاونیک اتحادیه‌ای به رهبری پولنهایا که نیرومندترین آنها بودند تشکیل دادند. این اتحادیه هسته‌ای بود که کشور لهستان از آن بوجود آمد. بنابراین دوران اقتدار لهستانیسم تقریباً مقارن دوران افول خزران آغاز گشت (سارکل در ۹۶۵ ویران شد). جالب توجه است که یهودیان بنابه روایت افسانه‌ای کهن در ایچاد کشور لهستان نقش مهمی داشته‌اند. گفته می‌شود که چون قبایل عضو اتحادیه در صدد برآمدند که کسی را برای پادشاهی برگزینند یک یهودی را به نام ابراهام پروکونیک ۴۲ به این مقام انتخاب کردند ۴۳. شاید ابراهام مذکور از بازرگانان درس خوانده و مالدار خزر بوده است که اسلاوهای جنگلی خواسته‌اند از تجارب او استفاده برند. شاید هم وی چهره‌ای افسانه‌ای بیش نبوده ولی هرچه هست داستان نمایانگر آن است که جهودانی امثال او از احترام فراوان برخوردار بوده‌اند. دنباله داستان چنین است که ابراهام بافروتنی فوق‌العاده از تاج و تخت خود به نفع یکی از روستائیان اهل ولایت به نام پیاست ۴۴ چشم پوشید و آن روستائی سلسله تاریخی پیاست را بنیاد نهاد که در لهستان از حوالی سال ۹۶۲ تا ۱۳۷۰ حکومت راندند.

با صرف نظر از اینکه شخصی به نام ابراهام پروکونیک در واقع وجود داشته است یا نه، قراین عدیده در دست است که نشان می‌دهد مهاجرین یهودی خزران در کشور تازه خود با استقبال گرم مواجه گشته‌اند و وجود آنها برای اقتصاد و اداره امور دیوانی مختتم تلقی شده است. لهستانیها در لوای حکومت سلسله پیاست، و همچنین

41. Polans.

42. Abraham Prokovnik.

۴۳. بارون جلد سوم ص ۲۱۷.

44. Piast.

همسایگان لیتوانی ۴۵ آنها در کناره بالتیک، مرزهای خود را بسرعت توسعه می‌دادند و بنابراین نیازمند مهاجرین تازه‌ای بودند تا در این سرزمینها سکونت گیرند و تمدنی شهری بوجود آورند. پس در درجه اول مهاجرت روستائیان و شهرنشینان و پیشه‌وران آلمانی را تشویق کردند و آنگاه در صدد جلب مهاجرینی از سرزمینهای تحت اشغال اردوی زرین ۴۶ مانند ارمنستان و اسلاوهای جنوبی و خزرها برآمدند. این مهاجرتها همه از روی میل و رغبت انجام نمی‌شد. عده زیادی از اسیران جنگی مانند تاتارهای کریمه نیز جزو دسته‌هایی بودند که برای کشت و زرع اراضی متعلق به اربابان لیتوانی و لهستانی در سرزمینهایی که در جنوب تسخیر کرده بودند اسکان داده شدند. (امارت لیتوانی در اواخر قرن چهاردهم از بالتیک تا دریای سیاه ادامه داشت) اما در قرن پانزدهم ترکهای عثمانی، فاتحین قسطنطنیه، در پیشرفت خود به سوی شمال، آن اربابان را مجبور کردند که این مردم را از املاکی که در نواحی مرزی داشتند به داخل کشور انتقال دهند ۴۷.

۴۵. این دو ملت با عقد يك رشته از معاهدات که نخستین آنها در ۱۳۸۶ به امضا رسید متحد گردیدند و مملکت لهستان را تشکیل دادند. برای رعایت اختصار، من تعبیر «جهدان لهستانی» را درباره هردو کشور بکار خواهم برد، بدون توجه به آنکه در پایان قرن هجدهم لهستان در میان روسیه و اتریش و پروس تقسیم گردید و مردم آن رسماً به عنوان اتباع این سه کشور شناخته شدند. در امپراتوری روسیه مناطقی که جهودان از ۱۷۹۲ به بعد در آن سکونت داشتند عبارت بود از نواحی که از لهستان منتزع شده بود به اضافه قسمتهایی از اوکراین. تنها برخی از طبقات ممتاز یهود اجازه داشتند که در خارج این محدوده زندگی کنند و شمار این گروه به موجب سرشماری ۱۸۹۷ تنها دویست هزار تن بود و حال آنکه شماره یهودیان داخل محدوده که در سرزمین سابق لهستان بودند به پنج میلیون تن بالغ می‌شد.

۴۶. لهستان و مجارستان نیز در ۱۲۴۱-۴۲ مدت کوتاهی مورد حمله مغولها قرار گرفتند ولی تحت اشغال درنیامدند و همین امر تاریخ آینده این کشورها را در راه دیگری انداخت.

۴۷. پولیاک، فصل نهم.

از جمله گروه‌هایی که بدین‌سان اجباراً جایجا گشتند دسته بزرگی از قرایان - یهودیان بنیادگرا - بودند که تعلیمات ربیها را قبول نداشتند. بنا بر روایتی که در میان قرایان تا عصر حاضر برقرار مانده جنگاور بزرگ لیتوانی، امیر ویتوتاس ۴۸ (ویتولد ۴۹)، در اواخر قرن چهاردهم نیاکان آنها را به‌عنوان اسیران جنگی از ناحیه سولخات ۵۰ در کریمه به این مناطق آورده است ۵۱. در تأیید این روایت می‌توان یادآوری کرد که ویتولد در ۱۳۸۸ منشوری درباره حقوق یهودیان ناحیه تروکی ۵۲ صادر کرد و سیاح فرانسوی دولانوا ۵۳ «تعداد زیادی از جمودان» را در آنجا یافت که بزبانی جز آلمانی و زبان سایر بومیان، سخن می‌گفتند ۵۴. آن زبان يك لهجه ترکی بود و هنوز هم چنین است - که در میان زبانهای زنده دیگر نزدیکترین آنها به لهجه کومانی ۵۵ می‌باشد که در قلمرو سابق خزر در دوران اردوی زرین بدان سخن می‌گفتند. بنا به گفته زایاچکوفسکی ۵۶ این زبان هنوز در محاورات و همچنین در مراسم نماز و دعا در میان جوامع باقی‌مانده قرایان در تروکی و ویلنا ۵۷ و پونیوویتز ۵۸ و لوتزک ۵۹ و حالیکه ۶۰ معمول و متداول می‌باشد ۶۱. قرایان مدعی‌اند که پیش از طاعون بزرگ سال ۱۷۱۰ سی و دو، یاسی و هفت مجتمع یهودی در لهستان و لیتوانی وجود داشته است.

قرایان لهجه کهن خود را «زبان کدوری ۶۲» می‌خوانند همچنانکه ربی پتاخیا ۶۳ در قرن دوازدهم مساکن آنها را در شمال دریای سیاه «سرزمین کدرها» می‌نامد و شرحی که درباره آنها می‌دهد از نشستن

48. Vytautas. 49. Vitold. 50. Sulkhata.

۵۱. مأخذ پیشگفته.

52. Troki. 53. De Lanoi.

۵۴. مأخذ پیشگفته.

55. Lingua Cumanica. 56. Zajaczkowski. 57. Vilna.

58. Ponyeviez. 59. Lutzk. 60. Halitch.

۶۱. به نقل پولیاک، فصل نهم.

62. Kedar. 63. Petachia.

در تاریکی در شب، و جهل نسبت به تعالیم رسمی و غیره، با روش خاص فرقه قرایان تطبیق می‌نماید. به همین جهت زایاچکوفسکی ترکی‌شناس برجسته زمان ما، قرایان را از نظر زبان، نابترین نمونه های موجود خزرهای کهن می‌خواند ۶۴. اما چگونه این فرقه زبان خود را بعد از پانصد سال محفوظ نگاه داشته و حال آنکه بخش اعظم یهودیان خزر آن را به‌باد فراموشی سپرده و زبان ییدیش ۶۵ را به‌جای آن پذیرفته‌اند در آینده باز سخن خواهیم گفت.

### - ۵ -

مملکت لهستان از همان آغاز حکومت سلسله پیاست و جبهه نظر خود را مصممانه به سوی غرب دوخت و به مذهب کاتولیکی رومی پایبندی نمود. اما این کشور در مقایسه با همسایگان غربی خود از لحاظ فرهنگی و اقتصادی کشوری کم‌رشد بود. بنابراین سیاست جلب مهاجرین (آلمانیها از مغرب، ارمنیها و یهودیان خزر از مشرق) را پیشه کرد و به هر وسیله ممکن از تشویق آنها فروگذار ننمود، از جمله آنکه به موجب فرامین سلطنتی جزئیات وظایف و امتیازات خاصی را درباره آنها اعلام داشت.

به موجب فرمان مورخ ۱۲۶۴ بولسلاو پرهیزگار ۶۶، که در ۱۳۳۴ به تأیید کازیمیر کبیر ۶۷ رسید یهودیان از حق نگهداری معابد، مدارس و محاکم خاص خود برخوردار گردیدند و نیز حق داشتن اموال غیرمنقول و اشتغال به هر گونه کسب و کار بدخلخواه خود برای آنان شناخته شد. در زمان پادشاهی استفن بشوری ۶۸ (۸۶-۱۵۷۵)، یهودیان از حق داشتن پارلمان ویژه خود بهره‌مند گشتند. در این پارلمان یهودیان سالی دوبار گردهم می‌آمدند و می‌توانستند مالیاتهای را که لازم می‌دانند برای وصول از همکیشان خود وضع کنند. یهودیان خزر، پس از

۶۴. زایاچکوفسکی به نقل دانلوب ص ۲۲۲.

65. Yiddish. 66. Boleslav the Pious. 67. Casimir the Great.

68. Stephen Balthory.

ویرانی دیار خود، فصل تازه‌ای از تاریخ را آغاز کرده بودند. یکی از شواهد بارز وضع ممتازی که برای جهودان فراهم شده بود توقیعی است در نیمه دوم قرن سیزدهم احتمالاً توسط پاپ کلمنت چهارم خطاب به یک امیر لهستانی که نام او معلوم نیست صادر شده است. پاپ در این سند اعلام داشته است که مقامات کلیسای رم بخوبی از وجود تعداد زیادی کنیسه در شهرهای مختلف لهستان اطلاع دارند و می‌دانند که شماره این کنیسه‌ها تنها در یک شهر از پنج کمتر نیست<sup>۶۹</sup>. پاپ اظهار تأسف می‌کند که گزارش شده است که ساختمان کنیسه‌ها بلندتر از کلیساها و مجلتر و مزینتر از آنهاست و پوشش سقف کنیسه‌ها با صفحات سربی رنگین است بطوری که کلیساهای کاتولیک در مجاورت آنها فقیر و ناچیز می‌نماید (این گفته بیاد می‌آورد که چگونه مسعودی از اینکه مناره مسجد اعظم ایتل بلندترین بناهای شهر است اظهار مسرت می‌کند) واقعیت شکایت پاپ از اینجا پیداست که به موجب تصمیم مورخ ۱۲۶۷ نماینده پاپ، کاردینال گیدو<sup>۷۰</sup> نیز مقرر گردید که یهودیان در هر شهر بیش از یک کنیسه نداشته باشند. از این اسناد که تقریباً مقارن حمله مغول به خزران در دست داریم چنین برمی‌آید که تا آن زمان عده کثیری از خزرها به لهستان رفته و در چندین شهر بیش از یک کنیسه تأسیس کرده بودند. بنظر می‌رسد که این خزرها در لهستان از رفاه لازم برخوردار بوده و می‌توانسته‌اند کنیسه‌هایی «مجلل و مزین» بنا کنند. در اینجا مسأله تعداد تقریبی و چگونگی ترکیب گروههای مهاجر خزر در لهستان مطرح می‌گردد.

اما راجع به تعداد این مهاجرین اطلاعات قابل اعتمادی در دست نداریم. بیاد می‌آوریم که منابع اسلامی تعداد سپاهیان خزر را در جنگ با مسلمانان سیصد هزار تن ذکر کرده‌اند (فصل ۱ بخش ۷) حتی<sup>۶۹</sup>. محتملاً منظور از این شهر، وروکلاو wroclaw یا کراکو cracow بوده است.

70. Guido.

اگر این رقم را حمل بر مبالغه و گزافه‌گویی بکنیم باز می‌توان حدس زد که جمعیت کل خزر از نیم میلیون کمتر نبوده است. این قضایان تعداد چادرهای بلغارهای ولگا را پنجاه هزار ذکر کرده که نماینده سیصد تا چهارصد هزار جمعیت می‌باشد یعنی کمابیش در همان حدود جمعیت خزران. از سوی دیگر تعداد یهودیان مملکت لهستان - لیتوانی در قرن هفدهم را مورخین معاصر به پانصد هزار تن (پنج درصد کل جمعیت) برآورد کرده‌اند<sup>۷۱</sup>. این ارقام با اطلاعاتی که درباره مهاجرت دور و دراز خزرها از طریق اکراین تا لهستان - لیتوانی داریم وفق می‌دهد. این مهاجرت با ویرانی سارکل و استقرار سلسله پیاست در اواخر هزاره اول میلادی آغاز گشت و در دوران فتوحات مغولان بر شدت آن افزوده شد و پایان آن کمابیش تا قرن پانزدهم و شانزدهم، که صحرا از جمعیت خالی گشته و خزرها ظاهراً از بسیط زمین برافتاده بودند، طول کشید<sup>۷۲</sup>. این انتقال جمعیت بتدریج در طی پنج یا شش قرن گاهی بکندی و گاهی بسرعت انجام گردید. اگر ورود عده معتناهی یهودیان فراری از بیزانس و ممالک اسلامی را به خزران در نظر بگیریم و نیز مقداری افزایش جمعیت خود خزران را نیز بحساب بیاوریم به این نتیجه می‌رسیم که انبوهی جمعیت آنان در اوج خود، یعنی در قرن هشتم، کمابیش قابل مقایسه با تعداد یهودیان لهستان در قرن هفدهم یعنی چند صد هزار نفر بوده است.

لطیفه‌ای در این ارقام نهان است. بنابه مندرجات مقاله «آمار» در «دائرةالمعارف یهود» مجموع جمعیت یهودیان جهان در قرن شانزدهم تقریباً بالغ بر یک میلیون نفر می‌شد. از اینجا معلوم می‌شود که چنانکه پولیاک<sup>۷۳</sup> و کوچر<sup>۷۴</sup> و سایرین متذکر شده‌اند<sup>۷۵</sup> در قرون

71. Vetuani, A. (1962), p. 278.

۷۲. آخرین آبادیهای کهن خزر در دنیس در جریان عصبان قزاقها به رهبری چملنیکي chmelnicky در قرن هفدهم ویران گردید و بقیة السیف اهالی آنها موجب افزایش بیشتر تعداد جهودانی گردیدند که در نواحی یهودی‌نشین موجود لهستان و لیتوانی زندگی می‌کردند.

73. Poliak. 74. Kutschera.

75. Poliak, op. cit., Kutschera, H. (1910).

وسطی اکثریت پیروان کیش یهود از خزران بوده‌اند که بخش بزرگی از آنها به لهستان و لیتوانی و مجارستان و بالکان رفته و جامعه یهودیان شرقی (اروپا) را تشکیل داده‌اند و همینها اکثریت عظیم یهودیان دنیا می‌باشند. حتی اگر هسته اولیه این جامعه با مهاجرینی از نواحی دیگر (چنانکه در زیر خواهیم آورد) در هم شده و عده آنها افزایش یافته باشد، شواهد قویه، مؤید اصل ترکی - خزری آنها می‌باشد و دست کم می‌توان آن را به‌عنوان یک نظریه درخور بحث جدی تلقی نمود.

دلایل دیگری که چرا نقش اصلی در رشد و تحول جامعه یهودی لهستان و دیگر نواحی اروپای خاوری را باید عمدتاً به‌عناصر خزری منتسب دانست، و نه به مهاجرین دیگری که از مغرب به آن نواحی آمده‌اند، در فصول آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اما شاید مناسب باشد که در اینجا مطالب زیر را از مورخ لهستانی ادم و تولانی<sup>۷۶</sup> نقل کنیم.

«محققین لهستانی در این نکته توافق دارند که کهنترین مجتمعه را یهودیانی که از کشورهای خزر و روسیه مهاجرت کرده بودند بنیاد گذارده‌اند و بعدها یهودیان دیگر از اروپای جنوبی و غربی فرا رسیده‌اند... دست کم بخشهایی از یهودیان (در روزگاران قدیم، بخش اعظم آنها) از مشرق؛ از کشور خزر، و سپس از کیف روسیه آمده‌اند.<sup>۷۷</sup>»

- ۶ -

آنچه گفتیم درباره تعداد جمعیت کفایت می‌کند، حالا ببینیم که درباره ساخت اجتماعی و ترکیب مهاجرین خزر چه می‌دانیم؟ نخستین نکته قابل توجه، مشابهتی است که در میان مشاغل ممتاز خزرهای یهودی در لهستان و مجارستان آن روزگار وجود

76. Adam Vetulani.

77. Vetulani P. 274.

دارد. منابع مجارستانی و لهستانی از یهودیانی که مشاغلی از قبیل تصدیه دارالضرب، مستوفی عواید سلطنتی، ناظر انحصار نمک، مأمور وصول مالیات و صراف یعنی بانکدار، داشتند یاد می‌کنند. همانندی این مشاغل نشان از اصل مشترک این دو جامعه مهاجر می‌دهد و چون ما می‌دانیم که قسمت اعظم جهودان هنگری از مجارهای خزر می‌باشند نتیجه‌ای که باید گرفت روشن بنظر می‌رسد.

اسناد کهن نقشی را که یهودیان مهاجر در رونق اقتصادی دو کشور مزبور داشتند منعکس می‌سازد. اهمیت این نقش مایه شگفتی نیست زیرا که در گذشته هم بازرگانی خارجی و عوارض گمرکی منبع اصلی درآمد خزران بوده است. آنها تجاربی داشتند که میزبانان شان فاقد آن بودند و از این رو منطقی بنظر می‌رسد که دربار و اشراف این کشورها برای رایزنی و اداره امور مالی از آنها استفاده کرده باشند. سکه‌های ضرب شده در قرون دوازدهم و سیزدهم با نبشته‌های لهستانی و خط عبری (فصل ۲ بخش ۱ دیده شود) آثاری است که از این فعالیتها بجای مانده است.

هنوز بدرستی معلوم نیست که این سکه‌ها به چه مصرفی می‌رسیده‌اند. بعضی از آنها نام شاه را دارد (مانند لسک ۷۸ و میه‌سکو ۷۹) و نقش برخی دیگر چنین است: «از سرای امیر ابراهیم بن یوسف» (محتملاً نام خود ضرب کننده و صراف) و در برخی از سکه‌ها فقط یک کلمه دعاگونه: «توفیق» یا «برکت» نقش بسته است. منابع مجارستانی آن عصر از ضرب سکه‌هایی که نقره آنها را یهودیان فراهم می‌کردند سخن می‌گویند.<sup>۸۰</sup>

مع ذلك برعکس اروپای غربی فعالیت یهودیان لهستانی منحصر به امور مالی و تجاری نبود. برخی از مهاجرین پولدار در لهستان جزو ملاکین در آمدند. کنت تکا<sup>۸۱</sup> در مجارستان نیز چنان بود. مثلاً در نزدیکی برسلو<sup>۸۲</sup> پیش از سال ۱۲۰۳ از وجود قصبه‌ای که تمام

78. Leszek. 79. Mieszko.

۸۰. وتولانی ص ۲۷۶-۷. بارون، جلد سوم ص ۲۱۸. پولیاک، کتاب پیشگفته.

81. Count Teka. 82. Breslau.

مالکین آن کشاورزان یهودی بودند یاد شده است ۸۲ و از نامهای خزری برخی محلها برمی آید که در اوائل کار شمار زیادی از روستائیان خزر در آنها سکونت داشته اند.

اسناد قرایان که پیشتر از آن نام بردیم پرتوی نه چندان کامل بر داستان ایجاد این آبادیها می افکند. این اسناد حکایت دارد که امیر ویتولد گروهی از قرایان را که در جنگ به اسارت گرفته بود در کراسنا ۸۴ سکونت داد و خانه و باغ و زمین در فاصله یک و نیم میلی در اختیار آنان گذاشت (اینطور اظهار نظر شده است که کراسنا همان شهرک کراسنویا ۸۵ در لهستان می باشد ۸۶).

ولی کشاورزی سرنوشت آینده جامعه یهودی نبود. این امر دلایل مختلف داشت. رونق فئودالیسم در قرن چهاردهم بتدریج روستائیان لهستان را به بردگانی تبدیل کرد که از آبادی خود نمی توانستند خارج شوند و از حق حرکت محروم بودند. در همان حال، زیر فشاری که مشترکاً از طرف مقامات کلیسایی و اربابان فئودال اعمال می شد، پارلمان لهستان به سال ۱۴۹۶ یهودیان را از تملک اراضی زراعتی ممنوع ساخت. ولی جریان جدا افتادن یهودیان از کشاورزی باید از خیلی پیشتر آغاز شده باشد. غیر از علل خاصی که ذکر شد (از قبیل تبعیضات مذهبی توأم با انحطاط وضع دهقانان آزاد و تبدیل آنان به سرف) تغییر وضع خزرها، از یک ملت غالباً کشاورز به جامعه ای غالباً شهرنشین منعکس کننده پدیده ای خاص در تاریخ مهاجرت است. از سوئی در مقابله با شرایط اقلیمی و روشهای کشاورزی متفاوت و از سوی دیگر با دسترسی به فرصتهای غیرمنتظر برای زندگی راحت تر که تمدن شهری آن را نوید می داد این مهاجرین طی چند نسل، ساخت شغلی خود را عوض کردند. اعقاب روستائیان آبروزی ۸۷ در دنیای جدید (امریکا) به پیشخدمت و رستورانچی

۸۳. بارون جلد سوم ص ۲۱۹.

84. Krasna. 85. Krasnoia.

۸۶. پولیاک، فصل هفتم.

87. Abruzzi.

تبدیل شدند. اخلاف کشاورزان لهستانی نیز می توانند به مهندسین و پسیکوآنالیستها تبدیل شوند ۸۸.

مع ذلك تغییر شکل یهودیان خزر به صورت یهودیان لهستانی موجب نشد که یکباره رابطه آنها با گذشته خویش قطع گردد و یا هویت خود را از دست بدهند بلکه این تغییر بنحوی تدریجی و زنده انجام گرفت و چنانکه پولیاک با بیانی قانع کننده نشان داده است برخی از سنتهای مهم زندگی اجتماعی خزرها همچنان در کشور جدید محفوظ ماند. این وضع بیشتر مدیون پیدایش یک ساخت اجتماعی یا روش زندگی بود که در جای دیگری از دنیا پیدا نمی شد یعنی تشکیل شهرکهای یهودی که به عبری «Ayarah» و به زبان ییدیش «Shtetl» و به لهستانی «miastecko» نامیده می شود. هر سه نام مفید معنای تصغیر است که لزوماً ناظر به کمی مساحت آنها نمی باشد (زیرا برخی از این شهرکها وسعت معقولی داشتند) بلکه علامات تصغیر ناظر بر حق خودگردانی محدودی است که مردم این شهرکها از آن برخوردار بودند.

این شهرکها را نباید با محله های یهودی (ghetto) اشتباه کرد. محله عبارت بود از خیابانی یا محوطه ای که جمودان مجبور بودند در داخل آن زندگی کنند و اطراف آن را شهری که غیر یهودیان در آن می زیستند فراگرفته بود. از نیمه دوم قرن شانزدهم به بعد در هر نقطه از جهان مسیحی و نیز در بیشتر بلاد اسلامی، محله، مسکن عمومی جمودان بشمار می آمد. دیوارهایی گرداگرد آن وجود داشت که دروازه های آن را شبانگاه می بستند. این وضع موجب شیوع بیماری وحشت (کلوستروفوبیا ۸۹) و ابتلا به محدودیتهای ذهنی بود ولی در عین حال نوعی احساس امنیت نیز در مواقع پر آشوب همراه می آورد.

۸۸. عکس جریان مهاجرینی که در زمینهای بکر مستقر می شوند در مورد مهاجرینی صادق است که از کشورهای رشد یافته تر به مناطق کم رشدتر منتقل می گردند.  
۸۹. Claustrophobia بیماری که انسان از تنهایی در اتاق یا خانه در بسته وحشت می کند.

چون محله نمی‌توانست از حدود خود خارج شود و توسعه یابد بناچار خانه‌ها را بلند و باریک می‌ساختند و غلبه دائم جمعیت شرایط بهداشتی نامطلوبی را فراهم می‌کرد. مردمی که در چنین محیطی زندگی می‌کردند می‌بایستی از قدرت روحی زیادی برخوردار باشند تا بتوانند عزت نفس خود را حفظ کنند و همه چنین نبودند.

اما شهرک یهودی قصهٔ بکلی جدائی بود. این نوع از مساکن چنانکه اشاره شد تنها در لهستان و لیتوانی وجود داشت و در جای دیگری از دنیا سراغ آن را نمی‌شد گرفت. این شهرکها قصبه‌های خودکفائی بودند که همه، یا غالب جمعیت آن یهودی بود. شاید تشکیل این شهرکها از قرن سیزدهم آغاز گشته بود. آنها را می‌توان به‌عنوان حلقهٔ مفقوده میان مراکز تجاری خزران و مساکن یهودی لهستان تلقی کرد.

ظاهراً نقش اجتماعی و اقتصادی این مجتمعات نیمه‌شهری و نیمه‌روستائی در هر دو کشور به یک سان بوده است. در خزران، و بعدها در لهستان، این شهرکها زنجیره‌ای از مراکز تجاری و بازارگاهها را تشکیل می‌دادند که نقش واسطه را در برآوردن نیازمندیهای شهرهای بزرگ و روستاها برعهده داشتند. در این شهرکها بازار مکاره‌های منظمی دایر بود و از گاو و گوسفند تا اجناس ساخته شده در شهرها و فسرآورده‌های مناطق روستائی در معرض معامله و مبادله قرار داشت. این شهرکها مراکزی بودند که در آنها پیشه‌وران، از چرخ‌ساز تا آهنگر و نقره‌گر و درزی و قصاب و آسیابان و نانوا و شمعدان‌ساز، دستاوردهای خود را عرضه می‌کردند. در این شهرکها برای بیسوادان، کاغذنویس و برای مؤمنان، کنیسه و برای مسافران، منزل آماده بود و نیز در هر شهرک یک «حدر»<sup>۹۰</sup> وجود داشت که به‌عنوان مدرسه مورد استفاده قرار می‌گرفت. حدر در عبری به‌معنی اتاق است.

نقالان دوره‌گرد و شعرخوانان توده‌ای در لهستان از شهرکی به

90. Heder.

شهرک دیگر می‌رفتند (نام برخی از آنان مانند «ولول زیارزهر»<sup>۹۱</sup> هنوز بر زبانها مانده است). شك نیست چنین وضعی در گذشته در خزران نیز برقرار بوده است. باید متذکر بود که نقالان در میان ملل شرقی هنوز هم وجود دارند.

برخی از کسب و کارها در لهستان تقریباً یکسره در انحصار یهودیان بود. از جمله تجارت چوب که می‌دانیم در خزران مهمترین مصالح ساختمانی بود و یکی از اقلام عمده صادرات بشمار می‌رفت. حمل و نقل نیز در انحصار یهودیان قرار داشت. به‌قول پولیاک<sup>۹۲</sup> «شبکهٔ متراکم شهرکها موجبات تسهیل کار توزیع فراورده‌های صنعتی را در سرتاسر کشور به‌وسیلهٔ یک نوع ارایه‌های اسب‌دار خاص یهودی که با مهارت زیاد ساخته می‌شدند فراهم می‌کرد. این رشته از حمل و نقل، خاصه در شرق کشور، تقریباً در انحصار یهودیان قرار داشت و رونق و رواج آن چندان بود که لفظ عبری «بعل عقله»<sup>۹۳</sup> به‌معنی ارایه به‌صورت balagula در زبان روسی وارد شده است. فقط با به میان آمدن راه‌آهن در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بود که این کسب و کار از رونق افتاد.»

این مایه تخصص در ساختن ارایه و کالسکه نمی‌توانست در محله‌های در بستهٔ یهودیان غرب فراهم گردد، و شکی نیست که اصل آن از خزر بوده است. محله‌نشینان، مردمی غیرمتحرک بودند، حال آنکه خزران مانند دیگر اقوام نیمه‌صحراگرد از گردونه‌هایی که به اسب یا گاو بسته می‌شد برای انتقال چادرها و اموال و احشام خود استفاده می‌کردند. سرایردهٔ سلطنتی هم که به‌وسعت یک میدان بود و گنجایش چندصدتن را داشت باهمین وسایل جابجا می‌شد. خزرها از مهارت لازم برای حمل و نقل در ناهنجارترین جاده‌های موطن جدید برخوردار بودند.

91. Velvel Zbarzher.

۹۲. کتاب پیشگفته فصل سوم.

۹۳. ba'al agalah معنی تحت‌اللفظی آن «ارابه‌چی» است.

از دیگر حرفه‌های خاص یهودیان اداره مسافرخانه‌ها و آسیابها و تجارت پوست را باید شمرد که هیچ‌کدام از این مشاغل در محله‌های یهودی‌نشین اروپای غربی پیدا نمی‌شد.

این بود طرح کلی ساخت اجتماعی شهرک یهودی در لهستان. برخی از مشخصات آن را در شهر - بازارهای کهن هر یک از کشورها می‌توان دید ولی برخی دیگر نماینده پیوند ویژه‌ای با شهرهای خزران است که درباره آنها اطلاعاتی، اگر چند اندک، بدست داریم و احتمالاً سرمشق و نمونه اصلی شهرکهای لهستانی بوده‌اند.

به‌فهرست اینگونه مشخصات ویژه، باید کنیسه‌های ساخته شده از چوب در این شهرکها را نیز افزود. کنیسه‌های مزبور به شیوه پاگودا طرح‌ریزی شده و کهنترین آنها از قرنهای پانزدهم و شانزدهم است. ساختمان این کنیسه‌ها بکلی از شیوه معماری محلی و هم از شیوه معماری کنایس یهودیان غربی، که بعدها در محله‌های یهودی - نشین لهستان از آن اقتباس شد، جدا می‌باشد. آرایش داخلی این کنیسه‌های کهن نیز با آنچه در اندرون کنایس محله‌های یهودی غرب معمول است فرق دارد. دیوارهای کنیسه‌های موردبحث با نقوش عربانه (ارابسک) و نیز با تصویر جانوران پوشانیده شده و نفوذ ایرانیان را در کارهای هنری مجاز - خزر منعکس می‌سازد. (فصل ۱ بخش ۳) و نیز شیوه تزئینی آن نماینده تأثیر مهاجرین ارمنی در لهستان می‌باشد.<sup>۹۴</sup>

لباسهای سنتی یهودیان لهستان نیز بروشنی تمام از اصل شرقی خود خیر می‌دهد. قفطان ایریشمین و بلند، شاید تقلیدی از نیم‌تنه‌های اشراف لهستان تلقی شود که از جامه مغولهای ارودی زرین اقتباس گردیده است. (مد تقسیمات سیاسی را نمی‌شناسد) ولی ما می‌دانیم که اقوام صحراگرد خیلی پیش از این تاریخ قفطان می‌پوشیده‌اند. عرقچین (یارمولکا yarmolka) تا همین ایام مورد استفاده یهودیان اهل تقدس و نیز اوزبکها و سایر اقوام ترک در اتحاد شوروی می‌باشد.

۹۴. همان مأخذ.

روی عرقچین هم کلاهی به نام استریمل (Streimel) می‌گذاشتند که آن را بطرزی استادانه و به‌شکلی مدور می‌دوختند و با پوست روباه لبه‌دوزی می‌کردند. این کلاه را خزران از قزاقان و یا اینان از آنان آموخته بودند. همچنانکه پیشتر گفته شد تجارت پوست روباه و سمور که در خزران رواج داشت در لهستان نیز تقریباً در انحصار یهودیان درآمد. اما زنان تا نیمه‌های قرن نوزدهم دستاری سفید و بلند بر سر داشتند درست مانند یولق ۹۵ زنان قزاق و ترکمن ۹۶. (امروزه زنهای یهودی مقدس به‌جای دستار، کلاه‌گیسی بر سر می‌گذارند و این کلاه‌گیس را از موهای خودشان که به‌هنگام عروسی می‌تراشند درست می‌کنند). در این مناسبت نکته دیگری را هم - اگر چه تا حدی مشکوک است - می‌توان یاد کرد و آن ولع عجیبی است که یهودیان لهستان به ماهی شکم پر کرده (gefillte fish) دارند. این ولع به لهستانیهای غیریهودی نیز سرایت کرده و این خوراک را به‌غذای ملی مبدل ساخته است. در مثل می‌گویند که شنبه بی‌ماهی نمی‌شود. آیا این مسأله هم خاطره دور و دراز از زندگی درکنار بحر خزر را منعکس می‌کند که ماهی غذای عمده آنان را تشکیل می‌داد؟

در ادبیات و فولکلور یهودی از زندگی در شهرکها با نوعی حسرت و لحنی رمانتیک یاد می‌شود. در یکی از بررسیهای جدید<sup>۹۷</sup> در پیرامون آداب و رسوم شهرکها و مراسم پرشور و شغف شنبه چنین می‌خوانیم:

«هرکس هرجا باشد می‌کوشد تا بموقع خود را به‌خانه برساند و شنبه را نزد خانواده بسر برد. دوره‌گردهایی که در میان آبادیها مسافرت می‌کنند، خیاطهای دوره‌گرد، کفاشان، پینه‌دوزان، کاسبانی که در سفرند با عجله بساط خود را فرامی‌چینند و طوری می‌کنند که پیش از غروب روز

۹۶. مأخذ پیشگفته.

95. Jauluk

97. Zbrowski, M., and Herzog, E. (1952), P. 41.



جمعه به‌خانه برستند.

همینطور که خلاق رو به‌سوی خانه می‌روند شماسها در کوچه فریاد می‌زنند: «یهودیان، به گرمابه‌ها!» شماس کارمند کنیسه است که وظایف گورکن و فراش را با هم برعهده دارد. او نه از جانب خود بلکه از سوی مرجعی بالاتر سخن می‌گوید زیرا که فریاد «یهودیان به‌گرمابه‌ها» به‌منزله فرمانی تلقی می‌شود.»

جاندارترین یادآور زندگی در شهرک یهودی، اختلاط سوررئالیستی واقعیتها و افسانه‌ها در نقاشی و لیتوگرافی مارك شاگال<sup>۹۸</sup> می‌باشد که سمبولهای عهد عتیق را در کنار ارایه‌چیهای ریشوی شلاق به‌دست و حاخامهای محزون با قفطان و عرقچین، مجسم می‌سازد.

شهرکها مجتمعات عجیبی بودند که از اصل عجیب خود حکایت می‌کردند. برخی از شهرکهای اولیه را احتمالاً اسیران جنگی مانند قرایان تروکی<sup>۹۹</sup> بنا نهاده بودند. اشراف لهستانی و لیتوانی علاقه‌مند بودند که این اسیران را در زمینهای بایر خود اسکان‌دهند. اما اکثریت این قرارگاهها نتیجه مهاجرت عمومی از کشتزارهای بزرگی بود که تبدیل به بیابان شده بودند. پولیاک می‌نویسد: «پس از فتح مغولان، که آبادیهای اسلاوها به‌سوی غرب رانده شدند شهرکهای یهودی خزرها نیز با آنها رفتند<sup>۱۰۰</sup>»

پیشگامان مساکن جدید، احتمالاً بازرگانان پولدار خزر بودند که همواره از لهستان عبور می‌کردند و از جاده‌های پررفت‌و‌آمد بازرگانی تا مجارستان می‌رفتند. مهاجرت مجارها و کبرها به سرزمین هنگری موجب تقویت رشد روزافزون مجتمعات خزر در لهستان گردید. لهستان با مجتمعات یهودی تبدیل به يك منطقه ترانزیتی در

98. Marc Chagall. 99. Troki.

۱۰۰. پولیاک فصل سوم.

میان دو کشور شد<sup>۱۰۱</sup>. بدین ترتیب بازرگانان در مسافرتهای خود با شرایط و اوضاع و احوال نواحی مورد نظر برای سکونت آشنائی پیدا می‌کردند و می‌توانستند با مالکان اراضی که طالب مستأجر بودند تماس حاصل کنند. مالکان با این قبیل یهودیان پولدار و محترم (که ما را به‌یاد ابراهام پروکونیک<sup>۱۰۲</sup> می‌اندازد) قرارداد می‌بستند تا در آن املاک سکونت کنند و سکنه دیگری را هم با خود بیاورند. قاعدتاً این یهودیان پولدار به‌سراغ افرادی می‌رفتند که با آنها در يك محل زندگی می‌کرده‌اند<sup>۱۰۳</sup>. «مجتمعات از تعدادی کشاورز، پیشه‌ور و صنعتگر، تشکیل می‌شدند و کمابیش خودکفا بودند. بدینگونه شهرک یهودی خزری به سرزمین لهستان انتقال می‌یافت. کشاورزی کم‌کم رو به‌زوال می‌رفت ولی تا آن هنگام سکنه شهرکها دیگر، کاملاً با شرایط جدید زندگی خو گرفته بودند.

بنابراین پیشروان یهودیت معاصر پند کهن را بکار بستند که گفته‌اند: به‌دنبال افقهای نوین بروید ولی از هم جدا شوید.

۱۰۱. ایضاً فصل هفتم.

102. Abraham Prokownik.

۱۰۳. پولیاک فصل سوم.

در اواخر هزاره اول میلادی مهمترین مراکز زندگی یهودیان اروپای غربی در فرانسه و اراضی راین بود. برخی از این جوامع احتمالاً در ایام حکومت رم تشکیل شده بود زیرا که در فاصله میان ویرانی اورشلیم و انحطاط امپراتوری رم، یهودیان در بسیاری از شهرهای بزرگت زیر سلطه این امپراطوری، مسکن گزیده بودند. این اجتماعات بعدها با رسیدن مهاجرین تازه از ایتالیا و آفریقای شمالی تقویت گردید. از قرن نهم به این طرف اسنادی دایر بر وجود جوامع یهودی در سرتاسر فرانسه، از نورماندی تا پروانس و مدیترانه، در دست داریم.

یکی از این گروههای یهودی حتی از کانال مانن گذشت و در اوایل هجوم نورمانها در انگلستان استقرار یافت. ظاهراً این گروه را ویلیام فاتح به انگلستان دعوت کرده بود<sup>۲</sup> زیرا که او به پول و فعالیتهای تجاری آنان احتیاج داشت. سرگذشت این گروه را بارون بدینگونه خلاصه کرده است:

«آنها تدریجاً به صورت یک صنف «رباخواران سلطنتی» درآمدند که کار اصلی شان فراهم آوردن اعتبارات لازم برای امور سیاسی و اقتصادی بود. رباخواران پس از گرد آوردن ثروتهای گزاف از راه تحمیل بیهه های فاحش پول، سرانجام مجبور شدند که آنچه خورده بودند بالا بیاورند. پولهای آنان به طرق مختلف توسط دولت تصرف شد. رفاه دیرپای بسیاری از خاندانهای یهودی، شکوه و جلوه خانه ها و جامه های آنان و نفوذی که در مشاغل دولتی داشتند، حتی صاحب نظران تجربه آموخته را از توجه به مخاطرات عمیق بی اعتنائی به خشم و نفرت روزافزون بدهکاران در طبقات

۱. در این حساب جهودان اسپانیا که طبقه ای جداگانه بشمار می آیند و در نهضتهای مهاجرت که مورد علاقه ماست شرکت نکرده اند منظور نشده اند.  
 ۲. De gestis regum Anglorum از William of Malmesbury به نقل Baron، جلد چهارم صفحه ۲۷۷.

## از کجا؟

— ۱ —

دو واقعیت مهم از بررسی ما روشن می گردد: ناپدید گشتن ملت خزر از زیستگاه تاریخی خود از يك سوی، و همزمان با این واقعه، ظهیر بزرگترین مراکز تجمع یهودیان در مناطق مجاور شمال غربی خزران، که از آغاز دیسپوره نظیر آن دیده نشده بود. بدیهی است که این دو واقعه بهم مرتبط می باشد و مورخان معتقدند که مهاجرت از خزران باید موجب نشو و نمای یهودیت در لهستان شده باشد. این نظر را دلایلی که در چند فصل گذشته برشمردیم تأیید و تقویت می کند. آنچه هنوز مورخان درباره آن اطمینان کامل ندارند میزان تأثیر مهاجرت مزبور در این امر است. یعنی کثرت و انبوهی مهاجرین خزر در مقایسه با دسته های مهاجر یهودیان غرب و سهم هر یک از این دو در تکوین مشخصات موروثی جامعه یهودی امروزی.

به عبارت دیگر، این واقعیت که عده کثیری از خزران به لهستان کوچیده اند امری ثابت و مناقشه ناپذیر می باشد اما آنچه جای سؤال باقی می گذارد این است که آیا مهاجرین خزر بودند که قسمت اعظم مجتمعهای یهودی نشین را بوجود آوردند یا آن مهاجرین را فقط باید هسته اصلی این مجتمعه محسوب کرد؟ پاسخ این پرسش متوقف خواهد بود بر اینکه تصویری در خصوص میزان مهاجرت «یهودیان واقعی» از سوی غرب داشته باشیم.

مختلف اجتماع و اتکاء انحصاری یهودیان به حمایت اربابان دولتی خود بازمی‌داشت... سروصدای عدم رضایت و بالا گرفتن کار به‌صورت شورشهای خشونت‌آمیز در ۱۱۸۹-۹۰، فاجعه‌نهایی تبعید یهودیان در ۱۲۹۰، را پیشگوئی می‌کرد. پیشرفت و رونق برق‌آسای جهودان در انگلستان و شکست و انحطاط سریعتر آنها که در مدت کوتاه ۲۲۵ سال انجام پذیرفت (۱۲۹۰-۱۰۶۶) شرایط لازم را برای شکل دادن به‌سرنوشت یهودیان غربی در دوران مهم نیمه اول هزاره دوم میلادی فراهم آورد.<sup>۳</sup>

مثال انگلستان آموزنده است زیرا که مدارک مربوط به تاریخچه جوامع یهودی انگلستان در مقایسه با سایر جاهای اروپا وضع استثنائی دارد و بسیار کامل می‌باشد. نکته مهمی که از مطالعه وضع انگلستان می‌توان دریافت این است که نفوذ اجتماعی - اقتصادی یهودیان هیچ مناسبتی با تعداد اندک آنان نداشت. ظاهراً شمار یهودیان انگلستان پیش از رانده‌شدن آنها در ۱۲۹۰ هیچ‌گاه از ۲،۵۰۰ تن تجاوز نمی‌نمود.<sup>۴</sup> این گروه کوچک در قرون وسطی نقش مهمی را در اقتصاد انگلستان برعهده داشت، خیلی مهمتر از آنکه یهودیان لهستان با تعداد کثیر خود در آن کشور داشتند و در عین حال یهودیان انگلستان از شبکه شهرک‌های مانند لهستان، که صنعتگران خرده‌پا و پیشه‌وران و کارگران و سورچیان و مسافرخانه‌داران را از قشر پائین طبقه متوسط برای آنها فراهم می‌آورد، محروم بودند و ریشه‌ای در میان مردم نداشتند. در این‌مسئله اساسی، انگلستان‌انجویین [\*] تحولات اروپای غربی را درخود خلاصه کرده بود. یهودیان فرانسه و آلمان نیز برهمان‌راه رفتند. موفقیت‌های شغلی آنان نامتناسب و نامعتدل بود. وضع در همه‌جا

۳. بارون، جلد چهارم ص ۷۵-۶.

۴. بنا به برآورد کلاسیک جوزف جیکوبز در *The Jews of Angevin England* بر مبنای مدارک مربوط به اسامی خانوادگی جهودان و اسناد دیگر. (به نقل بارون مجلد چهارم صفحه ۷۷).

به‌همان توالی حزن‌انگیز حوادث منجر گردید. این قصه وحشتناک همواره با ماه عسل آغاز می‌شد و با طلاق و خونریزی پایان می‌یافت. در ابتدای امر ناز جهودان را می‌کشیدند و امتیازات و مزایای خاصی به‌آنان داده می‌شد. اشخاص محترم، کیمیاگران درباری، همه از جهودان بودند زیرا که تنها آنان از این‌راز آگاه بودند که چگونه می‌توان چرخهای اقتصاد را بحرکت درآورد. سسیل روث<sup>۵</sup> می‌نویسد: «در قرون مظلّمه، بازرگانی اروپای غربی بیشتر در دست جهودان بود. تجارت برده نیز از این‌حکم مستثنی نبود. در اسناد کارولنژی [\*] جهود و بازرگان به‌صورت دو کلمه مترادف، به‌جای هم بکار می‌روند» اما با رشد طبقه بازرگانان محلی، جهودان بتدریج نه‌تنها از مشاغل پررونق‌تر بلکه حتی از انواع سنتی تجارت نیز محروم گشتند و در حقیقت تنها شغلی که برای آنان باقی ماند همان وام دادن در مقابل اخذ بهره بود «... ثروت آزاد کشور را جهودان می‌مکیدند ولی هرچند گاه یک‌بار مجبور می‌شدند که آنچه را که خورده‌اند به‌خزانه کشور بازگردانند...»<sup>۷</sup> شایلوک<sup>۸</sup> خیلی پیش از دوران شکسپیر ضرب‌المثل شده بود.

در آن دوران ماه‌عسل، در ۷۹۷ شارلمانی هیأتی تاریخی به‌منظور عقد معاهده دوستی به‌بغداد نزد هارون‌الرشید فرستاد [\*]. در این هیأت یک یهودی به‌نام اسحق و دوتن از اشراف مسیحی عضویت داشتند. اما چون پایان تلخ این ماجرا فرا رسید فیلیپ زیبا<sup>۹</sup> در ۱۳۰۶ همه جهودان را از فرانسه بیرون ریخت. هرچند که بعدها عده‌ای از آنان اجازه بازگشت به‌آن کشور را پیدا کردند ولی از تعقیب و آزار مصون نماندند چنانکه در پایان همان قرن، جامعه یهودی فرانسه تقریباً ناپود شده بود.<sup>۱۰</sup>

5. Cecil Roth

۶. سسیل روث (۱۹۷۳).

۷. سسیل روث مأخذ پیشگفته.

۸. Shylock قهرمان مشهور نمایشنامه تاجر ولیزی.

9. Phillip Le Bel.

۱۰. جامعه امروزین یهودیان در فرانسه وانگلستان توسط گروهی که در قرون شانزدهم و هفدهم از چنگ انگریسیون اسپانیا گریخته بودند تشکیل شده است.

## - ۲ -

اگر به تاریخ یهود در آلمان مراجعه کنیم نخستین نکته‌ای که توجه ما را بخود جلب می‌کند این است که «هیچ تاریخ تحقیقی جامعی از یهودیت آلمان در دست نداریم... جرمنیکا جودائیکا»<sup>۱۱</sup> به لحاظ ارجاع به مآخذ تاریخی کتاب خوبی است و تا ۱۲۳۸ احوال تک تک جوامع را روشن می‌سازد<sup>۱۲</sup>، البته این روشنائی بقدر کافی قوی نیست ولی به هر حال کیفیت پخش جوامع غربی یهود را در آلمان در دوران خطیری که مهاجرت یهودیان خزر به لهستان به اوج خود نزدیک می‌گشت، نشان می‌دهد.

یکی از کمترین اسناد مربوط به این جوامع در آلمان از کالونیموس<sup>۱۳</sup> نامی یاد می‌کند که در ۹۰۶ با خویشاوندان خود از لوکا<sup>۱۴</sup> در ایتالیا به ماینس<sup>۱۵</sup> مهاجرت کرده است. تقریباً در همان ایام سخن از یهودیان در اسپیرز<sup>۱۶</sup> و ورمس<sup>۱۷</sup> و کمی دیرتر در جاهای دیگر مانند ترهوس<sup>۱۸</sup> و متز<sup>۱۹</sup> و استراسبورگ و کلنی می‌رود که جمله در باریکه کوچکی از الزاس در امتداد دره راین واقع می‌باشند. جهانگرد یهودی بنیامن تطلی (فصل ۲ بخش ۸ دیده شود) این منطقه را در اواسط قرن دوازدهم دیده و چنین نوشته است: «در این بلاد بسیاری از اسرائیلیان هستند؛ مردمانی خردمند و توانگر<sup>۲۰</sup>» اما این «بسیاری» در واقع چقدر بوده است؟ تعدادی اندک، چنانکه خواهیم دید.

پیش‌تر، یعنی تقریباً در سالهای ۱۰۳۰-۹۶۰ در ماینس کسی به نام ربی گرشوم بن یهودا<sup>۲۱</sup> زندگی می‌کرده است که به لحاظ علم و فضل «نور دیسپوره<sup>۲۲</sup>» لقب یافته بود و ریاست روحانی جامعه یهودی

11. *Germanica Judaica*.

۱۲. بارون، جلد چهارم ص ۲۷۱.

13. Kalonymous. 14. Lucca. 15. Mayence. 16. Spires.  
17. Worms. 18. Trèves. 19. Metz.

۲۰. همان مآخذ ص ۷۳.

21. Gershom Ben Yehuda. 22. Light of Diaspora.

فرانسه و راین آلمان را برعهده داشت. در حوالی سال ۱۰۲۰ گرشوم شورائی از حاخامها در ورمس تشکیل داد که فرمانهای چندی صادر کرد. از جمله آنها فرمانی دایر بر تحریم تعدد زوجات بود (که به هر حال از مدتها پیش متروک شده بود). این فرمانها ضمیمه‌ای نیز داشتند مشعر بر اینکه در مواقع ضرورت هر حکمی را به موجب تصمیم «مجمعی صد نفره از نمایندگان کشورهای بورگندی، نورماندی، فرانسه و شهرهای ماینس، اسپیرز و ورمس» می‌توان لغو کرد. در اسناد مذهبی دیگری نیز که مربوط به همان زمان است تنها از همین سه شهر نام برده شده و می‌توان چنین نتیجه گرفت که جوامع دیگر یهودی در اراضی راین در اوایل قرن یازدهم هنوز چیز قابل ذکری بشمار نمی‌آمدند<sup>۲۳</sup>.

در اواخر همان قرن، جوامع یهودی آلمان در جریان غوغای عوام که همگام با جنگ اول صلیبی مورخ ۱۰۹۶ بوتسوع پیوست بزحمت از نابودی تام و تمام خلاص یافت. ف. بارکر<sup>۲۴</sup> روحیه يك جنگجوی صلیبی را با بیانی پرقت که کمتر در صفحات انسیکلوپدی بریتانیکا دیده می‌شود وصف کرده است<sup>۲۵</sup>:

«او ممکن بود همه را بکشد تا آنگاه که تا قوزک پا در خون فرورود و آنگاه شب‌هنگام بزانو درافتد و از شوق در درگاه حق تعالی بگریه درآید. مگر نه سرخی او از خونی بود که از گردش چرخشت پروردگار جاری می‌شد؟»

یهودیان سرزمین راین در این چرخشت گیر کردند که تقریباً همه‌شان را چندان فشرده تا قالب تهی کردند. از طرف دیگر خود یهودیان نیز در نوعی دیگر از جنون عام گرفتار آمدند و آن عطش بیمارگونه‌ای از برای شهادت بود. بنا به روایت تاریخ‌نویس عبری به نام سلیمان بار سیمون، که قول او معمولاً معتبر شناخته می‌شود<sup>۲۶</sup>،

23. Kutschera p. 233. 24. F. Barker.

۲۵. مقاله Crusades در چهاردهمین چاپ جلد ششم ص ۷۷۲.

۲۶. بارون، جلد چهارم ص ۹۷.

یهودیان ماینس در غوغای عوام گرفتار آمدند و بین مرگ یا قبول تعمید مخیر گشتند و آنان با تصمیم بر خودکشی دسته‌جمعی خود را سرمشق دیگران قرار دادند.<sup>۲۷</sup>

«با تقلید دسته‌جمعی از آمادگی ابراهیم در قربانی کردن اسحق، پدران فرزندان خود را و شوهران زنان خود را ذبح کردند. این اعمال ناگفتنی وحشتناک و دلیرانه را به صورت آئین مذهبی قربانی با کاردهای ویژه تیز شده مطابق احکام شرع یهود، انجام می‌دادند. در بسیاری مواقع، مراجع بزرگ مذهبی که بر این قربانی دسته‌جمعی نظارت می‌کردند آخرین افرادی بودند که به دست خود خویشتن را می‌کشتند... در این جنون عام که با شور و لهیب شهادت تقدیس یافته و وعده حتمی بهشت و ثوابت اخروی در برابرش قرار داشت تنها یک چیز مهم بود و آن اینکه انسان پیش از مرگ در دست دشمنان ناپیکار نیفتد و در بن‌بست دو راهه قتل و قبول مسیحیت گیر نکند.»

حال توجه خود را از خونهای لخته شده به آمار معطوف داریم و بکوشیم تا تقریبی از بزرگی جوامع یهودی آلمان بدست آوریم: منابع عبری از ۸۰۰ قربانی (ذبح یا خودکشی) در ورس و ۹۰۰ تا ۱،۳۰۰ قربانی در ماینس سخن می‌گویند. البته بسیاری هم بودند که غسل تعمید را بر مرگ ترجیح داده، به مسیحیت گرویدند. منابع ما تعداد یهودیانی را که جان بدر برده‌اند مشخص نمی‌کنند و نیز نمی‌توان مطمئن بود که این منابع در شماره شهیدان گرافگونی نکرده باشند. بارون از محاسبات خود چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «کل جمعیت هر یک از جوامع یهودی بزحمت از تعدادی که تنها برای کشتگان ذکر کرده‌اند تجاوز می‌نموده است<sup>۲۸</sup>» بنابراین کسانی که در ورس یا ماینس زنده جان بدر بردند بیش از چند صد تن نبودند

۲۷. همان مأخذ ص ۱۰۴.

۲۸. همان مأخذ ص ۱۰۵ یادداشت ۲۹۲.

و این دو شهر (و در درجه سوم اسپیرز) تنها مراکز یهودی‌نشین مهمی بودند که پیشتر نامشان در فرمان ربی گرشوم ذکر شده بود.

بدینگونه درمی‌یابیم که جامعه یهودی در سرزمین آلمان حتی پیش از جنگ اول صلیبی به لحاظ تعداد اندک بود و از همین تعداد اندک هم پس از آنکه از «چرخشت پروردگار» گذر کردند، کاسته شد. در شرق راین، در آلمان مرکزی و شمالی، نه در آن روزگار و نه تا مدتها پس از آن، هیچ جامعه یهودی اصلا وجود نداشت. اینکه مورخین یهودی از قدیم چنین تصور می‌کرده‌اند که جنگ صلیبی ۱۰۹۶ تمام یهودیان آلمان را جارو کرد و موجب مهاجرت دسته‌جمعی آنان به لهستان گردید افسانه‌ای بیش نیست؛ و به تعبیر دیگر فرضیه‌ای است موقت، که اختراع آن بدین سبب بوده است که از تاریخ خزران چیزی نمی‌دانسته‌اند و بنابراین راه دیگری نداشته‌اند تا بتوانند تمرکز یکباره و بی‌سابقه یهودیان را در اروپای شرقی - که معلوم نبود از کجا آمده‌اند - توجیه کنند. و حال آنکه در هیچ یک از منابع آن روزگار، حتی یک بار سخن از مهاجرت دسته‌های بزرگ و یا کوچک یهودی از سرزمین راین به نواحی شرقی داخل آلمان نمی‌رود تا چه رسد به مهاجرت دور و دراز آنان تا لهستان.

سیمون دوبنو یکی از مورخان مکتب قدیم می‌گوید: «جنگ صلیبی اول که جماعات مسیحی را به سوی آسیا در مشرق بحرکت درآورد در همان حال جماعات یهودی را نیز به سوی اروپای شرقی راند<sup>۲۹</sup>». ولی همین نویسنده چند سطر پائینتر اعتراف می‌کند که: «در باره چگونگی این مهاجرت که به لحاظ تاریخ یهود آن همه اهمیت دارد هیچ‌گونه اطلاع دست اول در اختیار نداریم<sup>۳۰</sup>» در مقابل باید گفت اطلاعات فراوانی درباره جوامع یهودی که در معرض صدمات جنگ اول و جنگهای دیگر صلیبی واقع شدند در دست داریم و می‌دانیم که برخی از آنان خودکشی کردند و برخی دیگر در صدد مقاومت

29. Simon Dubnov (1926) p. 427.

۳۰. همان ص ۴۲۸.